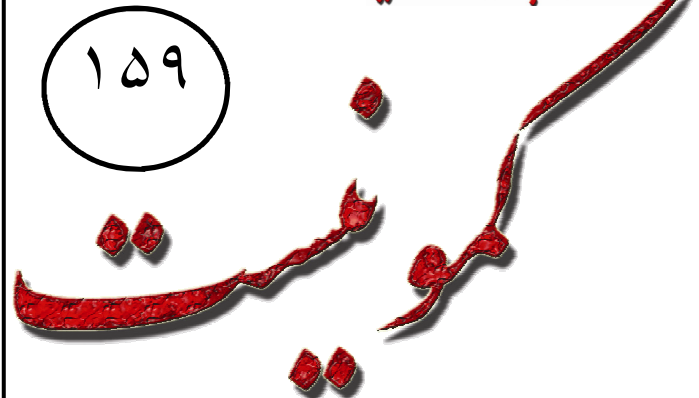




انقلاب یا ضد انقلاب طبقه کارگر ایران و تحولات خرداد ۸۸

کوروش مدرسی

نه اسلام سبز موسوی، نه اسلام سیاه احمدی نژاد، زنده باد آزادی و برابری

بیانیه دفتر سیاسی حزب حکمتیست

کارگران جهان، متحد شوید!

"انتخابات" تمام شد! مرگ بر جمهوری اسلامی این شکست و پیروزی به مردم مربوط نیست

حمایت پر شور کارگران و مردم مبارز سنندج از اعتصاب عمومی

فراخوان به اعتصاب عمومی مردم کردستان

انتخابات رئیس جمهور دهم به پایان رسید و جمهوری اسلامی نام احمدی نژاد را از صندوق بعنوان رئیس جمهوری "منتخب مردم"، از صندوقها بیرون کشید. موسوی به احمدی نژاد باخت به این امید که چهار سال دیگر بتوانند ماشین جنایت جمهوری اسلامی را پرکار نگاه دارند

این بساط توانست سوار بر اعتراض و نفرت برحق میلیونها نفر مردم مزجر از سرتاپای جمهوری اسلامی، برگزار شود. معرکه ای سوار بر دستگاه اختناق و سرکوب رژیم، گروگرفتن نان و آزادی مردم، در حمایت کامل میدیای دست راستی بی سی و طیفی از روشنفکران و احزاب و شخصیت های نان به نرخ روز خور و دروغگو، برای تبدیل کردن نیروی میلیونی مردمی که اولین انتخاب آنها، سی سال است نه به جمهوری اسلامی است، برگزار شد و دسته ای از جنایتکاران در حکومت به دسته ای دیگر باخت.

مردم حق دارند از هر شکاف و روزنه ای در صف جانیان و گردان دشمنانشان، مشت های گره کرده و فریادهای مرگ بر مهره های اصلی رژیم را سردهند. مردم حق دارند نفرت و انزجار از فقر و فلاکت و نکبت حکومت اسلامی را به هربهانه ای بر سر هرکدام از شخصیت های رژیم، احمدی نژاد و خامنه ای یا رفسنجانی و رضایی و موسوی، فرویزند.

اما شرکت مردم در انتخابات دهم رئیس جمهوری، به بهانه حمایت از این مرتجع در مقابل مرتجع دیگر، حرکت خودبخودی و خودجوش مردم نبود. این معرکه محصول لشکرکشی آگاهانه و نقشه مند هیات حاکمه و میدیای دست راستی و در رکاب آنها تمام جریانات فرصت طلب در کمپین "مطالبه محور" و حزب دمکرات کردستان و فرخ نگهدار و بهنود و احزاب و شخصیت های مفلوکی است که توانستند رنگ ذلت خود را به مبارزه برحق مردم بزنند. این شکست، شکست نیروهای دست راستی طرفدار رژیم است، که در غیاب حزب و نیروی مردمی که بتواند نفرت مردم ایران را به سمت سرتاپای رژیم و تمام مهرهایش شلیک کند، توانستند بر اعتراض و نفرت برحق مردم سوار شو ند.

مردم!

"انتخابات" تمام شد. شکست موسوی شکست شما نیست. همانطور که پیروزی او و یا احمدی نژاد پیروزی هیچ بخشی از شما نبود. تقلب و دوستی و دشمنی در صف دشمنانتان، تنها گندیدگی و فساد و عمق دستگاه جنایات تمام دارو دسته های حکومت را عیان میکند. نباید در ادامه کمپین های انتخاباتی شان علیه هم، شرکت کرد. نباید گوشت دم توپ جنگ جنایتکاران شد. نباید در ادامه جدال قدرت آنها شرکت کرد. موسوی و رفسنجانی و کروبوی، پاره تن خود رژیم اند. باید در مقابل تمام فریبکاریانی که تلاش کردند که کینه عمیق و نفرت برحق شما را پشت جبهه جدال در صف دشمنانتان کنند، فاصله بگیرید و دروغگویی و فریبکاریشان را افشا کنید.

نبايد اجازه داد به نام شما با شرکت شما و به هزینه شما توازن و تعادل در صف شان را سازمان دهند. جمهوری اسلامی باید به

بقیه در صفحه ۳

امروز ۲۸ مرداد کارگران و مردم مبارز سنندج در ابعاد گسترده علیه جمهوری اسلامی دست به اعتصاب عمومی زدند. همچنانکه در اطلاعیه شماره ۱ اشاره کردیم اعتصاب با نرفتن سرکار کارگران ۵۰ مرکز و کارگاه در شهرک

بقیه در صفحه ۱۰

۲۸ مرداد امسال، سی امین سالگرد صدور فرمان خمینی برای حمله به کردستان است. این فرمان، اعلان جنگ ضدانقلاب بورژوایی متکی به توحش اسلامی با هدف سرکوب قهرآمیز انقلاب ۵۷ در کردستان و سراسر ایران بود. ۲۸ مرداد ۵۸

بقیه در صفحه ۱۰



در صفحات دیگر میخوانید

اعتصاب ۲۸ مرداد درسها و ... اسد گلچینی صفحه ۶	اعتصاب عمومی در کردستان، صفحات ۱۸، ۹، ۸	منصور حکمت، از نقد ستم بر زن..، عظم کم گویان صفحه ۲۲
گارد آزادی بمناسبت ۲۸ مرداد جاده مریوان- سنندج را به کنترل در خود در آورد . گفتگو با فرمانده گارد آزادی چرا گارد آزادی، صفحات ۱۱ و ۱۰	منصور حکمت و تئوری تحزب ..، آذر مدرسی صفحه ۱۲	کمونست ها و مبارزین راه .. ثریا شهابی صفحه ۲۴
نیمه تاریک دبی، ترجمه سیف خدایاری صفحه ۱۴	اوضاع سیاسی ایران، کمونیسم، طبقه کارگر و دخالتگری ...، مظفر محمدی صفحه ۲۰	مضحکه انتخابات، لشکر شکست خوردگان .. صفحه ۲۵
		زنده باد تحزب کمونیستی صفحه ۲۵
		آکسیونهای اعتراضی در خارج کشور صفحه ۲۶
		از ۱۸ تیر تا ۲۳ خرداد، خالد حاج محمدی صفحه ۲۸

آزادی برابری حکومت کارگری

بیانیه دفتر سیاسی حزب حکمتیست در مورد تحرکات اخیر

نه اسلام سبز موسوی، نه اسلام سیاه احمدی نژاد، زنده باد آزادی و برابری

مردم!

نه انتخابات رژیم اسلامی انتخابات ماست و نه تقلب در آن مساله ما.

کل جمهوری اسلامی و مضحکه انتخاباتش تقلب است! اعتراض ما به فقر و محرومیت و بی حقوقی، به زن آزاری و جهنمی که بر ما حاکم کرده اند، از کانال رقابت جناح های جمهوری اسلامی حل و فصل نمیشود.

مردم!

کارگران، زنان، جوانان!

هیچ چیز بر حق تر از اعتراض به جمهوری اسلامی نیست. هیچ چیز بر حق تر از تلاش برای تضعیف این رژیم نیست و هیچ چیز بر حق تر از اعلام تنفر از جهنمی که برای مردم ساخته اند نیست. اما باید مستقل از این مضحکه سبز و سیاه اعتراض خود را سازمان داد، انسجام صفوف خود را در مقابل جمهوری اسلامی تقویت کنیم!

کارگران!

از این فرصت استفاده کنید و در

هر محله و کارخانه جمع شوید، در هر کارخانه و محله اعلام کنید که حکومت سرمایه داران حکومت ما نیست، اعلام کنید که این انتخابات ها انتخاب میان نمایندگان سرمایه داران است، انتخاب ما نیست. اعلام کنید دولت سرمایه داران دولت کارگران نیست. هر کارخانه و هر محله کارگری را به دژ کارگران، به سنگر آگاهی، تشکل و قدرت طبقه کارگر تبدیل کنید. چشم کسانی که فریب پرچم سبز و یا سیاه را خورده اند به حقیقت باز کنید! امروز روزی است که میشود و باید توده طبقه کارگر حساب خود را از نمایندگان سرمایه و سرکوب جدا کند.

دانشجویان آزادی خواه و برابری

طلب هویت شما در مقابل دفتر

تحکیم وحدت و پرچم سبز آن

تعریف شده است. این به اصطلاح

جنبش سبز دارد کاری که اطلاعات

جمهوری اسلامی نتوانست انجام

دهد میکند: داب را به زیر پرچم

تحکیم وحدت میکشد. صف تان را

محکم کنید! سازمان تان را

روشنفکر بورژوا این است که این دیدگاه را حقیقت و به نفع جامعه معرفی کند.

در این بحث قصد این است که از زاویه طبقه کارگر به این رویداد ها نگاه کنیم، تفاوت این دیدگاه با دیدگاه های بورژوازی را برجسته نماییم و درس هایی که این تحولات برای طبقه کارگر دارد را مرور کنیم. تحلیل و توضیح سیاسی قبل از اینکه درست یا غلط باشد طبقاتی است. تحلیل ها، تبیین ها و مواضع مختلف را با درست و غلط بودن نمیشود توضیح داد این سیاست ها از زاویه منافع طبقات مختلف درست و یا غلط هستند. طبقه کارگر باید روشن باشد که حقیقت سیاسی در جامعه ما طبقاتی است.

آنچه برای بورژوا حقیقت است برای کارگر ضد حقیقت است و برعکس، آنچه برای ما حقیقت است برای بخش های مختلف بورژوازی ضد حقیقت و کذب محسوب میشود. می خواهم بگویم تحلیلهای سیاسی هیچ کدام فی نفسه درست یا غلط نیستند. به یک معنی بسته به این است که در موضع کدام طبقه در جامعه ایستاده باشید.

میتوانند هم درست باشند و هم غلط. احزاب سیاسی واقعی غالباً سیاست اشتباه پیش نمی گیرند، سیاستهای واقعی را اتخاذ میکنند که منفعت این یا آن بخش از جامعه را منعکس میکند. وقتی بحث از اشتباه میکنیم غیر مستقیم صحبت از اشتباه در چارچوب "منافع واحد" یک طبقه معین حرف میزنیم.

به این اعتبار اکثریت یا بی بی سی

تحلیل غلطی از اوضاع ندارند. تحلیل

آنها از دیدگاه طبقه ای که سخنگوی آن

شده اند درست است. شما هم اگر در

موضع آنها به ایستید و اگر از زاویه

آنها به جامعه نگاه کنید دنیا را

همانطور میبینید که آنها میبینند.

همانطور که سرمایه دار در موقعیتی

که قرار دارد فکر میکند که این

سرمایه است که سود را تولید میکند نه

کار کارگر و از آن مهمتر کار

انقلاب یا ضد انقلاب طبقه کارگر ایران و تحولات خرداد ۸۸

کوروش مدرسی

متنی که میخوانید متن سخنرانی کوروش مدرسی است که در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ در لندن انجام شده است.

قسمت اول

فهرست

۱ - مقدمه

۲ - توهم یا واقعیت: ماهیت این رویداد ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟

حکم اول: "مردمی که به خیابان آمده اند خواهان سرنگونی رژیم هستند"

حکم دوم : "این یک جنبش خود جوش است که رهبری ندارد"

حکم سوم: "میلیتانیسی اعتراض، رادیکالیسم آن را نشان میدهد"

حکم چهارم: "این حرکت ادامه انتخابات نیست"

حکم پنجم : "مردم ایران در این اعتراض شرکت کردند"

حکم ششم: "این حرکت مردمی است و نه طبقاتی"

حکم هفتم : "جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است"

۱ - مقدمه

کشمکش های درون جمهوری اسلامی و اعتراضات وسیع توده ای در ایران به دنبال انتخابات ریاست جمهوری فضای جامعه ایران را به شدت تکان



است را بر گزیند. مخاطب این بحث فعال و رهبر کمونیست طبقه کارگر است و نه کسی که آگاهانه طرفدار جنبش سبز است. مخاطب این بحث فعالین سیاسی به معنای عام آن نیستند. مخاطب این بحث سینه زنان چپ که به شیوه "انقلابی" دنباله رو انقلاب سبز شده اند نیستند. این بحث پاسخ سوالات کسانی نیست که چشم امید شان به این است که یک ذره دموکراسی بیاید تا وضع خوب شود. مخاطب این بحث متفکرین و فعالین بورژوازی نیستند. مخاطب کسی است که پایان بردگی مزدی و خلاصی کامل جامعه و رهایی کامل انسان هدف امروز اش است. اساس این بحث رو به فعالین کمونیست درون طبقه کارگر دارد. کمونیست هایی که میخواهند بدانند که چه شد و چه چیز در جریان است.

تلاش ما این است که یک بار دیگر تصویر این رویدادها از زاویه طبقه کارگر را در مقابل آنها قرار دهیم و سعی کنیم در تعمیق آگاهی درون طبقه کارگر سهمی داشته باشیم. خودآگاهی درون طبقه را بالا ببریم و به اعتبار بالا رفتن این خودآگاهی اتحاد درونی آن را تقویت کنیم و بتوانیم طبقه کارگر را با سیاست مستقل وارد

انقلاب یا

صحنه تحولات جامعه کنیم.

آنچه روی داد تنها یکی از تکان های جامعه ایران است. تکان های بسیار زیادی در پیش خواهد بود و تاریخ جامعه با این اتفاق شروع نشده است و با این اتفاق تمام نمی شود. این جنگ نه جنگ اول است و نه جنگ آخر ما. یکی از نبرد هائی است که در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب سوسیالیستی در پیش داریم.

۲ - توهم یا واقعیت: ماهیت این رویداد ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟

نفس اینکه رویداد هائی که از آنها حرف میزنیم از کجا شروع شد و ماهیت آن چیست مثل همیشه پله اول همه اختلافات است. عناوین مختلفی به این رویداد ها داده شده است: انقلاب، نقطه اوج انقلاب، آخرین حلقه سرنگونی جمهوری اسلامی، جنبش سرنگونی، انقلابی برای بازگشت به روح واقعی جمهوری اسلامی، جنبش حقوق مدنی، ضد انقلاب، حرکت ارتجاعی، انقلاب سبز و غیره و غیره و پر واضح است که هر کس برای احکام خود استدلال هم کم نمی آورند. در نتیجه باید ابتدا روشن کرد که رویکرد ما در تبیین این رویدادها چه تفاوتی با تقریبا با کل چپ دارد. اجازه بدهید توضیح این تفاوت ها را در قالب محک زدن به احکام بدیهی رایج در توضیح این تحرک اجتماعی دنبال کنیم.

حکم اول:" مردمی که به خیابان آمده اند خواهان سرنگونی رژیم هستند"

مردمی که به خیابان آمدند طرفدار جمهوری اسلامی نیستند آنها به خیابان آمدند تا علیه جمهوری اسلامی اعتراض کنند. اعتراض توده ای بود و باید از این اعتراض مردمی با توده ای علیه جمهوری اسلامی حمایت کرد، در آن شرکت کرد و سعی در رادیکالیزه کردن آن کرد.

میشود گفت که بیان های مختلف این تز سنگ بنای برخورد بخش اعظم جریانات سیاسی و از جمله کل چپ ایران به این رویدادها بود. در نتیجه باید ابتدا به این تز ظاهرا بدیهی پرداخت و نشان داد که نه تنها ربطی به حقیقت و منفعت انسانی از زاویه طبقه کارگر و به انقلاب کمونیستی ندارد بلکه بعکس غالبا فرمول خوراندن ارتجاع به طبقه کارگر و انقلابیون و آزادیخواهان راستین است و توضیح دهیم که این حکم مبنای یک توجیه جهانشمول برای کشیدن طبقه کارگر و همه آزادیخواهان واقعی به پشت سر جریانات بورژوائی و ارتجاعی است.

روشن است که توده وسیعی از جمعیت شهری ایران به خیابان آمدند و اعتراض کردند و اعتراض شان به حق بود. خیلی ها آمدند علیه حجاب اعتراض کردند. خیلی ها آمدند و علیه خفکان فرهنگی و سیاسی اعتراض کردند. بسیاری علیه آپارتاید جنسی اعتراض کردند و خیلی ها آمدند و

علیه خیلی از جنبه های مختلف روزمره حیات در آن جامعه اعتراض کردند و حق هم داشتند.

این اعتراضات نشان داد که جامعه ایران جامعه انقلاب ها است. هیچ کشوری به اندازه ایران انقلاب، به معنی پائین کشیدن دولت با اتکا به اعتراض توده ای و قیام، ندیده است. اعتراض میلیتانت به دولت جز داده فرهنگ سیاسی جامعه ایران است و این تفاوت ایران با همه کشور های همسایه و منطقه است که جای دیگری به آن پرداخته ام. بعلاوه این اعتراضات نشان داد که در کشور اختناق زده وقتی سوراخی در بالا باز میشود هر کس میتواند بیاید و داد خودش را بزند. این هم واقعیتی است. در چین و در برمه هم این را میبینیم که در هر "شلوغی" ای هر کس می آید و داد خودش را میزند. هر کدام از ما هم اگر میدیدیم مردم جلو خانه مان داد میزند زنده باد آزادی خوب می رفتیم و میگفتیم زنده باد آزادی. اگر می گفتند مرگ بر استبداد و مرگ بر دیکتاتور، ما هم می گفتیم مرگ بر استبداد و مرگ بر دیکتاتور و سعی میکردیم شعار های خودمان را هم بدھیم و به اصطلاح رنگ خودمان را به این حرکت بزنیم. خصیصه اجتماعی انسان است که وقتی جامعه اش تکان می خورد بیرون میاید و داد خودش را میزند.

اما از این پدیده "طبیعی" نتیجه گرفتن که این پدیده ها در جهت منافع مردم و یا طبقه کارگری است که آمده است و داد خودش را میزند یک روش امپریستی است که از جریانات سیاسی تا ژورنالیسم و آکادمیسم "ابژکتیو" بورژوائی، در مقابل ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس، بر آن استوار هستند.

با اندکی توجه میتوان دید که "به خیابان آمدن توده مردم" و اینکه هر کس "داد خودش" را میزند و انگیزه خودش را دارد تنها خصوصیت اعتراضات اجتماعی در ایران و یا خاصیت انقلابات پیشرو و مترقی نیست. انقلابات و جنبشهای توده ای دنیا، چه ارتجاعی، چه ناسیونالیستی و چه کارگری، همه این خصیصه را دارند. این خاصیت اجتماعی هر تحرک توده ای است نه خاصیت یک تحرک اجتماعی خاص.

وقتی به انقلابات اروپای شرقی، که جنبشی لیبرالی برای استیلای سرمایه داری باز آزاد بود، نگاه کنیم همین پدیده را میبینیم. مگر در انقلابات اروپای شرقی مردمی که به خیابان آمده بودند، و میلیون ها نفر بودند، چه چیزی می خواستند؟ جز این که می خواستند از دست سیستم پوسیده روسی نجات پیدا کنند؟ جز این است که میخواستند از سیستم پوسیده سرمایه داری دولتی نجات پیدا کنند و داد میزدند آزادی و رفاه؟ جز این است که واقعاَ هم فکر میکردند برای آزادی و رفاه به میدان آمده اند؟

مگر آنهایی که کلنگ دستشان گرفتند و دیوار برلین را خراب کردند چه می خواستند؟ مگر چند درصد شان طرفدار سرمایه داری هار لجام گسیخته بودند؟ مگر نه این است که نیروی جوانان آزادیخواه و برابری طلب، به نیروی کمونیست ها، سرنگون شود. مردم ایران شایسته انتخاباتی انسانی، آزادانه و برابرند. انتخاباتی که مرگ بر جمهوری اسلامی، با کربوبی و موسوی و رفسنجانی و خامنه ای و احمدی نژادش، اولین مطالبه انسانی آن است.

نود درصد آنها آدم هائی بودند که آمده بودند و داد میزدند زنده باد آزادی و رفاه؟ مگر در جریان جنبش ناسیونالیستی صرب و کروات، که همدیگر را قتل و عام کردند، افراد صرب و کروات چه میخواستند؟ مگر انگیزه آمی که در جنبش افغانستان علیه روسیه شرکت میکرد، اسلحه بر میداشت و پرچم مجاهدین افغان را دست گرفته بود، چه بود؟ مگر آن تک آدم ها چه چیزی می خواستند؟ مگر نمی خواستند کشورشان از یوغ اشغال نجات پیدا کند و بتوانند زندگی بهتری داشته باشند؟

نازیسم طی سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۴ بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی آلمان را از حزب سوسیال دمکرات جذب کرد. مگر کارگران آلمانی ای که در حمایت از نازیسم و هیتلر در خیابان ها رژه میرفتند چه میگفتند؟ انگیزه شان چه بود؟ مگر بی دلیل بود که فاشیسم آلمان نام حزب اش را ناسیونال سوسیالیست گذاشته بود؟ مگر آن کارگرانی که از نازیسم حمایت کردند می خواستند آدمها را در کوره آتش سوزی بسوزانند؟ مگر آنها می خواستند بروند بیست میلیون نفر مردم روسیه را قتل و عام کنند؟ مگر آنها می خواستند کل اروپا را زیر یوغ و چکمه فاشیسم در بیاورند؟

اگر خودتان را جای همه این آدم ها در این مقاطع بگذارید میبینید که آنها هم آمدند و زیر پرچمی معین داد خودشان را زدند و نکته مهم این است که همه این حرکت ها و جنبش ها هویتی متمایز از انگیزه و "داد های" افراد شرکت کننده در آن داشتند.

استنتاج هویت سیاسی و طبقاتی یک حرکت از تعداد مردمی که در آن شرکت کرده اند و از آن بدتر از انگیزه های این مردم بزرگترین اشتباه و بزرگترین کلاه برداری تاریخ نگاری و ابژکتیویسم پوچ بورژوائی است. نیروی کل حرکتهای توده ای ارتجاعی دنیا را توده مردم، و بویژه کارگر و زحمتکش، تشکیل میدهند. مگر طالبان کم توده همراه خود دارد؟ مگر حماس و حزب الله کم توده همراه دارند و کم تظاهرات های توده ای برپا میکنند؟ مگر تظاهر کنندگان فاشیست در آلمان و ایتالیا در پیش از جنگ دوم کم توده ای بودند؟

مگر آنهایی که تکوین انقلاب ۵۷، قبل از قیام، در ایران را دیدند همین را تجربه نکردند؟ مگر چپ پوپولیست با همین ایده ها به میدان نیامد دنباله رو جنبش اسلامی ضد سلطنتی نشد؟ مگر کل کسانی که عاشورا و تاسوعا سال ۵۷ تظاهرات کردند میخواستند حکومت اسلامی بیاید؟ اکثر آنها آزادی میخواستند، خیلی از آنها با شعار زنده باد سوسیالیسم در همان تظاهرات ها بودند. پرچم های شان را گاه به زور پائین میکشیدند و گاه نمی کشیدند.

مگر میلیونها نفری که در استقبال خمینی شرکت کردند و خواستار این نتیجه بودند؟ مگر چپ با پرچم مستقل خود به سیل خروشان خلق نپیوست؟ مگر شب قیام بهمن ۵۷ چند صد نفر چپی در میدان فوزیه همراه با صد ها

کارگران و مردم آزادیخواه!

باید مبارزه خود و صف متحد و مستقل خود را سازمان داد. باید گرد آلتزناتیو خود، به گرد مطالبات انسانی خود، به گرد حزب و سازمان خود متشکل شد. جمهوری اسلامی ایران، در مقابل اقیانوس عظیم نفرت برحق شما، در مقابل عزم و اراده طبقه

هزار مردم با گارد جاویدان درگیر نبودند؟ و مگر کسی تردید داشت که صحنه گردان و رهبر جنبش اسلامی و تصمیم بگیر آنجا کسی جز هادی غفاری بود؟ مگر آنهایی که قیام کردند و به خیابان آمدند چه می گفتند؟ جز زنده باد آزادی؟ جز مرگ بر شاه؟ جز حکومت "مستضعفین"؟

مگر سازمان مجاهدین سی خرداد ۱۳۶۰ تعداد کمی از مردم را با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خمینی به خیابان آورد؟ مگر تعداد زیادی از آنهایی که در خرداد ۶۰ قتل و عام شدند رفقای خود ما نبودند که با شعار زنده باد سوسیالیسم به استقبال گلوله رفتند؟

مگر پیشمرگان حزب دمکرات در جنگ با کومله سرمایه داران کردستان بودند؟ و مگر درست از همین "مردمی" بودن صفوف پیشمرگان حزب دمکرات رهبری حزب دمکرات کردستان و کمونیسم بورژوائی ایران برای تخطئه کمونیست ها و طبقه کارگر در کردستان و در ایران استفاده نکرد؟ مگر سپاه پاسداران یا بسیجی که مردم را سرکوب میکردند سرمایه داران ایران بودند؟ مگر کسانی نبودند که فکر میکردند که دارند از تعالی انسان دفاع میکنند؟

کسانی که رویداد های کردستان عراق بعد از جنگ اول خلیج در سال ۹۱ را بیاد دارند باید یادشان باشد که درست همین تئوری های ناسیونالیستی میدان پیدا کرد و جدالی را شکل داد که حزب کمونیست ایران بر سر آن از هم پاشید (مراجعه کنید به "تنها دوگام به پس" نوشته منصور حکمت).

در کردستان عراق و در ادامه جنگ خلیج مردم قیام کردند و دستگاه حکومت صدام را از کردستان پاک کردند. ناسیونالیسم کرد ایران این را قیام "مردمی" خواند و به استقبال همتا های عراقی خود رفت. نتیجه قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بود. چند نفر از آن قیام کنندگان اگر امروز را میدیدند حاضر بودند به این شکل و در آن زمان قیام کنند؟

مگر همه طرفداران حزب الله در جنوب لبنان طرفدار حکومت اسلامی هستند؟ مگر طرفداران طالبان چه میگویند؟ میگویند همه دزد هستند، ما علیه دزدی و علیه فساد هستیم، ما می خواهیم یک زندگی بهتری داشته باشیم. و برای این کار رفته ریش را دراز کرده و اسلحه طالبان برداشته این شکل و در آن زمان قیام کنند؟

استنتاج ماهیت یک حرکت از انگیزه کسانی که به آن پیوسته اند روشی است که خود سازمان دهندگان این جنبش ها برای بسیج مردم کارگر و زحمتکش بکار میبرند. اگر بروید از رهبران طالبان بپرسید ماهیت حرکت شما چیست شما را به مردم کارگر و زحمتکشی که به "میدان" آمده اند حواله میدهند. و آن مردم زحمتکش میگویند که می خواهند زندگی بهتری داشته باشند. از حزب الله همین سوال را بکنید باز هم رهبرانشان توده مردمی را نشان تان میدهند که میگویند دارند از خودشان در مقابل یک رژیم نژاد پرست، اسرائیل، دفاع

کارگر، زنان آزادیخواه، جوانان و

مردم آزادیخواه و برابری طلب، تاب

مقاومت ندارد. به حزب حکمتیست و

مبارزه پیگیر برای برچیدن جمهوری

اسلامی و کل اردوی سرمایه و

ارتجاع ببیندید.

میکند. حماس مگر جز دفاع سازمان یافته مردم فلسطین است برای نجات از یک زندگی پست است که مثل حیوان با آنها رفتار میکنند؟ مگر موسوی برای توضیح جنبش سبز ترکیب و همین انگیزه ها را نشان نمیدهد؟ آیا می شود از انگیزه مردم کردستان عراق که ریختند و دستگاه امن و استخبارات (دستگاه های امنیتی دولت عراق) را جمع کردند نتیجه گرفت که این یک جنبش ناسیونالیستی نبود؟ مگر نه اینکه یک جنبش توده ای بود بخش مهمی از آن را اتفاقا تحت تاثیر چپ کردستان عراق بود؟

"استنتاج" خصلت یک حرکت از انگیزه آدم هائی که در آن شرکت کرده اند یک شگرد تحلیلی - تبلیغی است که بورژوازی برای "غیر طبقاتی" و "مردمی" نشان دادن خود و جنبش اش به کار میبرد. نود و نه درصد اتفاقات دنیای ما را این یا آن بخش از بورژوازی شکل میدهد و جنبش های بورژوائی برای بسیج مردم کارگر و زحمتکش به زیر پرچم خود این تحلیل یا ادراک را به تحلیل و درک بدیهی جامعه تبدیل کرده اند.

اگر از هر رهبر بورژوائی بپرسید خصوصیت جنبش اش چیست، شما را به خصلت ها و انگیزه های افرادی که در آن جنبش شرکت دارند حواله میدهد. ژورنالیسم "ابژکتیو" بورژوائی در آن روش حرفه ای شده اند و دانشگاه های شان در این نوع "ابژکتیویسم" دکترا میدهند. برایتان توضیح میدهند که با پرکردن یک سری پرسشنامه از افراد شرکت کننده در یک جنبش ماهیت آن جنبش را تعیین کرد. روش بی بی سی، سی ان ان و کل ژورنالیسم و آکادمیسم بورژوائی را نگاه کنید؛ همین است.

سوال این است که اگر امروز واقعه رژه میلیونی کارگران در حمایت از دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان در سال ۳۴ امروز تکرار شود کسی که امروز دنبال تیله جنبش سبز رفت در مقابل تر "مردمی و کارگری" خواندن آن چه میکرد؟ اگر امروز دوباره جنبش صرب و کروات راه می افتاد چپ های صرب و کروات با این متد چه میکردند؟ اگر امروز دوباره قیام کردستان عراق، ۳۰ خرداد ۶۰، تظاهرات تاسوعا-عاشورا ۵۷ یا استقبال از خمینی اتفاق می افتاد چپ چه میکرد؟ جز دنباله روی از بورژوازی جز دوباره راهی کردن کارگر به اردوی کار سرمایه داری؟

سوالی که به حق طبقه کارگر از خودش بپرسد این است که اگر انگیزه اکثر آدم ها در همه جنبش های خوب و بد دنیا "خیر" است چرا پیروز این وقایع هیچگاه طبقه کارگر نیست؟ چرا همیشه سر طبقه کارگر کلاه میرود؟ آیا مشکل این است که طبقه کارگر پیغمبر و قهرمانی ندارد که بیاید رهبری را در دست بگیرد؟ اگر چنین است چرا سرود انترناسیونال می گوید نه خدا، نه شاه، نه قهرمان هیچکدام ناجی طبقه کارگر نیستند؟ چرا حکم اول کمونیسم مارکس این است که طبقه کارگر خود باید خود را نجات دهد؟

مساله گری در هر تحلیل ابژکتیوی

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

حزب کمونیست کارگری — حکمتیست

۲۴خرداد ۱۳۸۸ — ۱۴

ژوئن ۲۰۰۹

این است که *قبل* از روشن شدن نتیجه یک حرکت بتوان ماهیت و هویت آن را تشخیص داد نه بعد از آن. توضیح حاصل یک حرکت بعد از روشن شدن نتایج آن پیش بینی گذشته و پوچ است. سوال این است چگونه قبل از اینکه نتیجه معلوم شود میتوانستیم در مورد ماهیت نازیسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم این تحولات قضاوت کنیم؟

اینجا پای ابژکتیویسم مارکس به میان می آید. مارکس میگوید در تبیین یک حرکت اجتماعی نباید به انگیزه آدمهای شرکت کنند در آن و آگاهی آنان نسبت به آنچه میکنند خیره شد. افراد همیشه به خاطر زندگی بهتر وارد میدان میشوند حتی وقتی که ارتجاعی ترین و سیاه ترین جنبش ها آنها را بسیج کنند. این انگیزه افراد شرکت کننده در یک جنبش نیست که تعیین میکند که چه اتفاقی در حال وقوع است. اکثر آدمها با انگیزه های خوب وارد هر حرکتی می شوند.

ماتریالیسم تاریخی مارکس فاکتور دیگری را به میان میکشد. مارکس و انگلس به نقش جنبش های اجتماعی و رابطه این جنبش ها با طبقات مختلف اشاره میکنند و ماتریالیسم تاریخی را پیش میگذارند. میگویند آگاهی افراد نسبت به کاری که میکنند تعیین کننده نیست. باید به طبقات و جنبشها های آنها نگاه کرد، باید به کل افقی که آن حرکت در مقابل خود گذاشته است نگاه کرد. باید دید آن حرکت و آن جنبش بر پایه مفروض داشتن کدام مناسبات تولیدی بنا شده است و دقیقاً چه چیزی را پیروزی خود میداند؟ قدرت گیری چه بخشی از طیف احزاب و شخصیت های سیاسی را پیروزی خود میداند؟ تحقق چه خواست هائی راضی اش میکند؟ کی جشن پیروزی خود را برپا میکند؟ چه نیروی سیاسی را به قدرت نزدیک میکند و چه نیروی سیاسی را از قدرت دور میکند؟ حتی احزاب سیاسی را در متن این جنبش ها میتوان فهمید.

اگر این کار را بکنید تازه متوجه میشوید که *حرکت اسلامی*، حرکتی که به پیروزی نوعی از اسلام رضایت میدهد، یک حرکت تماماً ارتجاعی است هر چند اکثریت قریب به اتفاق کسانی که به آن پیوستند علیه ظلم، فقر و بی حقوقی فریاد بر آورده باشند. اکثریت یک میلیون آذری که در اعتراض به ماجرای "کاریکاتور" به خیابان آمد ترک پرست نبودند. آنها هم جانشان به لیشان رسیده بود و داشتند داد شان را میزدند. اما ناسیونالیسم ترک، که پیروزی ترک را مبنا قرار میدهد، توانست فضائی درست کند و این توده را به زیر پرچم خود کشید تا "داد شان را بزنند". ناسیونالیسم بدون این فضا و بدون این توجیهات چگونه میتواند کارگر و زحمتکش جامعه را به زیر پرچم خود بکشد؟

گفتم اگر ناسیونالیست و بورژوا باشند این تبیین غلط نیست و از سر اشتباه نیست. بورژوازی همیشه به عنوان نماینده جامعه، جامعه را مورد خطاب قرار میدهد. هنرش این است که جنبش خود را جنبش کل جامعه و فرا طبقاتی مینامد و می پندارد. جریانات بورژوائی احزاب کارگری را طبقاتی و خود را غیر طبقاتی میخوانند. میگوید این ها منافع یک طبقه معین را نمایندگی میکنند و من حزب کل جامعه هستم و منفعت همه را منعکس میکنم. چتری هستم که همه مردم را نمایندگی میکنم و همه مردمی که زیر پرچم من جمع شده اند حقانیت من را نشان میدهند. اعلام میکند البته هر کس عقاید خود را دارد. کسانی راست

هستند آدم هائی چپ ولی همه با هم زیر این چتر واحد هستیم. *چتر غیر طبقاتی* آدم بی طبقه منفرد در جامعه. بورژوازی به این تئوری ها احتیاج دارد به تئوری ای که فرد را منشا حقیقت و منشا آگاهی جمع معرفی کند. به همین خاطر به دانشگاه ها و استادان علوم و جامعه شناسی پول میدهند تا این تئوری ها را گسترش دهند. اگر از نظر منفعت بورژوازی نگاه کنید این حقیقی ترین راه است. که در آن میشود نشان داد که فرد مسئول خوب و بد زندگی خودش است. فقر تقصیر یک فرد است و ثروت و سرمایه فضیلت یک دیگری. مارکس در ایدئولوژی آلمانی، در مانیفست و در کاپیتال به جنگ این تئوری ها و این جنبش ها میرود و میگوید این کلاه برداری بورژوازی است. کلاهی است که بورژوازی از سر منافع خودش بر سر طبقه کارگر می گذارد. مارکس میگوید باید جنبشها را نگاه کرد. حتی احزاب را باید در متن این جنبشها قضاوت کرد.

اگر این کار را نکنید نمیتوانید توضیح دهید چرا سیاست نپ بعد از انقلاب اکتبر که سرمایه داری خصوصی را گسترش میداد پرولتری بود و قیام ملوانان کرونشاتا نبود و چرا ملی کردن صنایع توسط جمهوری اسلامی از سال ۵۷ ربطی به منفعت کارگر و زحمتکش نداشت.

حزب کمونیست ایران بر سر اینکه خصلت اتفاقاتی که در سال ۹۱ کردستان عراق افتاده است چیست درست بر سر همین نوع نتیجه گیری عملا از بین رفت و رهبران جناحی در حزب کمونیست ایران که درست با اتکا به شرکت توده مردم در این حرکت آن را مردمی اعلام کردند امروز سخنگویان و رهبران ناسیونالیسم کرد در ایران هستند و ما در صف یک حزب کمونیستی. آنها هم آن زمان شعار ها و ترکیب قیام کنندگان را شاهد جنبشی که باید "به آن پیوست" و "بر آن تاثیر گذاشت" گرفتند. همان زمان ما پیش بینی کردیم که این ناسیونالیسم کرد است که به این نوع استنتاج و این نوع نگرش نیاز دارد و بابت آن تا امروز دشمنی ناسیونالیسم کرد و رو گرفتن چپ پوپولیت کومه له را بدک میکنیم. پیش بینی ما در آن زمان فال بینی و پیش گوئی نبود. بکارگیری روش مارکس و نگاه کردن از منظر منفعت طبقه کارگر به این رویداد ها بود. افقی که جامعه کردستان عراق آن زمان با خود حمل میکرد، چیزی را که پیروزی خود میدانست در واقع پیروزی ناسیونالیزم گرد بود. اگر جلال طالبانی و مسعود بارزانی به قدرت می رسیدند، که به قدرت رسیدند، مردم احساس پیروزی میکردند، که کردند.

حکم نوم : "این یک جنبش خود جوش است که رهبری ندارد"

این یک جنبش خود جوش است و رهبری ندارد. مطابق این برداشت اگر معلوم شود جانی رهبران یک حزب معین یا خود آن حزب در جریانات اجتماعی نقش مستقیم ندارد و آن حرکت "خود جوش" است، نتیجه گرفته میشود که آن حرکت به *جنبش اجتماعی خاصی* وابسته نیست و فقط "خوب" و مترقی است چون توده ای است، چون خود جوش است. این حکم اصالت جنبش های خود جوش توده ای مثلاً در حرکت های ناسیونالیستی موسوم به هخا، در تحرک

ناسیونالیستی عرب در اهواز تحرک قریب به یک میلیون آذری در "ماجرای کاریکاتور" اگر نشان داده شود که رهبری و یا سازمان یک حزب معین در نقش تعیین کننده نداشته است کافی است که برای این جنبش ها اعلام حقانیتی شود که باید آن پیوست. این در واقع روی دیگری از سکه اختلاط جنبش ها با احزاب سیاسی است. یک جنبش میتواند تماماً بر یک حرکت توده ای سیطره داشته باشد بدون اینکه حزب خاصی در آن نقش قابل مشاهده (قابل مشاهده برای که؟) ایفا کرده باشند. ما بدون اینکه بدانیم یک احزاب سیاسی در یک حرکت معین چه نقشی داشته اند میتوانیم در مورد خصلت آن حرکت قضاوت کنیم. مگر لازم است بدانیم که رهبران طالبان چه کسانی هستند تا فهمیم که آن توده میلیونی که در پاکستان به دفاع از آنها به خیابان می آیند متعلق به چه جنبشی است؟

مارکس میگوید طبقات از کانال جنبش ها پا به میدان جامعه میگذارند و جنبش افق است، جنبش شاخص پیروزی را بدست میدهد، جنبش شاخص شکست را تعریف میکند، جنبش چهار چوبی است که به آدمها دید و افق میدهد که چه چیز خوب و چه چیز بد. چه چیز پیروزی است و چه چیز شکست. "خود جوش ترین" حرکت های دنیا هم این افق ها و این شاخص ها را، بطور خودبخودی هم که باشد، دارند و در قالب جنبش اجتماعی معینی قرار میگیرند. خود بخودی بودن یک جنبش آن را "اتوماتیک" انقلابی یا رادیکال نمیکند. درسی که طبقه کارگر از رویداد های اخیر و سیاست های جریانات بورژوا باید بفهمد این است که انگیزه مردمی که اعتراض میکنند یا نمیکندد تعیین کننده نیست. باید به جنبش شان نگاه کرد، باید افق و ربط پیروزی آن حرکت را با پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را سنجید.

طبقه کارگر باید متوجه باشد که این بورژوازی و خرده بورژوازی است که جامعه، احزاب سیاسی، تحركات اجتماعی را بر اساس نیت و انگیزه آدم هائی که در آن هستند معرفی میکند و مهمترین خاصیت این "فلسفه اجتماعی" غیر طبقاتی اعلام کردن صفوف و جنبش های بورژوائی است. طبقه کارگر و کمونیست ها نباید کلاه گشاد این شگرذ "تحلیلی" سرشان برود. قطب نمای منفعت هر حرکت برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر باید مبنا باشد. آیا طبقه کارگر، و نه نمایندگان خود گمارده آن، به قدرت سیاسی نزدیک میشود یا نه؟ آیا این جنبش اتحاد، تشکل، آگاهی و قدرت را درون طبقه کارگر افزایش میدهد یا نه؟ اینها مبنا است و نه نیت خیر شرکت کنندگان در یک حزب و یا یک حرکت اجتماعی.

این تشخیص مهم است زیرا پایه درک هویت طبقاتی برای پرولتاریای ایران است. شرط پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر قبل از هر چیز در این است که این طبقه تفاوت ماهوی خود با همه بخش ها و اقشار بورژوازی را درک کند. و تا جنبش های بورژوائی را نشناسد، تا منافع خود را متمایز از طبقات دیگر درک نکند نمیتواند خود و بشریت را رها کند. تا روزی که کارگر خود را تنها به عنوان صنف کارگر و آدمی که برای "صاحب کار" کار میکند و دستمزد میگیرد تا ابد مجبور است تنها برای اضافه دستمزد و کم کردن ساعات کار مبارزه کند و خلاصی

برای او و فرزندانش وجود نخواهد داشت. مانیفست کمونیست هم از همین جا است، از جنبش شروع میکند از جنبش های اجتماعی از جنبش بورژوائی و کمونیستی شروع می کند و نه از جنبش آدمهای خوب و بد، با شرف و بی شرف و یا باوجدان و بی وجدان. بسیاری از سوسیالیستهای ارتجاعی آدمهای بی شرف و بی وجدانی نیستند. مارکس از اخلاقیات شروع نمی کند. کمونیسم جنبش آدمهای با شرف نیست. کمونیسم مارکس جنبش طبقه کارگر است.

مارکس از جنبش ها حرف میزند، از اینکه طبقات در جامعه لخت وارد عرصه نمیشوند بلکه از کانال جنبش های مختلف راه حل های مختلفی را به جامعه ارائه میدهند و بورژوازی جنبش های بسیار متفاوت از ناسیونالیسم تا لیبرالیسم از فاشیسم تا اسلام سیاسی و غیره را به میدان میکشد. مارکس از گرایشهای متفاوت درون جنبش بورژوائی حرف میزند. از کمونیسم طبقه کارگر در مقابل کمونیسم بورژوائی تعریف میکند نه در مقابل این یا آن حزب و دسته و مذهب و مسلک.

اگر آن سر دنیا صد میلیون نفر هم به خیابان آمده باشند طبقه کارگر باید حکم خود در مورد این حرکت را از روی جنبشی که بر آن غالب است صادر کند. باید نگاه کند تا ببیند چه جنبشی جلو این حرکت قرار گرفته است. کدام منفعت ها در میان هستند؟ پیروزی یا شکست آن برای آگاهی، تشکل و خیز برداشتن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی چه منفعت و چه نقشی دارد؟ هیچ تحرکی در دنیای طبقاتی بطور عام "مردم" را به قدرت نزدیک نمیکند. طبقات را به قدرت نزدیک یا از آن دور میکند.

در نتیجه کسی که قهرمانانه به مقابله با نیروهای رژیم رفت و زنی که قهرمانانه حجاب اش را برداشت و تراפیک را متوقف کرد خصوصیت جنبش را تعیین نمی کنند و قضاوت نهائی راجع به آن جنبش را به دست نمی دهند. همانطور که دختر کاملاً بی حجاب و تماماً غربی که پوستر حزب الله را برداشته بود و داد میزد این پرچم نماینده دفاع ما از شرف و انسانیت مان است خصوصیت حزب الله را تعیین نمی کند، همانطور که انگیزه و داد یهودی از هالوکاست گریخته و سرکوب سیستماتیک در تاریخ جان به در برده، خصلت جنبش صهیونیستی را تعیین نمیکند.

مارکس میگوید *حقیقت های اجتماعی* طبقاتی هستند. مارکس، انگلس، لنین، منصور حکمت و رهبران و متفکرین طبقه کارگر بحث سوسیالیسم، آزادی و یا برابری را از حقیقت اجتماعی شروع نمی کنند. از واقعیت تضاد منافع درون جامعه و از جنبشهای مختلف شروع میکنند و حقیقت های مختلف برای طبقات مختلف را توضیح میدهند. کاپیتال مارکس شاهکار این روش است.

حکم سوم: "میلیتانی اعتراض رادیکالیسم آن را نشان میدهد"

قهرمانی مردم شاهد رادیکالیسم این جنبش است. اگر در حکم اول انگیزه های انسانی و بسا انقلابی شرکت کنندگان در یک حرکت اجتماعی دلیل انقلابی بودن آن حرکت معرفی میشود، در این حکم، که به وسعت در جامعه رواج دارد، میلیتانی، جانفشانی و بیبکی توده معترض به عنوان دلیل رادیکال بودن آن حرکت معرفی

میشود. این حکم هم بر مضمون و ماهیت یک حرکت پرده ساتر دیگری می اندازد.

روشن است که طبقه کارگر ناچار است میلیتانت باشد. طبقه کارگر بویژه در قیام علیه بورژوازی ناچار است میلیتانت، شجاع باشد و قهرمانی نشان دهد. همانطور که در زندگی روزمره اش در محل کار ناچار است بکرات قهرمان باشد. اما این تنها طبقه کارگر نیست که میلیتانت است و به میلیتانی احتیاج دارد. طبقه کارگر علاوه بر میلیتانی و مهم تر از آن *رادیکال است*، نافی وضع موجود است، دست به ریشه مسائل میبرد و مجبور است طبقات را در جامعه ریشه کن کند. این پایه رادیکالیسم طبقه کارگر است.

واقعیت این است که طبقه کارگر نه تنها میلیتانت ترین نیروی جامعه نیست بلکه بخش های دیگری در جامعه هستند که غالباً از طبقه کارگر میلیتانت تر اند و این میلیتانی را با رادیکالیسم اشتباه میگیرند. در نتیجه بسیار ساده است که هر میلیتانی را به انقلابی گری پرولتری تشبیه کرد. خرده بورژوازی دقیقاً همین کار را میکند. شلوغی را مساوی انقلاب و انقلاب را مساوی انقلاب کارگری اعلام میکند و هیزم بیار معرکه کشیدن طبقه کارگر، توده زحمتکشان و بخش مهمی از آزادیخواهان واقعی به پشت سیاست و پرچم بورژوازی میشود.

مثالی بزنم: اگر امروز یک نفر در نوب آهن یا در نفت و یا در یک محله کارگری برود روی چهار پایه و شروع به صحبت راجع به سوسیالیسم کند، کارگران را آگاه، متحد و متشکل کند و صد نفر دیگر بروند جائی برای پس گرفتن رای شان کوکتل مولوتوف به موسسات دولتی بزنند و شعار برادر شهیدم رای تو را پس میگیرم را سر دهند؛ نود درصد اپوزیسیون خرده بورژوای ایران این دومی را رادیکالتر معرفی میکند. از آن بیشتر به هیجان می آید، آن را مهم تر میدانند و به آن حسن نظر بیشتری نشان میدهد. کوکتل زدن ها و به خیابان آمدن ها میلیتانت تر از جمع کردن صد نفر از کارگران نفت و متحد کردن آنها است اما الزاما به هیچ وجه رادیکال تر نیست. اختلاط میلیتانی با رادیکالیسم مجرائی است که از طریق آن کمونیسم بورژوائی ناسیونالیسم میلیتانت را به عنوان رادیکالیسم انقلابی به خورد طبقه کارگر بدهد. ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم بسیار میلیتانت هستند، میریزند به خیابان و آتش میزنند. آیا فاشیست ها کم میلیتانت هستند؟ این نوع میلیتانی خصیصه تپییک خرده بورژوازی و جنبش هایش است که با اتکا به میلیتانی رادیکالیسم را خفه میکنند.

در تجربه ما در ایران مگر تسخیر سفارت آمریکا را در سالهای اول انقلاب کم میلیتانت بود؟ و مگر همین میلیتانی را پوپولیت های خرده بورژوای ما به عنوان رادیکالیزم به طبقه کارگر معرفی نکردند؟ مگر خرده بورژواهای پوپولیت های ما میلیتانی بسیجی ها در جنگ ایران و عراق را به عنوان حقانیت جنبش توده ای به خورد بخش وسیعی از کارگران ندانند؟

آنهائی که با تاریخ حزب کمونیست ایران آشنا هستند مگر نمیدانند که در حزب کمونیست ایران ناسیونالیسم کرد (عبدالله مهتدی) میلیتانی رویدادهای کردستان عراق را شاهد رادیکالیسم و انقلابی گری آن معرفی میکرد؟

می خواهم بگویم اختلاط میلیتانی با رادیکالیسم یکی از روشهائی است که

با آن ارتجاع را به عنوان انقلاب به خord انقلابیون و طبقه کارگر می‌دهند. موسوی امروز میلیتانی معترضین در خیابان را به عنوان رادیکالیزم به خord همگان می‌دهد تا عمق سیاست های ارتجاعی اش را مخفی کند. حزب توده و نشریه راه توده هم دقیقا همین کار را میکنند.

مارکس به ما می آموزد که رادیکالیسم یک مبارزه در شکل آن نیست. رادیکالیسم در مضمون است و در جامعه سرمایه داری رادیکال تنها کسی است که سرمایه داری را نفی میکند. روابط تولید سرمایه داری ریشه همه مصائب این جامعه است. متد مارکس دستاورد و گنجینه کمونیسم طبقه کارگر است. باید به آن چسبید. بدون مارکس و بدون کمونیسم مارکس متد های رایج بورژوانی طبیعی ترین انتخاب در مقابل جامعه خواهند بود. روش هائی که نه واقعیت و منفعت طبقه کارگر بلکه منفعت سیستم سرمایه داری را منعکس میکنند که نفع اش در عدم نفی و نقد روابط تولید سرمایه داری است، بورژوازی را منعکس می کند.

حکم چهارم: "این حرکت ادامه انتخابات نیست"

این حرکت از اعتراضات خیابانی مردم شروع میشود و الزاما ادامه فاز ماقبل خود (یعنی انتخابات) نیست. به این ترتیب چپ رادیکال یک تکه از سیر رویداد ها، که مورد "پسند اش" است، را میگیرد و آن را مینای تاریخ اعلام میکند. روزی که "مردم به خیابان آمدند" روز شروع تاریخ این رویداد ها است. و به این ترتیب انکار میشود این اعتراضات چیزی جز فاز دوم همان انتخابات نبود. از نظر چپ پوپولیست ما این رویداد ها پیش درآمد و لذا افق و پرچم خاصی ندارد. نه قبلی داشته و نه بعد آن معلوم است. از هر جا آمده باشد میتواند هر جای دیگری برود. به این ترتیب نماز جمعه را راست روده میتوان به انقلاب سوسیالیستی وصل کرد.

جریانات اصلی سیاسی، چه آنهایی که انتخابات را تحریم کردند و چه آنها که در انتخابات شرکت کردند، ابهامی در مورد فاز دوم ندارند. راستش بخش مهم مردمی که در این اعتراضات شرکت کردند، حتی آنهایی هم که در انتخابات شرکت نکردند، ابهامی ندارند که این اعتراضات فاز دوم پروسه شرکت در انتخابات بود و نه یک جنبش ناگهانی خود جوش علیه جمهوری اسلامی. بخش وسیعی از مردم در انتخابات شرکت کردند، موسوی باخت و فضای توهم کاملی که بویژه از طرف رسانه های لیبرال دامن زده میشد که گویا موسوی برنده است نقش بر آب شد. کسانی که به

موسوی رای داده بودند شوکه از این واقعه در اعتراض به تقلب در انتخابات به خیابان ها ریختند.

این اعتراض و جنبشی که حول آن شکل گرفت اگر در شکل ادامه انتخابات نبود در مضمون کاملا ادامه انتخابات بود. کل جنبش سبز و کل اپوزیسیون جا افتاده تر چه آنها که در انتخابات شرکت کردند و چه آنها که در انتخابات شرکت نکردند این واقعیت را دیدند. این جنبش اعتراض به انتخابات و جنبش رئیس جمهور کردن موسوی و جنبش ضد احمدی نژاد بود. این یک جنبش خود جوش با پرچم سرنگونی و یا آزادی نبود. فاز دوم انتخابات رژیم بود. اگر انتخابات لغو میشد و یا اگر موسوی رئیس جمهور میشد این جنبش خود را پیروز

میدانست و قهرمان و نماینده این پیروزی یعنی موسوی را رئیس جمهور میکرد. کسی که نه ربطی به آزادی دارد و نه تعلق خاطری به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه.

اما چپی که بیش هر چیز مقنون حرکت توده ای و میلیتانی است و انگیزه افراد شرکت کننده در یک عمل توده ای را با مضمون آن حرکت یکی میگیرد با یک معما روبرو میشود. که یک حرکت "انقلابی" نمیتواند فاز دوم یک انتخابات باشد. پس اصلا انتخابات کلک است، کل موسوی و جنبش سبز "کلک" یا بهانه است. مردم آمده اند انقلاب کنند. در نتیجه چپ خرده بورژوای میلیتانت ما تاریخ را به میل خود قیچی میکند و از یک حرکت در چارچوب رژیم حرکتی سرنگونی طلب و انقلاب میفهمد.

بطور خلاصه، تئوری این میشود که "مردم آگاهانه در انتخابات شرکت کردند تا در صف رژیم شکاف درست کنند و بعد شلوغ کردند تا این شکاف را باز کنند". از این تئوری سیاسی که در آن "پلیتیک" زدن "صمد آقا - سرکار استوار" با سیاست عوضی گرفته میشود بگذریم، سوال این است که اگر با شرکت انتخابات میشود از این کارها کرد چرا این چپ رادیکال درست با همین توضیحات به مردم فراخوان شرکت در انتخابات نداد؟ چپ سنتی ایران کلا فاز اول این تحرک (یعنی انتخابات) را زیر فرش زد تا بتوانند یک حرکت غیر سرنگونی خواه و اعتراض به نتیجه انتخابات را بعنوان انقلاب و جنبش سرنگونی معرفی کند. اشتباهی هم در کار نیست. از نظر بخش اعظم جریانات چپ سنتی انقلاب همین است.

این چپ سال ۵۷ با همین سیستم بارکش جنبش اسلامی شد. همین سیستم و همین افق چپ افغانستان را به سرباز مجاهدین افغان تبدیل کرد. این چپ در ثبت طرفدار انقلاب دالای لاما میشود، در نپال طرفدار جنبش نارنجی، در چین طرفدار حرکت های اسلامی، در کردستان طرفدار ناسیونالیسم کرد، در تبریز به صف ناسیونالیسم ترک و در تهران به صف هخا می پیوندند. همه این تجربیات بار دیگر نشان میدهد که پوپولیسم چیزی جز یک روکش بر ناسیونالیسم نیست. قطع بند ناف فاز دوم از فاز اول قطع تاریخ است. تاریخ را نمیشود قطع کرد و از هر جا به نفع خود است شروع کرد. جامعه صحرای برهوتی نیست که آدمها در آن جمع میشوند و انقلاب میکنند. جامعه تاریخ و منطق دارد. ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس در این باره است.

با این سیستم باید گفت در انقلاب روسیه یک روز آفتابی مردم تصمیم گرفتند هشت مارس شلوغ کنند بعد گفتند مرگ بر تزار و تزار سرنگون شد؟ و بعد از آن لنین آمد ایده های نابی را در تزهای آوریل داد و بعد هم نشستند توطئه کردند و قدرت را گرفتند؟ این تحلیل را در دبیرستان هم از دانش آموز قبول نمیکند. باید توضیح داد که در آن جامعه چه روند هائی جریان بود؟ چه چیز در غلیان بود؟ چه دعواهائی داشت صورت میگرفت و چه جنبش هائی با چه افق هائی در میدان بودند.

حکم پنجم: "مردم ایران در این اعتراض شرکت کردند"

"در این رویدادها مردم ایران اعتراض

کردند". این حکم در این شکل گمراه کننده است. درست است که بخشی از مردم ایران در این اعتراضات شرکت کردند اما یک واقعیت تلخ این بود که اگر بخش مهمی از آزادیخواهان به زیر پرچم سبز موسوی رفتند، در انتخابات شرکت کردند و به موسوی رای دادند، بخش مهمی دیگری که اساسا طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بودند، فریب پرچم سیاه احمدی نژاد را خوردند، در انتخابات شرکت کردند به احمدی نژاد رای دادند. این بخش در اعتراضات اخیر خود را شریک نمی دید و در اساسا آن شرکت نکرد.

وقتی از دور به جامعه نگاه کنید یا اگر این رویدادها در کشوری دور از ما به وقوع می پیوست ما احکام آشنائی را صادر میکردیم: می گفتیم در کشور الف بخشی از مردم در این موج اعتراضی شرکت کردند (اساسا بورژوازی و خرده بورژوازی) و بخش مهم دیگری که غالبا کارگران و زحمتکشان جامعه هستند در این رویداد ها شرکت نداشتند. می گفتیم چپ پوپولیست کشور الف این توده کارگر و زحمتکش، که چه بسا به احمدی نژاد توهم داشت، را فرصت طلبانه از لیست "مردم" حذف کرد.

حکم ششم: " این حرکت مردمی است و نه طبقاتی"

"در ایران مبارزه میان مردم و جمهوری اسلامی در جریان است. مبارزه ای که یک طرف آن رژیم و یک طرف ضد رژیم، یک طرف مردم و یک طرف ضد مردم است". جامعه و جنبش غیر طبقاتی اعلام میشود.

کسانی که با کردستان آشنائی دارند خواننده ای ناسیونالیست که به نام شوان معروف است را میشناسند. این خواننده در یکی از آوازه‌ایش یک لیست طولانی از محنت های پrolتاریا را شرح میدهد و دست آخر آواز خود را با این جمله تمام میکند که "خلق کرد همه پrolتر!"

در تبیین طبقاتی از این رویدادها هم ما شاهد برخورد مشابه از جانب چپ هستیم. مردم ایران یک توده آمرفی معرفی میشوند که همه خاصیت های پrolتاریا را دارند: "مردم ایران همه پrolتر!" این شاه بیت سرود چپ ناسیونالیست ایرانی در این رویدادها بود.

واقعیت این است که هیچکدام از بخش های بورژوازی نمیخواهد و بهتر است بگوئیم نمیتواند رویداد های جامعه را در متن نزاع میان طبقات مختلف (و اساسا طبقه کارگر و بورژوازی) تبیین کند. بورژوازی طبقات را قبول دارد؛ کشف وجود طبقات در جامعه مربوط به مارکس نیست. اما این طبقات اساسا در عرصه اقتصاد هستند و نه در سیاست. در سیاست، به زعم متفکرین و سیاستمداران بورژوائی، ما با یک توده آمورف از "مردم" روبرو هستیم که تمایلات مختلف دارند. بعضی اسلامی هستند، بعضی دست راستی و بعضی دست چپی.

از نظر چپ سنتی جهان طبقه کارگر هم بخش پیگیر (در چه؟ دقیقا معلوم نیست) همین توده مردم است. در نتیجه منشا استبداد و خفقان مشرب سیاسی، مذهب سیاسی و یا عقب ماندگی این یا آن جریان سیاسی و یا جامعه است و نه منفعت روشن تولید و باز تولید سرمایه داری. منشا اختناق سیاسی در ایران نیازهای تولید سرمایه داری است و نه اسلامیت

رژیم! هیچ رژیم دمکرات بورژوائی در ایران ممکن نیست. این درس دیگری برای طبقه کارگر است. تا آنجائی که من میدانم غیر از حزب حکمتیست تقریباً کل اپوزیسیون چپ جمهوری اسلامی را غیر طبقاتی اعلام کرده است. جنبشی راه انداخته اند، تحلیل هائی را بدست میدهند، تاکتیک هائی را اتخاذ کرده اند و توضیحی راجع به رویدادهای جامعه ی ایران میدهند که در آن نه از سرمایه دار خبری هست و نه از کارگر. ظاهرا این جنبش علیه اسلام سیاسی است، تضاد بین جمهوری اسلامی و "مردم" است. فرموله ترین روش را شاید در کتاب "در باره تضاد" مائو پیدا کنید: تضاد خلق با ضد خلق، خلق با امپریالیسم.

می گویند جامعه ایران جامعه نا متعارفی است. من هم فکر میکنم نامتعارف است. ولی چرا از مصر نامتعارف تر است؟ چرا از اردن نامتعارف تر است؟ چرا ناپایدار تر از مصر است؟ چرا وقتی به مصر میرسیم شروع میکند راجع به بورژوازی پrolتاریا و ملزومات تولید و باز تولید سرمایه داری آنجا صحبت میکنیم و وقتی راجع به شاه حرف میزنیم یادمان می آید که سرمایه داری وابسته به کار ارزان وابسته است و به درست حکم میدهیم بورژوازی ملی نداریم اما وقتی به ایران میرسیم ناگهان همه پrolتر میشوند؟ یک دفعه جامعه به اسلام سیاسی و مردم تقسیم میشود؟

این روش ممکن است از نظر مارکسیستی مردود باشد اما این حکم کافی نیست. از نظر ارائه دهنده آن اشتباهی در کار نیست. تئوری پردازان این خط جائی ایستاده اند که دنیا و جامعه را چنین میبینند که گویا خیر و شری هست، خیر و شر غیر طبقاتی هستند. صف خیر درونش طبقه وجود ندارد و منافع متضاد وجود ندارد. طبقه یعنی منافع متضاد. اگر همه طبقات منفعت واحدی دارند آنوقت میرسیم به تر شوان که "خلق کرد همه پrolتر!" در این سیستم کارگر "آدم بدبخت" و ستمکش است. سوسیالیسم جنبش علیه فقر است، جنبش نیکو کاری، جنبش آدم های باشرف یا آزادیخواه است و نه جنبش طبقه کارگر و بویژه پrolتاریای صنعتی. کارگر آدم فقیر است، کارگر آدمی است که اضافه دستمزد می

خواهد و حق تشکل می خواهد. همین. این افق راستش مارکس که هیچ، آدام اسمیت و دیوید ریکاردو را هم نمخواهد. برای معرفی کارگر بعنوان "مستضعف" خمینی کافی است. کارگر در این سیستم صف مستضعفین هستند، نه صف یک طبقه ای که کل دینامیسم جامعه روی تناقض منفعت او با منفعت یک طبقه دیگر میچرخد. کسانی که بحثهای چپ، قیل از سقوط بلوک شرق، را بیاد دارند میدانند یک جریان چپ به اسم "کریٹیک" معتقد بود که جامعه روسیه جامعه سرمایه داری نیست جامعه ائتلاف است. ولی در روسیه کسی نمی گفت من فردا میروم سر کار تا با ائتلاف نان در آورم میگفت مزد میگیرم. باید از اینجا شروع کرد که معیشت و رفاه در را جامعه چه کسی تولید می کند؟

جامعه ایران جامعه سرمایه داری است این اولین حکمی است که طبقه کارگر باید ببیند. هر دولت بورژوائی، از دولت اسلامی مطلق تا دولت سلطنتی مطلق و از دولت مدل غربی تا دولت مدل شرقی که سر کار بیاید، علیرغم همه اصطکاک ها و موانع

درونی شان، برای سر کار نگاه داشتن خود، برای اینکه برق داشته باشد، نفت باشد و برای اینکه نان تولید بشود برای اینکه آن جامعه زندگی باشد ناچار است در چهارچوب مناسبات سرمایه داری کار کند.

مگر جمهوری اسلامی و بخشی از این آخوندها نیامدند گفتند خود کفائی اقتصادی، به جای اینکه ما برویم کشتارگاه درست کنیم هر کسی در خانه اش یک گوسفند نگاه دارد؟ و مگر دو سال بعد از آن بزرگترین کشتارگاه پروراندی خاورمیانه را درست نکردند؟ طالبان هم اگر دولت در ایران را بدست بگیرد نمی تواند بردارد دوباره همان بساط عشیره ای را راه ببندازد. اگر بخواهند زنده بمانند و اگر بخواهند مردم زندگی کنند باید خود را با نیازهای تولید سرمایه داری وفق دهند.

حکم هفتم: "جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است"

"جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است". در این حکم جمهوری اسلامی به جای نمایندگی منفعت سرمایه داری، ظاهرا علیه آن است و تنها نماینده اسلام سیاسی معرفی میشود. جنبش ضد جمهوری اسلامی با این حکم ماهیت سرمایه داری این رژیم را پنهان میدارد. جمهوری اسلامی گرچه با دم و باز دم تولید سرمایه داری تناقضاتی دارد اما اولاً این تناقضات نافی خصلت سرمایه دارانه آن نیست و ثانياً غیر قیل علاج نیست.

چپ ایران از سر فقدان نقد پایه ای به سرمایه داری از این شیوه تولید برداشتی مثبت و پیشرو دارد در نتیجه سرمایه داری دانستن جمهوری اسلامی و یا از پیش پای برداشتن موانع رشد سرمایه داری از جانب آن را امری مترقی و مثبت میداند، نقدش را به آن کم رنگ میبیند و این تبیین را آوانس به جمهوری اسلامی اعلام میکند. کسانی که چپ ایران در سالهای دهه پنجاه ایران را میشناسند میدانند که در همان زمان بخش اعظم چپ فکر میکرد سرمایه داری دانستن حکومت سلطنتی طرفداری از آن است! نقد اینها به رژیم سلطنتی در محتوا همان نقد جبهه ملی و حزب توده بود که عدم رشد سرمایه داری را مورد نقد قرار میدادند.

عدم انطباق جمهوری اسلامی با نیازهای تولید سرمایه داری پایه های روشنی دارد که اتفاقا جمهوری اسلامی، مثل هر نظام بورژوائی دیگر، در طی سال های گذشته تلاش برای فائق آمدن بر آنها را داشته

است.

این ناخوانائی یا تناقضات ناشی از اسلامیت آن نیست. ناشی از تاریخ ضد امپریالیستی این رگه از اسلام و جمهوری اسلامی از سر اسلام سیاسی به یک نقد صرفا سکولار و مدرنیستی منجر میشود و در چارچوب نظام سرمایه داری غیر اسلامی (کل سلطنت طلبان و بورژوازی لیبرال ایران) باقی میماند.

معضلات یا تناقضات جمهوری اسلامی بطور فشرده بر سه مولفه اصلی استوار است:

اول- تضمین امنیت سرمایه: تضمین امنیت برای سرمایه یعنی کوتاه کردن دست دخالت فقهائی در اقتصاد. سرمایه در ایران احساس امنیت لازم را نمی کرد. سرمایه داری تنها بر

بقیه در صفحه ۱۹



متن سخنرانی اسد گلچینی

اسد گلچینی : با تشکر ازرفقای تشکیلات انگلیس حزب کمونیست کارگری ـ حکمتیست که این جلسه را فراهم کرده اند.
با تشکر از رفیق سیف خدایاری برای تهیه نوشتاری سخنرانی و ادیت آن بحثی را که قرار است امروز به آن بپردازیم ، بیست و هشت مرداد ، درسها و دستاوردهایش است.
در بیست و هشت مرداد چه گذشت؟
برای بسیاری از افراد که نمی دانند و سؤال دارند و یا ناروشن هستند باید بگویم فراخوانی که امسال حزب حکمتیست به اعتصاب عمومی در کردستان داد، در سطح نسبتاً وسیعی جواب گرفت و در شهرهای مختلفی اعتصاب بوقوع پیوست. در مناسبت های مختلفی در کردستان فراخوان اعتصاب داده می شود و این هم یک نوع از آن بود.فراخوان اعتصاب این بار، فراخوانی از طرف کمونیستها بود و آنها پای مسأله فرخوان دادن به مردم و کارگران رفتند. کمونیستها و جامعه به یک مقابله جدی، رادیکال و توده ای درمقابل جمهوری اسلامی و سرکوب و استبدادی که هست فراخوان دادند و جواب گرفتند. در خیلی از شهرهای کردستان و حتی مناطق روستایی از کامیاران و سنندج تا سقز و بوکان تا مهاباد و بانه، پای اعتصاب عمومی رفتند. حتی الان هم ما داریم کم کم اخبار بیشتری از اعتصاب می شنویم. ابعاد اعتصاب در شهرهای کردستان و پاسخی که داده شد از اخبار اولیه ای که ما دادیم فرا تر است.

فراخوان اعتصاب عمومی با خواستی که مردم داشتند با راه حلی که مردم برای ادامه مبارزه دارند و انتخابی که باید در مقابله با رژیم و در مقابله با استبداد و وضعیتی که در ایران هست منطبق شد، ما این را میدانستیم.
جمهوری اسلامی تلاشهای بسیاری کرد که مانع شود.ما یک بخش از این تلاشها را دیدیم ، بخشی از آن را شنیدیم. بخشی از این تلاشها را در نامه ها و جلسات مهمی که مقامات امنیتی جمهوری اسلامی که در سطح کردستان و در شهرها گرفتند و نیروهای مسلح ، انتظامی و امنیتی را بکار گرفتند تا به جان مردم بیندازند و جلوگیری کنند از اتفاقی که باید می افتاد. این اعتصاب تمام شهرها را در برگرفت، تمام اصناف را در برگرفت ، تمام شبکه های فعالین و کسانی که در شهرها سرشناس هستند و عموماً در رأس مبارزه هستند، تحت تأثیر این فضا بودند. در چنین وضعیتی حرکت رژیم و تهدیدات (الان بر می گردم که در کردستان ، احزاب و جریانات سیاسی جا افتاده و مهمی دارد که در میان مردم شناخته شده هستند ، حرفهایشان تأثیر دارد و اینها چه

عکس العملی داشتند.) تأثیر داشت. اما مهمترین مانعی که در مقابل فراخوان اعتصاب عمومی وجود داشت حرکات رژیم بود و در غیر این صورت می توانست ابعاد اعتصاب را خیلی بیشتر بکند و بیشتر مایه تعجب نا باوران بشود که فراخوان کمونیستها جواب بگیرد.

با این وجود ، خوشبختانه کارگران در سنندج اعتصاب را شروع کردند. از همان صبح روز بیست و هشت مرداد تعداد بسیار زیادی از کارگران ، کارگاهها را تعطیل کردند و به استقبال این اعتصاب رفتند. اعتصاب عمومی را آنها اعلام کردند.در سنندج تا ساعت ها از صبح کارگاهها و مغازه ها باز نشد و جمهوری اسلامی تلاش کرد این اتفاق نیفتد و خوشبختانه اتفاق افتاد. در میان رعب و وحشتی که وجود داشت ، در شهرهای مختلف تا ظهر این رعب و وحشت ادامه داشت . اما بعد از ظهر تعداد بسیار زیادی از کارگران ، اصناف و جوانان مبارز در مناطق مختلف به اعتصاب پیوستند و جمهوری اسلامی پاسخی قطعی گرفت که اعتصاب شده است، اعتصاب در جریان است و مردم دارند مقاومتشان را به این شکل انجام می دهند.این که فضا در شهرهای کردستان فضای اعتصاب و اعتراضات جدی و رادیکال بود را دیگر همه می دانستند. عکس العمل جمهوری اسلامی هم به همین فضا بود . به فضایی که می رفت منجر به این شود که فراخوان کمونیستها در شهرهای مختلف در ابعاد بزرگی صورت بگیرد.ازیک ماه قبل از بیست و هشت مرداد فعالیت جدی از طرف صدها کمونیست ، شبکه های کارگران و کمونیستها ، شبکه های جوانان انقلابی و کمونیست ، زنان در مناطق مختلف و حتی در اصناف مختلف صورت گرفته بود. این اتفاقی که در بیست و هشت مرداد افتاد و اعتصاب عمومی را ممکن کرد و عملاً بخش قابل توجهی از جامعه را به اعتصاب کشاند ، یک فعالیت وسیع و حداقل یک ماهه صدها کمونیست که به فراخوان حزب حکمتیست جواب داده بودند و همراه ما شدند را پشت سر داشت. نه تنها در خارج از کشور، کمونیستهای شناخته شده که خودشان انسانهای شناخته شده و از رهبران مبارزات کارگران ، کمونیستها و زنان و جوانان انقلابی در شهرهای کردستان بودند . حدود 420انسان کمونیست این فراخوان را امضا کردند، پشت این اعتصاب آمدند، حمایت کردند. و این گلوله آتشین بزرگی در جامعه بود. بیش از 400 کمونیست شناخته شده، کمونیستهایی که ضعیف ترین آنها در جوامع خودشان در محله خودشان ، در محلی که کارکرده اند ، در کارخانه و در دانشگاه شناخته شده اند و سالها در اشکال مختلف جنگیده اند. از رهبران ، فعالین و شخصیت های مهم این جامعه بودند. بسیاری از آنها سی سال مبارزه کمونیستی و مسلحانه را سازمان دادند. برای مبارزه شان سازمان درست کردند. از این لحاظ اتفاقی که در بیست و هشت مرداد

اعتصاب در 28 مرداد در کردستان درسها و دستاورد ها

دنبال آن برویم. نباید گوشت دم توپ سرمایه دارانی بشویم که دارند با هم جنگ می کنند. برویم صف خود و مبارزه خود را تشکیل دهیم. در این اوضاع و احوال ما بیست و هشت مرداد امسال را به بیست و هشت مرداد سالی وصل کردیم که یک خصلت آن حمله خمینی و لشکری بود که به راه انداختند و در شهرهای کردستان کشتار و اعدام را شروع کردند . اما یک بخش مهمتر این بود که بعد از قیام 57، کمونیستها و انقلابیون که شش ماه دفاع از انقلاب و آزادی را پشت سر داشتند، تصمیم گرفتند که باید جلوی این حمله ایستاد و مبارزه را سازمان داد. این مردمی که نمایندگان خودشان را انتخاب کردند ، شورای خودشان را داشتند، کارگران هر ماه در شهرهای مختلف بوسیله تشکلاتی که داشتند، وام بیکاری می گرفتند. جوانان در شرایط انقلابی حاکمیت خودشان را داشتند. سازمانهای خودشان را درست می کردند. مقرها و بنکه ها و شوراهای محلات و شهر و روستا در مجموع یک زندگی نوینی را بعد از رفتن رژیم شاهنشاهی درست کرده بود. این به همت و فعالیت وسیع چپ و کمونیسم در آن جامعه ممکن شده بود. آنها ادامه انقلاب و سرمایه دارانی که تازه به ریاست خمینی سر کار آمده بودند را قبول نمی کردند و همین موقع بود که کمونیستها در ایران ودر رأس آنها اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت هم می گفتند که دفاع از کردستان و دفاع از کارگران بیکار

آن جبهه های اصلی نبردی است که کمونیستها باید در آن دخالت داشته باشند.بیست و هشت مرداد 58 ، کمونیستها آمدند و دفاع کردند. در آن موقع ، اگر تاریخ را نگاه کنید، ناسیونالیست ها در دالانهای حوزه های علمیه قم و جماران گشت می زدند تا بقول خودشان یک راه حلی پیدا کنند که حمله نشود. جالب است که خمینی الان صحبت هایش هست و همه می شنوند که میگفت اول باید بروید اینها را سرکوب کنید بعد مذاکره کنید.خمینی نقل قول می آورد از سران اسلام که چگونه رفتند و همه را در یک روز قتل عام کردند. باید بزنید و بکشید. خلخالی را به همین دلیل فرستاد که در دادگاههای یک دقیقه ای اعدام کند. این جنبه ازبیست و هشت مرداد دقیقاً ادامه همان مبارزه ای است که کمونیستها را پای دفاع از انقلاب و آزادی کشاند. من به یاد دارم که آنموقع هنوز سازمانهای شسته رفته نبود. بعد از بیست و هشت مرداد بود که حتی کومله از سازمان "جمعیت ها" بیرون آمد. البته از قبل وجود داشت اما بیرون آمد و سازمان خودش را مستقل کرد. ما یک سازمان بودیم که در گوشه ای از شهر سنندج در یکی از محلات شهر بچه های انقلابی و چپ در مخالفت با شاه و خمینی و مذهب و ناسیونالیسم، خیلی جدی و روشن در دفاع از مردم شهر و روستا، در مقابله با مالکان و اربابان خودمان را سازمان داده بودیم. در محله شورای خودمان را داشتیم، کتابخانه و بنکه و همه چیز. بیست نفر

آدم که کارسیاسی ـ تشکیلاتی می کردند ، تعداد زیادی سمپات داشتیم. بیست و هشت مرداد بیست نفر آدم مسلح آمدیم و دفاع از آزادی و انقلاب را شروع کردیم . در جامعه خیلی از افراد کمونیست و چپ وجود داشتند مثل ما و از دل این شرایط بیرون آمده بودند و دفاع از دستاورد های آزادی و انقلاب را هدف فوری خود قرار

دادند. ما بعدها ، پس از یک ماه به کومله پیوستیم. کسانی که درکردستان و در دل انقلاب بیرون آمدند عکس العملشان این بود. آنموقع همانطور که گفتم ، ناسیونالیستها دنبال راه دیگری می گشتند . یا دنبال مذاکره بودند یا نیروهای مسلح رژیم را که برای سرکوب می آمدند به پادگانها اسکورت می کردند. ما آنها را خلع سلاح می کردیم مردم آنها را خلع سلاح می کردند و قدرتمان را با این اسلحه ها بیشتر کردیم. آنها این نیروها را اسکورت می کردند و به پادگانها می بردند تا بلکه بتوانند به این وسیله راهی برای سازش و مذاکره پیدا کنند. اتفاقاً مردم دنبال کمونیستها افتادند. کمونیستها راه را نشان دادند، چپ ها راه را به جامعه نشان دادند که جامعه به این سمت بیاید. در آن دوران می توانست یک راه تسلیم و سازش باشد. نقش کمونیستها این تاریخ را عوض کرد. تاریخی که کردستان سنگرمبارزه برای کمونیستها شد و سنگر مهمی بود که بعدها کمونیسم شکل گرفته در کومله ده سال مبارزه انقلابی ، مسلحانه و توده ای ، متشکل کردن کارگران در اول مه های بزرگ را سازمان دادند. اینها گوشه هایی کوچکی از ادامه دفاع از انقلاب و آزادی بود بویژه با آمدن کمونیسمی که منصور حکمت در رهبری اش بود. این دفاع بسیارطبقاتی تر،شفاف تر و کمونیستی تر و از هر لحاظ مربوط به طبقه کارگر و مرتبط با طبقه کارگر در ایران و در کردستان شد.

در این مقطع بعد از با اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری و اعتراضات بعدی و در این فضا که کارگران و مردم، و حتی بسیاری از سازمانهای چپ دنبال پرچم سبز موسوی و کروبی رفتند، ما در حزب حکمتیست راه دیگری را نشان دادیم. همان موقع ما گفتیم دنبال این راه نروید. در بیست و هشت مرداد نشان دادیم که چنین امری ممکن است، به ما گفتند که ممکن نیست اما ما ممکن کردیم . خاصیتی که حزب حکمتیست و کمونیستهای متشکل در آن همین است. از 5 سال قبل همینطور بوده است. این یک شبه بدست نیامده است، این سیاست حزبی است که دنبال هخا هم نرفت،دنبال ناسیونالیسم کرد هم نرفت،دنبال هیچ جنبش توده ای ارتجاعی نرفت . جنبشی را که خودش می سازد، کارگران و کمونیستها دارند می سازند و مردم را دنبال خودش می کشد. این جنبش، جنبش ماست. می توانیم برویم آن را بسازیم. 28 مرداد گوشه کوچکی از آن است. گوشه کوچکی بود که نشان دادیم کارگران و کمونیستها می توانند و باید این سازمان را درست بکنند. این سازمان این تشکیلات این توده ها که دارند راهی را برای نجات از سرمایه داری و نظام استبدادی اش و قوانین اسلامی اش پیدا می کنند، راهش این نیست که دنبال یک بخش دیگر از سرمایه داری یک بخش دیگر از اسلام و یک بخش دیگر از جمهوری اسلامی بروند. نه تنها ناسیونالیستها بلکه بخشی از چپ یک

بار دیگر رفتند دنبال آنها. دوباره ادامه همان 28 مرداد پنجاه و هشت، و سالهای بعد دنباله دفاع از خاتمی و... این اتفاقاتی است که در این مقطع هم افتاد و تصمیمی که در مورد بیست و هشت مرداد گرفته شد و نتیجه ای که داد این واقعیت ها را بهم نزدیک کرد که این جامعه بشدت به کمونیست هایش نیاز دارد ، بشدت نیاز دارد به صف جدی و مصمم کارگران به شبکه و سازمانی که باید داشته باشند، به حق طلبی آنها و آزادیخواهی آنها نیاز دارد. این آزادی را بگیرند به شیوه ای که خودشان می خواهند نه آنطوری که خاتمی و موسوی و دنباله روانشان می خواستند ، اصلاح اسلام و سرمایه داری برای کارگران یا چیزی که الان موسوی و کروبی می خواهند . راه ما همیشه از آنها جدا بوده است و هیچوقت نخواستہ ایم و بر عکس تلاش کرده ایم که این صف خودآگاهی طبقه کارگر و کمونیستها ایجاد شود. خودآگاهی کارگری و کمونیستی در میان کارگران شرط لازم این است که متوجه شویم دنیا چه خبر است و منفعت ما کجاست. این را ما ایجاد کرده ایم . نه تنها از این لحاظ که تلاش می کردیم این خط را بوجود بیاوریم و زور می زدیم که در جامعه شناخته شود، بلکه بیست و هشت مرداد این را عملاً نشان داد. نشان داد که عملی کردن این سیاست ها و خط ما ممکن است . اتفاقی که افتاد قدرت کارگران را بیشتر کرد، اعتماد بنفس آنها را بالا برد کمونیستها را در جامعه یک قدم جلوتر برد، آنها را به اجتماع نزدیکتر کرد. همه ی کمونیستهایی که در یک ماه گذشته تلاش کردند، اگر سراغ تک تک آنها برویم می گویند به اندازه دو سه سال و بعضاً بیشتر با مردم و با کارگران در تماس بوده اند . همه ی اینها نشان داد که اگر تصمیم درستی بگیریم، اگر اراده کنیم. اگر روشن باشیم در اینکه نمایندگی کارگر و کمونیست به چه شکلی ممکن است،می توانیم تمام انرژی را در آن جهت بکار گیریم. از همان موقع این بخش زیادی از کسانی که ما نمی شناختیم در بیرون و در شهرها ی مختلف در کردستان آمدند و به فراخوان ما جواب دادند. این واقعیتی را به ما نشان داد و یک تکان جدی بود برای اینکه جامعه به این نوع از سیاست احتیاج دارد . به این نوع از کمونیستها و دخالتگریشان احتیاج دارد. کمونیستهای زیادی هستند که انتظار می کشند، منتظر روزی هستند که بیاید و آنها تصمیم بگیرند تا به انجام کاری فراخوان بدهند. به نظر من این برای بسیاری از کمونیستها و نوع دخالتگریشان، برای همیشه روز وداع با انتظار بود. مطلقاً ما اهل انتظار نیستیم . باید برویم و بسازیم، باید برویم درست بکنیم، باید برویم و آن را ایجاد بکنیم. جامعه به کمونیسم نیاز دارد. همیشه نیاز داشته است. حزب حکمتیست رفت و این را ممکن کرد. افراد زیادی بودند که به سیاست ما و به تصمیم ما به کارهایی که می کردیم تا آخرین روز با تردید نگاه می کردند .اما واقعی بودن این سیاست درست بودن این تصمیم و تلاش سخت و نتیجه ای که دیدیم این را به هم چفت کرد و نشان داد که جامعه کردستان به ما نیاز دارد، چیزی که سالها است ناسیونالیستها و چپ های زیادی به ما می گوید ما هیچی نیستیم، میگویند اینها ربطی ندارند، اینها پا در هوا هستند. خیلی از ناسیونالیستها و چپ های ناسیونالیست این را دارند به ما می گویند، اما این بار هم کمونیسم

نشان داد جامعه خیلی به ما مرتبط است. به عمق جامعه ارتباط دارد به عمق جامعه ای که آزادی و برابری می خواهد. به کارگران جسور و قهرمانی که در شهرهای مختلف در روز روشن می رفتند و پوستر اعتصاب عمومی را روی در و دیوار و خیابانها و پیاده رواها می زدند. شبکه هایی که خانه به خانه،کارگاه به کارگاه، اداره به اداره،محل به محل و فرد به فرد خبر این اعتصاب را می رساندند.ما جامعه را به این لحاظ تکان دادیم. گفتم که بطور واقعی بخش زیادی مواععی که جلویشان بود، نگذاشت به اعتصاب ببیوندند و الا این اعتصاب در ابعاد وسیعی جواب می گرفت. از این لحاظ الان دیگر فکر نمی کنم کسی بگوید که حزب حکمتیست چیزی نیست. حداقلش این است که سکوت می کنند و چیزی نمی گویند. الان هم سکوت کرده اند. اما واقعیت این است که حزب حکمتیست رفت و میخ آزادی و برابری را عمیقتر در جامعه کوبید. این میخی که مال کارگران و کمونیستها است. باید از آن برای نبردهایمان استفاده کنیم. در دوره گذشته قبل از بیست و هشت مرداد، یک تقابل جدی با رژیم در جامعه از یک طرف و از طرف دیگر رهبری ای که بوجود آمده بود، درست شد. بعد از مسأله به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری خیلی ها دنبال صف موسوی و ... رفتند . کردستان متفاوت بود و همه این را می دانستند و رادیکالیسمی که با وجود نفوذ چپ و کمونیسم هست و شناخت واقعی و طبیعی که مردم خودشان از سی سال قبل تجربه کرده اند وجود دارد. از بیست و هشت مرداد 58 و حتی شش ماه قبل از آن در حمله جمهوری اسلامی به سنج (جنگ اراده کنیم. اگر روشن باشیم در اینکه نمایندگی کارگر و کمونیست به چه شکلی ممکن است،می توانیم تمام انرژی را در آن جهت بکار گیریم. از همان موقع این بخش زیادی از کسانی که ما نمی شناختیم در بیرون و در شهرها ی مختلف در کردستان آمدند و به فراخوان ما جواب دادند. این واقعیتی را به ما نشان داد و یک تکان جدی بود برای اینکه جامعه به این نوع از سیاست احتیاج دارد . به این نوع از کمونیستها و دخالتگریشان احتیاج دارد. کمونیستهای زیادی هستند که انتظار می کشند، منتظر روزی هستند که بیاید و آنها تصمیم بگیرند تا به انجام کاری فراخوان بدهند. به نظر من این برای بسیاری از کمونیستها و نوع دخالتگریشان، برای همیشه روز وداع با انتظار بود. مطلقاً ما اهل انتظار نیستیم . باید برویم و بسازیم، باید برویم درست بکنیم، باید برویم و آن را ایجاد بکنیم. جامعه به کمونیسم نیاز دارد. همیشه نیاز داشته است. حزب حکمتیست رفت و این را ممکن کرد. افراد زیادی بودند که به سیاست ما و به تصمیم ما به کارهایی که می کردیم تا آخرین روز با تردید نگاه می کردند .اما واقعی بودن این سیاست درست بودن این تصمیم و تلاش سخت و نتیجه ای که دیدیم این را به هم چفت کرد و نشان داد که جامعه کردستان به ما نیاز دارد، چیزی که سالها است ناسیونالیستها و چپ های زیادی به ما می گوید ما هیچی نیستیم، میگویند اینها ربطی ندارند، اینها پا در هوا هستند. خیلی از ناسیونالیستها و چپ های ناسیونالیست این را دارند به ما می گویند، اما این بار هم کمونیسم

میان خودشان می خواستند برسند و مردم را پشت سر خود بکشند. تلاش کردند به مردم بگویند بروند و با آن صف همراه شوند. برای بیست و هشت مرداد که حزب حکمتیست فراخوان اعتصاب عمومی داد، چند روز پیشتر از آن، شخصیت های ناسیونالیست به مناسبت 28 مرداد عزای عمومی در کردستان اعلام کردند. و وقتی که حزب حکمتیست اعتصاب عمومی را فراخوان داد بتدریج جامعه با دو راه حل مواجه شد. همه دیگر می دانستند که کمونیستها می گویند اعتصاب عمومی، و اقدام آنها ربط دارد به مبارزه ای که از سه دهه قبل شروع شده است و باید آن را ادامه داد . بویژه در شرایط امروز ایران و جنبش سبز که طبقه کارگر و کمونیستها باید بروند و مبارزه مستقل خود را شروع کنند و مردم را متوجه سازند که کدام صف را انتخاب کنند. در چنین وضعیتی اعلام عزای عمومی به مناسبت سی امین سال 28 مرداد، ادامه همان پرچم سبز بود. آنها به مردم میگفتند دو دقیقه سکوت کنند، که بعدها شخصیت ها و فعالین ناسیونالیست کرد حتی به آن می خندیدند. و متوجه شدند که این راه حل ما حتی برای آنها هم بهتر است. این نوعی از مبارزه است . این فعالیت و مقاومت در خود دارد. و خیلی ها متوجه شدند که فضای جامعه دارد به اعتصاب عمومی سیر میکند و به راه حل اعتصاب عمومی و گرامیداشت یاد جانباختگان می رود و این موقعی است که بنظر من فضا عوض شده است. حتی فضای ناسیونالیسم عوض شده است. حالا در فراخوان هایی که

هست که وقتی خبر اعتصاب را میشوند و نمی توانند اعلام کنند که کمونیست ها هستند. ادعا می کنند که ما جامعه کردستان را نمی شناسیم و نمی دانیم این چه جامعه ای است، واقعیت جامعه کردستان را تشخیص نمی دهیم! با پیوستن بخشی از صف چپ و کمونیست های آن موقع کومله به ناسیونالیسم که الان فرق زیادی با هم ندارند صف آنها تقویت شد. اما الان که نگاه می کنیم و نه تنها ما که از کمونیسم دفاع می کردیم، بلکه جامعه که دارد نگاه می کند، می دانند که کمونیست ها هستند، حکمتیست ها هستند و کارگران و شبکه هایشان هستند و ما که آن موقع می گفتیم که کمونیسم یک موجودیت انکار ناپذیر اجتماعی در کردستان است. نفوذ ناسیونالیستها و حضور قوی جنبششان و سرازیری بخش قابل توجهی از کومه له به این جنبش، این را عقب زد. کمونیسم الان دارد آن موقعیت را دوباره پیدا می کند. این موقعیت همیشه بوده است اما پرچمش دیده نمی شد ، سازمانش دیده نمی شد. الان هم سازمانش زیاد نیست اما این کار و این فعالیت درسطح وسیعی توانست و می تواند که کمونیست ها را دوباره در سطحی سیاسی و اجتماعی و همچنین سازمانی در جامعه مطرح کند. تمام کارگرانی که در 28 مرداد آمدند ، تمام انقلابیون ، تمام کمونیست هایی که در شهرهای مختلف آمدند و فضای انقلابی و اعتصاب عمومی بیست و هشت مرداد را ممکن کردند، الان بیست برابر ما هستند. بیست برابر حزب حکمتیست اند، بیست برابر آن چهارصد و بیست نفراند که رفتند و فراخوان به



اعتصاب عمومی دادند. دور و براینها شبکه هایی از مبارزین ، شبکه هایی از کارگران ، شبکه هایی از کسانی که امر پیش بردن جامعه و آزادی و برابری امر آنهاست. سوسیالیست ها و کمونیستهایی که در جامعه کردستان هستند امرشان است که این پرچم را تا این اندازه که جلو برده ایم، در ابعاد بسیار بزرگی پیش ببریم. از این لحاظ فکر می کنم درسها و تجاربی که این مبارزه داشته باشد، مهمترین اش این است که طبقه کارگر و صف خودآگاه کارگران کمونیست در کردستان نشان دادند که می توانند و باید خودشان را متحد بکنند، خودشان را مستقل بکنند و یک سنگر محکم و جدی برای طبقه کارگر در ایران درست کنند. یکبار دیگر کردستان یکی از جبهه های نبرد اصلی کمونیستهاست که همانطور که ما تا هم اکنون در آن

مبارزه کرده ایم را داشته باشیم. این سنگر در درجه اول نه به وسیله حزب حکمتیست که حتی مانند حزب کمتر شناخته شده است بلکه به وسیله رهبران و شخصیت ها و همه کادرها و فعالینش که در کردستان دارد و همانطور که کورش مدرسی می گوید یک پایه مهم حزب حکمتیست شخصیت های آن است. ممکن شده است. شخصیت های پر نفوذ ، رهبران و دست اندرکاران این مبارزه سی ساله در جامعه کردستان . اینها وقتی فراخوان دادند به جامعه در درجه اول فراخوان اینها رفت و ارتباطشان با جامعه، روزی که در رهبری حزب حکمتیست تصمیم به این کار گرفته شد، تلاش کردیم همانطور که گفتم قرار شد برویم سراغ کمونیست های دیگری که در آن جامعه هستند. در کومله آن را سراغ گرفتیم که نیامدند. ما همان موقع گفتیم که می توان این چهارصد و بیست نفر هشتصد نفر باشند. می توانست هزار نفر باشد که در آن صورت به نظر من کمک بسیار جدی تر می کرد و تلاشمان بیشتر به ثمر می رسید . یک صف کمونیستی کارگری و چپ را جدا کردیم در جامعه و نشان دادیم که در مقابل احزاب در مقابل عزاداری برای بیست و هشت مرداد در مقابل پرچم سبز در مقابل فراخوان هایی که همه اش دارد به جیب جمهوری اسلامی می رود. تلاش ما این بود که این پرچم و این صف را درست بکنیم. ما تنها ماندیم اما جامعه به ما جواب داد. جامعه به ما جواب داد و این سنگر را درست کردیم.

یک نکته را در پایان اشاره بکنم و آن اینکه در یک ماه گذشته و همزمان با فعالیتهای ما در مورد اعتصاب 28 مرداد بار ها گفته شد و آن اینکه وقتی مسأله کردستان پیش می آید ، بلافاصله خیلی ها یاد کرد/یتی می افتند. یاد ناسیونالیسم می افتند. یاد ربط دادن کردستان به کردها و ناسیونالیسم می افتند. من خیلی روشن در صحبتهای اولیه ام گفتم که منصور حکمت به عنوان متفکر بزرگ مارکسیست و کسی که کمونیسم کارگری و مارکسیسم را از زیر آوار در آورد و در بطن جامعه گذاشت، از همان روز اول می دانست که این سنگر، سنگر دفاع از آزادی و برابری و کمونیسم است. و کسی که این را نمی فهمد و خودش را کمونیست هم می نامد، کسانی بودند که دنباله رو جنبش سبزشا و ناسیونالیست ها هستند. اتفاقاً اگر کمونیستی در این جامعه متوجه این انترناسیونالیست پرولتری نباشد دیگر باید فاتحه اش را خودش بخواند. باید واقعاً یکبار دیگر تاریخ را برایشان خواند. حداقل ما زنده ایم . صدها رهبر آن سازمان دادن قیام و درست کردن سازمان های کمونیستی و جنگ و مبارزه توده ای اول مه ها و مبارزه زنان و برابری طلبی در این جامعه زنده اند . جامعه کردستان این بود . این کمونیستها هزار هزار برابرش بزرگ شده اند کمونیست شدند به معنای واقعی از پوپولیسمی که داشتند از ناروشنی و التقاطی که در مارکسیسم شان وجود داشت از همه ی اینها دست کشیدند. این سنگری که دفاع از کمونیسم را برای کمونیستها ممکن و ضروری ساخت ، در مقابل رژیم بورژوا – امپریالیستی و جناحهای مختلفش ایستادند. در مقابل

فراخوان به اعتصاب عمومی مردم کردستان

در سی امین سالگرد ۲۸ مرداد



کمونیستهای آینده سیاسی خود از طریق آراء انقلابی، نه فقط آزادانه خویش است. این اعتصاب در کردستان و همچنین در شرایط سیاسی امروز نماد اعتراض به کشتار و سرکوب مردم سراسر ایران است. به کشتار و سرکوب مردم بلکه در هر توسط ماشین سرکوب جمهوری جای جهان، آن اسلامی در یک صف مستقل از ارج "جنبش سبز" و مدافعان رنگارنگ آن را بگذارند و است. در اوضاع متحولی که دو جناح قهرمانی رژیم اسلامی بر سر سهم خود از هژزاران قدرت بجان هم افتاده اند، باید یک بار کمونیست و دیگر، شفافتر و رادیکالتر از همیشه، آزادیخواهی را بر عزم خود به تداوم مبارزه تا که در طول برچیدن کلیت رژیم اسلامی تاکید کنیم. این نبردهای این اعتصاب الگویی برای هر کارگر پرافتخار جان و زحمتکش معترض است که نیروی اعتراض خود را با پرچم آزادیخواهی باخته اند و و در تقابل کامل صف مستقل خود علیه پرچمهای سبز و سیاه هر دو جناح جمهوری اسلامی، به حرکت درآورد.

کارگران و مردم آزادیخواه سراسر ایران!

مبارزه آزادیخواهانه مردم کردستان همیشه جزء جدانشدنی مبارزه سراسری ما در ایران برای رهایی از جمهوری اسلامی و تحقق آزادی و برابری بوده و هست. همانکه دفاع از مقاومت و مبارزه مردم کردستان علیه لشکرکشی جمهوری اسلامی، علیه کشتارها و اعدامهای جمعی رژیم در کردستان و علیه ملیتاریزه کردن فضای جامعه کردستان، در سی سال گذشته یک سنت انقلابی و یک شاخص آزادیخواهی در سراسر ایران بوده است. باید با حمایت گرم از اعتصاب عمومی مردم کردستان در سالگرد ۲۸ مرداد، این سنت همبستگی و این همسرنوشتی تعیین کننده را هرچه بیشتر تقویت کنیم.

زنده باد آزادی و برابری!

پیروز باد اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد در کردستان!

پیروز باد مبارزه آزادیخواهانه مردم کردستان!

نابود باد جمهوری اسلامی حزب کمونیست کارگری حکمتیست

پیش پرچم پرافتخار مقاومت انقلابی و توده ای علیه آن لشکرکشی فاشیستی و شوونیستی را برافراشتند، بسیار حیاتی است که در اوضاع پیچیده و پرتحول امروز بار دیگر پرچم تعرض مستقل طبقه کارگر علیه هر دو جناح سرمایه دار حاکم را برافرازند و اعلام کنند که هیچ کارگری و هیچ انسان آزادیخواهی نباید به سیاهی لشکر "جنبش سبز" یک جناح یا به مهره ماشین سرکوب و خفقان جناح دیگر و به گوشت دم توپ جنگ آنها بدل شود. حضور اجتماعی و سیاسی یک سنت قوی کمونیستی و آزادیخواهانه در کردستان، اهرم قدرت نیرومندی برای طبقه کارگر و کمونیسم در سراسر ایران است. با تلاش پیگیر در راه آگاه کردن و

متحد کردن وسیعترین توده های مردم کردستان برای برپائی اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد، باید این اهرم به زانو در آوردن جمهوری اسلامی را نیرومندتر کنیم.

احزاب و شخصیتهای چپ و آزادیخواه کردستان!

حمایت بیدریغ از اعتصاب عمومی در کردستان در سی امین سالگرد ۲۸ مرداد، و تلاش برای برپائی هرچه فراگیرتر و موثرتر آن، وظیفه مشترک هر مبارز چپ و آزادیخواهی است که در این مقاومت سی ساله پرافتخار مستقیما شرکت داشته و یا با حمایت از آن بحق در این افتخار شریک بوده است. ایجاد همجهتی و هماهنگی با هدف هرچه باشکوهتر

مردم آزادیخواه کردستان!

روز ۲۸ مرداد ۸۸ باید مراکز کار، ادارات، بازار و همه مکانیسمهای سوخت و ساز جامعه در کردستان تعطیل شود.

رهنمودهای عملی برای تضمین موفقیت هرچه بیشتر اعتصاب عمومی، در بیانیه ها و اطلاعیه های بعدی به اطلاع عموم خواهد رسید.

کارگران! زحمتکشان! کمونیستهای کردستان!

اعتصاب عمومی در سالگرد ۲۸ مرداد، عرصه مهمی از مبارزه سیاسی امروز ما، در ادامه سی سال مقاومت و مبارزه علیه جمهوری اسلامی است. برای صف وسیع کمونیستها در کردستان که سی سال

شروع رسمی و عملی جنگی است که طی سه دهه حیات ننگین جمهوری اسلامی با اعدامهای دسته جمعی، با کشتار مردم شهرها و روستاهای کردستان و با ملیتاریزه کردن فضای جامعه ادامه داشته و همچنان در نهایت وحشیگری ادامه دارد.

پس از صدور فرمان خمینی، قطب چپ و کمونیست جامعه کردستان که پرچم دفاع از آزادی و انقلاب را در دست داشت، بلافاصله و بی اما و اگر پرچم مقاومت انقلابی علیه جنگ ضدانقلابی خمینی را برافراشت و توده وسیع کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان را در یک صف مبارزه سیاسی و مسلحانه نیرومند در برابر ارتجاع اسلامی گرد آورد، سازمان داد و رهبری کرد. این افتخار بزرگی در تاریخ کمونیسم معاصر است و شایسته آن است که کارگران آگاه و

حمایت پر شور کارگران و مردم مبارز سنندج از اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد



صنعتی سنندج شروع شد. بدنبال بخشهای دیگری از مغازه های شهر و مراکز دیگری از شهرک صنعتی به اعتصاب پیوستند.

بنا به گزارشات دریافتی بعد از ظهر امروز، مردم مبارز سنندج در مناطق مختلف شهر از جمله مجتمع تجاری، خیابان مولوی، شهرک صنعتی، پارک استقلال، نبوت، بازارچه توتونچی ها، و مغازه های پراکنده دیگری در سطح شهر و محلات مختلف دست از کار کشیدند و به اعتصاب پیوستند.

مردم سنندج با این اقدام خود تمام تدابیر امنیتی مقامات مختلف نظامی، امنیتی و اداری جمهوری اسلامی و تهدیدها و احضارهای آنان را ناکام گذاشتند و به جمهوری اسلامی نه گفتند.

اقدام جسورانه کارگران و مردم سنندج در دفاع از آزادی و برابری، علیه کلیت جمهوری اسلامی بار دیگر به همه نشان داد که سنندج سنگر آزادی، سنگر مقاومت رادیکال و سنگر چپ و آزادیخواهی است.

زنده باد آزادی، برابری
زنده باد نیروی انقلابی کارگران و مردم مبارز سنندج
مرگ بر جمهوری اسلامی
کمیته کردستان حزب حکمتیست



کارگران ومردم آزادیخواه کردستان!

جواب مثبت بخش وسیعی از شما کارگران و مردم تشنه آزادی به فراخوان اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد در سی امین سالگرد یورش جمهوری اسلامی به کردستان، بار دیگر سیمای پرشور مبارزه برای آزادی وانقلاب را به نمایش گذاشت.

شما با تعطیل مراکز کارگری و بستن پاساژها و بازار و مغازه ها، تنفر انبارشده در بطن جامعه علیه جمهوری اسلامی و علیه فرمان حمله و کشتار سردسته جنایتکار آن یعنی

مصاحبه با **کورش مدرسی**

پرتو: حزب حکمتیست به مناسبت ۲۸ مرداد در شهرهای کردستان فراخوان اعتصاب عمومی داد ، این اعتصاب در ابعاد قابل توجهی خصوصا در جنوب کردستان جواب مثبت گرفت. چرا امسال در مناسبت ۲۸ مراد چنین فراخوانی داده شد و چرا در کردستان؟

کورش مدرسی: دلیل فراخوان اعتصاب عمومی امسال صف متمایزی بود که این فراخوان در هر صورت در جامعه شکل میداد. سال های گذشته این مناسبت چنین قطب بندی ای را بوجود نمی آورد. این صف بندی در جامعه را دو رویداد شکل داد: اول به حرکت در آمدن جنبش سبز بود که به همراه خود بخش اعظم نیروهای سرنگونی طلب را با خود برد. فاکتور دوم تصمیم ناسیونالیست های کرد برای تبدیل ۲۸ مرداد (سالروز فرمان جهاد خمینی علیه کردستان) به ابزار معامله با جنبش سبز بود.

واقعیت این است که آنچه که به عنوان جنبش سبز به راه افتاد، بر عکس تصور بسیاری که در آن شرکت کردند، نه تنها جنبشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی نبود بلکه بخش بزرگی از احزاب و گروه های سیاسی سرنگونی طلب را به درگیر شدن در جدال میان جناح های رژیم کشاند. دلایل این چرخش در احزاب اپوزیسیون از ضدیت با کلیت جمهوری اسلامی به ضدیت با جناحی از آن را در مناسبت های دیگر مفصل مورد بحث قرار داده ایم و اینجا مجددا به آن نمی پردازم فقط اشاره میکنم که "نقد نیمه و نا تمام" و به اصطلاح "نیم پز" احزاب چپ به جمهوری اسلامی دنباله روی آنها از یک جناح را موجه ساخت. این دنباله روی، در غیاب حضور قدرتمند و هژمونیک یک نیروی انقلابی و کمونیستی، باعث شد که در جامعه هم بخش مهمی از توده انقلابی به دنبال این توهم راهی شود که گویا جدال برای آزادی از کانال ائتلاف موسوی - خاتمی - رفسنجانی و جنبش سبز میگذرد.

این پیشروی مهم را به شما تبریک می‌گویم!

پیام فاتح شیخ

رئیس دفتر سیاسی حزب حکمتیست به کارگران و مردم آزادیخواه کردستان

خمینی را بار دیگر به همگان نشان دادید. کیفرخواست انقلابی علیه نظم موجود و ارتجاع اسلامی را دوباره برجسته کردید. اقدام اجتماعی و گسترده شما کارگران و مردم آزادیخواهی که در اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد شرکت کردید، "نه" محکم مجددی بود به جمهوری اسلامی، به جناحهای سبز و سیاه آن و به مدافعین رنگارنگ این نظام ننگین سرمایه در سراسر ایران و در کردستان. این همان راه مبارزاتی موثری است که در مسیر پرپیچ وخم تحولات سیاسی ایران باید قطب‌نمای طبقه کارگر و کمونیستها و آزادیخواهانی باشد که پایان دادن به حاکمیت سیاه اسلامی را در صدر وظایف فوری خود گذاشته اند.

کارگران! مردم آزادیخواه!

همه آگاهیم که شما در چه شرایط سختی از استبداد و اختناق به میدان آمدید، شهامت رویارویی با چه

اعتصاب عمومی

ایجاد صفی متمایز علیه کلیت جمهوری اسلامی

حاصل اینکه در سطح جامعه به سر عتی خیره کننده جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی جای خود را به جنبش ملیتانت اصلاح جمهوری اسلامی بدهد. انگار مساله جناح خامنه ای - احمدی نژاد است و نه کل جمهوری اسلامی.

۲۸ مرداد واقعه ای بود که توسط کل جمهوری اسلامی (همه جناح های آن) سازمان داده شد. ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ رژیم اسلامی با فتوای خمینی به جنگ مردمی آمد که مانع سيطره استبداد اسلامی در کردستان شده بودند و علیه کارگرانی که مثلا بیمه بیکاری را به رژیم تحمیل کرده بودند. این حمله بیش از هر چیز یورش به آزادی و یورش به معیشت طبقه کارگر بود که بخشی از سرکوب انقلاب ۵۷ توسط جریان اسلامی بود. ناسیونالیست های کرد هم در ابتدای کار برای سرکوب نیروهای چپ و کارگران و زحمتکشان کردستان نهایت همکاری با رژیم را کردند، با شعار "لبیک یا خمینی" به رژیم جواب دادند. در هر حال حمله به کردستان در سال ۵۸ قیل از هر چیز حمله به دست آورد های انقلاب و حمله به انقلابیون بود. درست به همین دلیل کسانی مانند منصور حکمت دفاع از کردستان انقلابی را یکی از عرصه های اصلی نبرد طبقاتی پرولتاریا نامیدند. حمله رژیم به کردستان با مقاومتی توده ای مردم در کردستان روبرو شد و نیروهای چپ و کمونیست در سازمان دهی این مقاومت نقش تعیین کننده داشتند.

در نتیجه اعتراض به حمله اعتراض به کلیت رژیم و همه جناح های آن است. همه این جناح ها، از جمله آدمی مثل بنی صدر هم، هنوز از این حمله دفاع میکنند و کشتار ها و اعدام های وسیع را توجیه می نمایند.

فاکتور دوم این بود که ناسیونالیست ها و بورژوازی کردستان میدانستند که ۲۸ مرداد ممکن است به اعتراضی فعال علیه کل جمهوری اسلامی تبدیل شود. آنها برای ممانعت از این کار و برای افزایش نفوذ و قدرت خود در مناسبات اش با سایر جریانات جنبش سبز تصمیم

گرفت که این اعتراض را محدود کند و آنرا در چارچوب قابل قبولی برای ائتلاف موسوی - خاتمی - رفسنجانی محدود کند. از این رو آنها فرا خوان به سکوت دو دقیقه ای و عزای عمومی در ۲۸ مرداد را دادند.

با توجه به اینکه اعتصاب عمومی در کردستان شکل کاملا ممکنى بود، فراخوان اعتصاب عمومی از جانب کمونیست ها یک پرچم تماما متمایز و انقلابی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی را در مقابل پرچم ناسیونالیسم کرد و پرچم جنبش سبز بر می افراخت. جمهوری اسلامی را همان جمهوری اسلامی که از سال ۵۸ بود دوباره معرفی میکرد و مبارزه مردم در کردستان را مستقیما به مبارزه برای آزادی های سیاسی و رفاه، همانطور که در سال ۵۸ بود، وصل میکرد. چیزی که ناسیونالیست های کرد دوست ندارند. این فرصتی بود که نمیبایست از دست میرفت و خوشبختانه فراخوان لیست بلندی از کمونیست های شناخته شده اجازه نداد که این فرصت از دست برود ۲۸ مرداد را به پرچمی متفاوت و خودآگاهی متمایز انقلابی علیه جمهوری اسلامی تبدیل کرد. به اعتقاد من این تلاش قدرت نیروهای انقلابی و کمونیست ها در ایران، بویژه در کردستان، را افزایش داد.

پرتو: ارزیابی خود شما از این حرکت چیست؟ چه دستاوردی داشته است؟

کورش مدرسی: این اقدام دو هدف را تعقیب میکرد که به اعتقاد من در هر دو موفق بود. اولاً پرچمی بود علیه کل جمهوری اسلامی. این یک اعتراض توده ای بود که به عکس جنبش سبز خود را با هیچیک از جناح های

جمهوری اسلامی نداعی نمیکرد و برای آزادی و رهائی از شر جمهوری اسلامی بود. به اعتقاد من هر کس که تشنه آزادی است امروز باید ببیند که پرچم دیگری و راه دیگری و متحدین دیگری برای مبارزه برای نجات از شر جمهوری اسلامی و تامین آزادی

این پیشروی مهم را به شما تبریک می‌گویم!

پیام فاتح شیخ

رئیس دفتر سیاسی حزب حکمتیست به کارگران و مردم آزادیخواه کردستان

آینده سیاسی خود از طریق آراء آزادانه خویش است. این اعتصاب همچنین در شرایط سیاسی امروز نماد اعتراض به کشتار و سرکوب مردم توسط ماشین سرکوب جمهوری اسلامی در یک صف مستقل از "جنبش سبز" و مدافعان رنگارنگ آن است. در اوضاع متحولی که دو جناح رژیم اسلامی بر سر سهم خود از قدرت بجان هم افتاده اند، باید یک بار دیگر، شفافتر و رادیکالتر از همیشه، بر عزم خود به تداوم مبارزه تا برچیدن کلیت رژیم اسلامی تاکید کنیم. این اعتصاب الگویی برای هر کارگر و زحمتکش معترض است که نیروی اعتراض خود را با پرچم آزادیخواهی و در تقابل کامل صف مستقل خود علیه پرچمهای سبز و سیاه هر دو جناح جمهوری اسلامی، به حرکت در آورد"

اکنون و با افتخار ما کارگران و مردم میتوانیم اعلام کنیم که نه تنها این

های وسیع سیاسی وجود دارد. میدانم که نه جنبش سبز و نه دنباله روان آن به مذاق شان خوش نیامد که چنین حرکتی شکل گرفت. رهبری احزاب و جریانات سیاسی که فرمان دنباله روی مردم از موسوی - خاتمی - بنی صدر را صادر کردند، رسانه ها و جریانات سیاسی که با هر عطسه کربویی فرمان یا مژده انقلاب میدهند حتی حاضر نشدند که اخبار این حرکت را منتشر کنند. البته این هم دست آوردی است که مردم در عمل احزاب، جریانات و رسانه ها را بشناسند.

عرصه دوم عبارت بود از افزایش آگاهی، تحکیم صف مبارزه و تقویت صف جنبش کمونیستی و آزادیخواهانه است. این اقدام نه جنگ اول ما بود و نه جنگ آخر ما. کسی که میخواهد انقلاب کند و جنگ آخرش را بکند باید آماده این جنگ باشد. این فراخوان حرکتی را در میان فعالین کمونیست، کارگران پیشرو و فعالین جنبش آزادی خواهی در کردستان بوجود آورد. همه با هم برای متحقق کردن این اعتراض به حرکت در آمدند. روابط گسیخته باز سازی شدند، روابط تضعیف شده مستحکم گردیدند، اسلامی و کل سرمایه داری و تمام دستگاه سرکوب رژیم اساسا در خدمت حفظ این نا آگاهی و تششت و ممانعت از اتحاد در سطح توده ای و سیاسی است. فراخوان اعتصاب برای ما اقدامی بود در جهت از میان بردن این وضع. راستش کل تاکتیک های حزب ما برای عقب زدن بورژوازی و آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر است. روشن است بر سنگی که در این اعتصاب روی زمین گذاشته شد کماکان باید بنای مستحکم اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان را ساخت. این تنها یکی از قدم های ما بود که باید در اشکال مختلف ادامه و در همه سطوح از کارخانه و محله تا شهر و بعد سراسری ادامه داده شود.

پرتو: تأثیرات این حرکت در مبارزه آزادیخواهانه مردم و در اعتراض طبقه کارگر به موقعیت زندگی خود چه است؟

کورش مدرسی: اشاره کردم این حرکتی بود برای بالابردن اعتماد به نفس در صف انقلاب علیه جمهوری اسلامی، حرکتی بود برای تقویت و شبکه های مبارزاتی و کمونیستی، حرکتی بود که در آن رهبران و فعالین کارگری موقعیت خود را تحکیم کردند و توده

اهداف را ، بلکه بسیاری دستاورهای دیگر، سطح بسیار بالاتری از آگاهی و همبستگی و بنیادهای محکم اتحاد و تشکل را برای ادامه راهمان کسب کرده ایم و با این کار ، پیشروی مهم دیگری به حلقه پیشرویهای تاکتونی مان افزوده ایم.

کارگران! کمونیستها! آزادیخواهان!

این رویداد مهم بدون حضور و دخالت شما، بدون ابتکار عمل آگاهانه و فعالیتهای پیگیر و نقشه مند صف گسترده ای از کمونیستها و آزادیخواهان در داخل و خارج کشور و در صفوف حزب حکمتیست و بدون حمایت گرم ۴۲۰ چهره محبوب کمونیست و آزادیخواهی که بیانیه مشترک حمایت از اعتصاب عمومی دادند، ممکن نمیشد. به این مناسبت از جانب دفتر سیاسی حزب حکمتیست این پیروزی را به همه عزیزان این صف گسترده اجتماعی تبریک میگویم.

به امید پیشرویهای بیشتر و بزرگتر زنده باد اعتصاب عمومی مردم کردستان. پیروز باد صف آگاه و متحد مردم علیه جمهوری اسلامی. زنده باد آزادی و برابری.

کارگر را با اعتماد بیشتری به دور هم و به دور خود متحد ساختند. این ها همه تقویت امکان مبارزه و تقویت امکان مقابله با جمهوری اسلامی و با سرمایه داران را بالا میبرد. امروز قطعاً همه کسانی که قدمی برای این حرکت برداشتند خود را قوی تر از دیروز می بینند. و این هدف ما بود.

پرتو: با توجه به نکاتی که طرح کردید، امروز کارهای بعدی که در دستور کمونیستها و مشخصا حزب حکمتیست قرار خواهد گرفت چه خواهد بود؟

کورش مدرسی: باز هم پیش رفتن. ببینید ما بارها گفته ایم آنچه که جمهوری اسلامی را سر پا نگاه داشته و آنچه نظام سرمایه داری را بر گرده کارگر سوار نگاه میدارد و بالاخره آنچه که مانع سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است پراکندگی، نا آگاهی و عدم اتحاد در طبقه کارگر و توده زحمتکشان است. کل دستگاه تحمیق جمهوری اسلامی و کل سرمایه داری و تمام دستگاه سرکوب رژیم اساسا در خدمت حفظ این نا آگاهی و تششت و ممانعت از اتحاد در سطح توده ای و سیاسی است. فراخوان اعتصاب برای ما اقدامی بود در جهت از میان بردن این وضع. راستش کل تاکتیک های حزب ما برای عقب زدن بورژوازی و آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر است. روشن است بر سنگی که در این اعتصاب روی زمین گذاشته شد کماکان باید بنای مستحکم اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان را ساخت. این تنها یکی از قدم های ما بود که باید در اشکال مختلف ادامه و در همه سطوح از کارخانه و محله تا شهر و بعد سراسری ادامه داده شود.

کمونیست ها باید از دل مبارزه روزمره طبقه کارگر، زحمتکشان و آزادیخواهان صف قوی تر، متحد تر، سازمان یافته تری را حول فعالین و رهبران کمونیست بوجود آورند. طبعاً این کار راس اولویت های حزب حکمتیست هم هست.



گارد آزادی بمناسبت ۲۸ مرداد جاده مریوان- سنندج را به کنترل در خود در

روز ۲۳ مرداد ۸۸ در آستانه سی امین سالگرد حمله جنایتکارانه جمهوری اسلامی به کردستان و آغاز اعدام و کشتار و برقراری سرکوب وخفقان، واحدی از نیروهای گارد آزادی به فرماندهی کمال رضایی ساعت هشت شب در عملیاتی موفقیت آمیز و جسورانه وارد شهرک جوجه سازی واقع در سه کیلومتری شهر مریوان شده و مورد استقبال گرم و پرشور مردم این شهرک قرار گرفتند. رفقای گارد درباره فراخوان حزب حکمتیست برای اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد با مردم به بحث و گفتگو پرداختند و با تاکید بر شرکت فعالانه

و متحدانه مردم در این روز پوسترها و تراکتهای مربوط به اعتصاب عمومی را در میان مردم توزیع کردند. واحد مسلح گارد آزادی جاده سنندج- مریوان را که از مرکز این شهرک میگذرد به مدت نیم ساعت به کنترل خود درآوردند و با سرنشینان دهها ماشین که متوقف شده بودند به گفتگو پرداختند و پوستر و تراکت های فراخوان اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد را در میان مسافران توزیع کردند. مسافران ضمن استقبال از رفقای گارد با اشتیاق فراوان، جهت تبلیغ و توزیع پوستر و تراکتهای

حزب در سطح شهرهای محل سکونت خود با رفقای گارد اعلام همکاری کردند. ساعتی پس از عملیات گارد آزادی در محل مذکور، خبر حضور واحد مسلح گارد بوسیله مسافران به مریوان و سنندج انتقال یافته و پیام اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد در میان مردم آزادیخواه از سوی گارد موجب خوشحالی و استقبال در این شهرها قرار گرفت. واحد مسلح گارد آزادی پس از اتمام این مأموریت در میان بدرقه گرم مردم، محل عملیات را ترک کرده و به مأموریت خود ادامه دادند.

تلاش میکنند آن را بعنوان توصیه هایی از درون صف "اپوزیسیون"، آزادیخواه جدی و مصممی ناچار است بخورد مردم و طبقه کارگر بدهند. این ها بخشی از ماشین در تسلیم نگاه داشتن اکثریت مردم اند.

آن را دارد که همراه ضربه به خودش، جامعه را سراسر به خون بکشد و شیرازه آن را از هم بپاشد.

جمهوری اسلامی حکومتی ایدئولوژیک بورژوایی است که علاوه بر در اختیار داشتن تمام ابزارهای روتین سرکوب سایر دول سرمایه، به حکم جهاد و حمله به کفار هم مجهز است. مردم آن را در کردستان و در سراسر ایران تجربه کرده اند. رژیمی که خود متشکل از انواع دستجات سناریو سیاه است. دولتی که نه در جنگی کلاسیک با مردم و طبقه کارگر که اساسا به اتکا ظرفیت ارتجاعی، مذهبی، ایدئولوژیکی خود دست اش در استفاده از انواع تسلیحات ضدبشری باز است.

در مقابل چنین دولتی، و برای جلوگیری از زدن رنگ قومی و مذهبی به جنگ طبقه کارگر با حکومت، باید قدرت دفاع مسلحانه از خود را داشت. برای دفاع از اعتراضات خود، برای حمایت از اعتصاب و تشکل خود، برای دفاع از محله و خیابان و کوچه خود، و برای جلوگیری از تحقق سناریو سیاه و کشاندن جنگ وجدل دستجات ارتجاعی قومی و مذهبی به خانه و کاشانه مردم، طبقه کارگر و کارگران کمونیست باید در حزب خود، و حول نیروی مسلح خود، متشکل شوند. گارد آزادی حکمتیست ها در پاسخ به این نیاز عاجل طبقه کارگر در ایران، از این نیاز اکثریت مردم به امکان دفاع از خود، تشکیل شده است.

هر آن را می خواهند، از آزادیخواه جدی و مصممی ناچار است برای دفاع از خود، روزی دست به اسلحه مقاومت کند، و تعرض دشمنانش را درهم بکوبد. این نیرو اگر امروز خود را برای فردا آماده نکند، فردا بازنده است.

ضرورت نیروی مسلح حزب حکمتیست از این واقعیت سرچشمه میگیرد. تاریخی از حمله، و کشتار و خشونت روزمره را طبقات دار، قدرت های دولتی ضد مردمی به اکثریت مردم تحمیل کرده اند. و برای در تسلیم نگاه داشتن آنها، آنها را با انواع تئوری های و تزئینات فرهنگی و سیاسی، از دست بردن به اسلحه باز میدارند.

این شرایطی عمومی برای طبقه کارگر جهانی است. اما تا آنجا که به ایران مربوط میشود، نیاز به مقاومت در همه اشکال و از جمله مسلحانه، علاوه بر ضرورتی عمومی که دیر یا زود ممکن است در مقابل طبقه کارگر در این و آن کشور قرار بگیرد، امری عاجل و فوری است. در ایران طبقه کارگر با دولت بورژوایی در جدال هر روز است. با حکومتی سروکار دارد که فعال اول مه کارگری را به شلاق میبندند، معترضین درون خانوادگی اش را زیر تخت شکنجه میکشد، برای خفه کردن صدای آزادیخواهی طبقه کارگر، علاوه بر ارتش و پلیس و سپاه و وزارت اطلاعات و سازمان زندانها، انواع دستجات تروریستی، باند سیاهی را سی سال است به جان مردم انداخته است. دولتی که ظرفیت

جایی که "رتوف ترین، متمدن ترین، صلح طلب ترین، دمکرات ترین و مسالمت جو ترین نیروهای" راست در جامعه ایران، امثال آقای بنی صدر، در مقابل حق طلبی طبقه کارگر، به خشونت آمیزترین شیوه های "مراوده سیاسی"، و بمباران شهرها و روستاها، تمایل دار. "دمکراتی" که خود فرمانده کل قوا برای اجرای حکم جهاد خمینی علیه مردمی بود که گناهشان این بود که با همان معیارهای خود جوامع بورژوایی "جمهوری اسلامی را انتخاب نکرده بودند." در چنین شرایطی طبقه کارگر راهی جز سازمان دادن خود در همه عرصه ها برای مقاومت و پیشروی، و از جمله تسلیح خود، ندارد.

شخصیت "دمکرات" و "صلح طلبی" چون داریوش همایون به هر بهانه ای رو به طبقه کارگری که پا از گلیم محدودیت هایی که آقای همایون و طبقه اش به او تحمیل کرده اند، دراز میکند، زردانخانه سرکوب دولت بعدی را نشان میدهد و تهدید میکند. خطاب به کمونیست هایی که سازمان استشارشان، از همان نوعی که در دبی هست، را ممکن است به خطر بیاندازند، هشدار عدم تحمل میدهد. او تا به امروز قاطعانه نشان میدهد که در مقابل "زیاده خواهی" کمونیسم طبقه کارگر، تمایل به اقداماتی از نوع شارون و ارتش اسرائیل است.

این واقعیت، زمین بازی کمونیسم طبقه کارگر است. برای یک حزب سیاسی جدی، برای حزبی که خود را بخش متشکل کمونیسم طبقه کارگر میداند، برای حزبی که داعیه قدرت سیاسی دارد، بی اعتنائی به این واقعیت، به هر بهانه ای، خلع سلاح کردن طبقه کارگر از ابزار دفاع از خودش است. حزب حکمتیست بعنوان حزبی مصمم، انقلابی و کارگری، در این راه آستین های خود را بالا زده است و گاردآزادیش را تشکیل داده است. طبقه کارگر، کمونیست ها و کسانی که محدودیت ها و مرزهای استثمار و ستم سرمایه را به رسمیت نمی شناسند، کسانی که سهم خود از

به قدرت برسند. این واقعیت را دشمنان طبقه کارگر، بورژوازی، از خود طبقه کارگر بهتر میدانند. برای دور از دسترس کردن کمونیسم برای طبقه کارگر، برای سد بستن در مقابل به میدان آمدن قدرت و توان این طبقه، انواع دولت های روز میسازند. قرنها است زندان و شکنجه و ارتش و سیا و ساواک و وزارت اطلاعات و ساواما و حراست و ... سازمان میدهد. قانون تصویب میکنند، و هر حرکتی از جنس کمونیسم طبقه کارگر را بی محابا سرکوب میکند. برای آن به نهادهای مذهبی و مبشرین زن ستیزی و انسان ستیزی و انواع تفکرات و باروهای ارتجاعی و بدوی، میلیارد ها میلیارد پول و امکانات میدهد. از ترس این نیرو، دولت آمریکا از آن سر کره خالی ویتنام را سالها بمباران میکند، میلیاردها دلار خرج ترور رئیس جمهور کشور همسایه اش کوبا، میکند. در آمریکای لاتین و ایران کودتا پشت کودتا سازمان میدهند و خمینی شان رو به مردمی که در کردستان ایران به حاکمیت او رای مثبت نداده اند، فتوای مذهبی حکم جهاد میدهد و شهرها را همراه ساکنین اش، کودک و بزرگ، بمباران میکند.

قهر، اسلحه و نیاز به دفاع مسلحانه را قدرت های حاکم، طبقات دارا، به کمونیسم طبقه کارگر تحمیل کرده اند. کسانی که واقعیت به این روشنی را انکار میکنند، یا ناآگاه اند یا خود بخشی از دستگاه پروپاگاندا و فریبکاری بورژوازی اند. طبقه و سیستمی که هر لحظه از حیاتش مشغول خشونت و جنگ و سرکوب و قضاوت است، و اساسا به این شیوه تا امروز دوام آورده است، روشن است که رو به قربانیان جنایتاش فراخوان "خشونت نکنید" میدهد، و رو به آنها درس "تحمل مخالف و صلح و دوستی" تدریس میکند. اما آنچه که تهوع آور است نشخوار این "اراجیف" از طرف روشنفکران و جریانات سیاسی مدعی دوستی با مردم است، کسانی که پروپاگاندا های "صلح طلبی و آرامش جویی" بورژوازی رو به طبقه کارگر را بعنوان نشانه "تمدن"، از در دیگری به پیکرده جامعه تزریق میکنند و

تشکیل گاردآزادی بعنوان نیروی مسلح حزب حکمتیست، سازمانی برای متشکل کردن مردم برای دفاع از خود، و اگر لازم شد دفاع به زور اسلحه، بعنوان یکی از سیاست های حزب، از ضرورتی واقعی، طبقاتی و مادی سرچشمه میگیرد.

چرا گارد آزادی

ثريا شهابی

تشکیل گاردآزادی بعنوان نیروی مسلح حزب حکمتیست، سازمانی برای متشکل کردن مردم برای دفاع از خود، و اگر لازم شد دفاع به زور اسلحه، بعنوان یکی از سیاست های حزب، از ضرورتی واقعی، طبقاتی و مادی سرچشمه میگیرد. کمونیست ها، نماینده مسالمت جوترین، دمکرات ترین و اوماننیست ترین گرایش در درون طبقه کارگر و در جامعه اند. مهمترین سلاح کمونیسم طبقه کارگر آگاهی، اتحاد و تشکل است. اگر کمونیست ها به اندازه سرسوزنی از آزادیهای سیاسی و امکانات اجتماعی فعالیت سیاسی برابر با طبقات دارا برخوردار بودند، اگر قدرت های بورژوایی در مقابل آگاهی، اتحاد و تشکل کمونیسم طبقه کارگر، سد نمی بستند، و اگر برای جلوگیری از آن زندان و تبعیض و شکنجه و پلیس و سرکوب سازمان نمی داد، کمونیسم طبقه کارگر دو قرن پیش، به مسالمت آمیزترین شیوه ها مردم را از نظام استثمار گر سرمایه نجات میداد. در یک جامعه با حداقل از برابری و آزادیهای سیاسی، کمونیسم طبقه کارگر قادر است به مسالمت آمیزترین راه، از راه اعتصابات و انتخابات، پلاتفرم سیاسی خود، سوسیالیسم را ظرف یک روز به نیروی اکثریت مردم، پیروز کند. این حداقل، امروز در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه و مهد "دمکراسی غرب" هم موجود نیست.

طبقه کارگر برای به پیروزی رساندن پرچم سیاسی خود، نیازی به سلاح و جنگ ندارد. این طبقه به نیرویی متکی است که اکثریت شهروندان جهان، خالق ثروت جوامع، و منشا رفاه و خوشبختی، است. این نیرو میتواند با یک فرمان توقف یا حرکت تولید، هر دشمنی با عظیم ترین ذخائر تسلیحات اتمی و غیر اتمی را به سادگی به زانو در آورد و از پا بیااندازد. طبقه کارگر نیازی به اسلحه و زور ندارد. کمونیست ها اگر از آزادیها، امکانات و حقوق برابر با صفوف مختلف بورژوازی برخوردار دار باشند، از طرق انتخابات میتوانند



۲۸ مرداد-سنندج

شهرک صنعتی قسمت جوشکاران - ساعت ۶:۳۰

با کمال رضایی از فرماندهان گارد آزادی

گارد آزادی جاده اصلی مریوان- سنندج را به کنترل خود درآورد

مصاحبه نشریه پرتو با کمال رضایی

پرتو: کمال رضایی واحدی از گارد آزادی به فرماندهی شما روز ۲۳ مرداد ۱۳۸۸- ۱۴ اوت ۲۰۰۹ وارد شهرک جوجه سازی در سه کیلومتری مریوان شده است و همزمان جاده اصلی مریوان- سنندج را به کنترل خود در آورد. لطف کنید گزارشی از حضور در مریوان را به اطلاع خوانندگان پرتو برسانید؟

کمال رضایی: من همراه یکی از واحدهای گارد آزادی در تاریخ ۲۳ مرداد با یک طرح از قبل طراحی شده در ساعت ۸:۴۵ دقیقه بعد از ظهرخود را به جاده اصلی سنندج مریوان رساندیم و تا ساعت ۹:۱۵دقیقه به مدت نیم ساعت این جاده را به کنترل خود در آوردیم. لازم است جهت اطلاع خوانندگان نشریه پرتو بگویم که شهر مریوان بدلیل موقعیت مرزی آن به یکی از مراکز خرید و فروش و صادرات و واردات به عراق تبدیل شده و همزمان با داشتن دریاچه "زریبار" و مناظر زیبای آن مردم از شهرهای مختلف به این شهر مسافرت میکنند. در این عملیات ما توانستیم با صدها نفر از مردمی که در حال رفت و آمد در مسیر سنندج و مریوان بودند صحبت کنیم. در این دیدار در مورد ۲۸ مرداد سی امین سالروز حمله وحشیانه جمهوری اسلامی و قتل عام مردم کردستان صحبت کنیم و فراخوان حزب مبنی بر اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد را به اطلاع آنها برسانیم و مردم را دعوت به اعتصاب کنیم. در این حرکت ما یکهزار نسخه اطلاعیه و پوسترهایی که مختص به فراخوان

اعتصاب در ...

آن حکومت تازه بقدرت رسیده ایستادند. در مقابل بورژوازی که در محل بود و ناسیونالیسم سنگرش بود ، نه گفت . آن موقع کمونیسم و مارکسیسم و انقلابیگری موجود در جامعه این بود.آنها بورژواهای محلی و بورژواهای سراسری را می شناختند میدانستند به کل امپریالیسم وصل اند. به نظر من کسانی که متوجه نیستند که کردستان بعد از سی سال،خیلی جدیتر یکی از سنگرها و یکی از جبهه های نبرد کمونیست هاست باید بروند و فکری به حال خود بکنند. حداقل ما نشان دادیم نه از لحاظ نظری از لحاظ عملی و اجتماعی هم نشان دادیم که این ممکن است . درست کردن این صف و درست کردن این سنگرها ، ساختن سنگرهای بعدی و گسترش این جبهه ی کارگران با صف مستقل و برهبری کمونیست ها ممکن است. و بیست و هشت مرداد حداقل از این نظر با هر ابعادی که داشت این میخ را در جامعه کوپید و مسأله بعدی این است که این را باید متوجه شد و کل طبقه کارگر ایران این را باید متوجه شود که از این نوع کارها را باید در دستور کار جامعه بگذارد. این سنگری است که

اعتصاب در روز ۲۸ مرداد بود را به

دست مسافران و مردم مریوان رساندیم. حضور ما به داخل شهرک جوجه سازی که در سه کیلومتری شهر مریوان قرار گرفته است، باعث کنجکاو ی مردم شد. خبر حضور ما فوری در میان مردم پیچید و با استقبال گرم آنها روبرو شدیم، مردم دسته دسته از خانه های خود بیرون میامدند و پوسترها را از رفقای گارد تحویل میگرفتند. واحد اصلی گارد چهار راه بزرگ داخل شهرک که بر روی جاده اصلی سنندج- مریوان واقع است را زیرکنترل خود گرفتند و پخش اطلاعیه، پوستر، تراکت و همزمان تبلیغات را شروع کردند. با حضور ما دهها نفر از مردم و خصوصا جوانان این شهرک به استقبال ما آمدند و همراه رفقای گارد برای حفظ امنیت ما تلاش کردند و بدن کمک آنها این حضور مهم مقدور نبود. در این حرکت با مسافران بیش از ۸۰ ماشین که شامل ۶ تا ۷ مینی بوس ودهها ماشین سواری پراز مسافرصحبت کردیم.

ما روز جمعه قبل از ۲۸ مرداد را انتخاب کردیم زیرا مردم زیادی از سنندج و شهرهای اطراف برای تعطیلات به مریوان و تفریح گاه‌های این شهر آمده بودند و شب از مسیر حضور گارد آزادی به محل زندگی خود بر می گشتند. ما با این طرح توانستیم حضور گارد آزادی و پیام حزب حکمتیست را در رابطه با اعتصاب عمومی مردم در سالروز حمله جمهوری اسلامی به مردم کردستان را در طول چند ساعات به شهرهای مختلف و مشخصا و در سطح وسیع به مردم سنندج و مریوان رساندیم .لازم به ذکر است ۲۰ روز قبل یکی دیگر از واحد های گارد

آزادی در همین نقطه حضور عملیات مشابهی را اجرا کرده بودند.

پرتو: با توجه به حضور وسیع نیروهای جمهوری اسلامی و امکانات وسیع ارتباط جمعی، حضور گارد آزادی به فرماندهی شما چگونه ممکن شد، چگونه توانستید وارد این منطقه شوید و نیروی خود را حفظ کنید؟

کمال رضایی: جمهوری اسلامی با توجه به حساس بودن این منطقه و همزمان جهت سرکوب مردم و بخصوص کمونیستها و آزادیخواهان دهها هزار نفر از نیروهایش را در این منطقه سازمان داده است که شما هم به درست به حضور وسیع آنها با امکانات و تجهیزات کامل اشاره کردید. حضور واحدهای گارد آزادی در چنین شرایطی به چند عامل بستگی دارد. اول اینکه خود گارد آزادی بخشی از مردم منطقه هستند و این فاکتور توان و امکانات خاصی به ما میدهد که تعیین کننده است. مسئله دیگر که در اجرای موفقیت آمیز پروژه‌های ما بسیار مهم و حیاتی میباشد دخالت و همکاری بی شائبه مردم منطقه در خبر رسانی و اطلاعات دقیق از نیروهای رژیم، تامین امنیت واحدهای ما ، کمکهای تدارکاتی و لجستیکی است.مردم گارد آزادی را به عنوان بخشی از خود میداند، کمک به آن، حفظ امنیت آن را امر خود میدانند. این فاکتور بسیار مهمی است که نیروی ما را از توانمندی زیادی بهره مند میکند. رهبران گارد آزادی از زمره رهبران شناخته شده مردم کردستان هستند که سه دهه است در میان این مردم به فعالیت کمونیستی و کار آگاهگرانه و سازماندهی آنها مشغولند، میان مردم نفوذ زیادی دارند، مردم و خصوصا

جوانان و اقدشار پایین جامعه، کارگران، زنان به آنها به عنوان رهبران خود نگاه میکنند. ضمنا این درجه از همکاری مردم دال بر نفوذ و اعتبار این رهبران و کمونیسم در میان مردم زحمتکش و جوانان این منطقه دارد. خارج از این فاکتورها، فرماندهان و اعضای واحد های گارد آموزش دیده هستند و آمادگی مقابله با نیروهای رژیم را دارند و با انضباط بخصوصی در هر عملیات شرکت میکنند و دستورات فرماندهی به خوبی اجرا میشود. در طول چهار سال گذ شته واحدهای گارد ۲۸ عملیات را در شهرهای کردستان از جمله سنندج، مریوان ، کامیاران، مهاباد،سردشت،

سقزو نقده را با کاردانی و مهارت انجام داده اند که باعث بالا رفتن روحیه و اتحاد مردم شده است. **پرتو:** هدف از حضور واحد گارد در این شرایط چه بود؟

کمال رضایی: فضای سیاسی جامعه ایران بسیار حساس است. در این دوره بخشی از جمهوری اسلامی توانست بخش قابل توجهی از مردم معترض را به نام مخالفت با جناح خامنه ای- احمدی نژاد زیر پرچم خود ببرد. بخش اعظم احزاب و نیروهایی که خود را سرنگون طلب میدانستند با هر توضیح و توجیه و نیتی که خود دارند، در این دوره زیر پرچم سبز موسوی و کربی و رفسنجانی و .. رفتند. در این شرایط اعلام پرچم متفاوتی در فضای سیاسی ایران که بتواند در مقابل همه جناحها ی جمهوری اسلامی، منفعت طبقه کارگر و مردم محروم را نمایندگی کند برای حزب ما از نان شب واجب تر است. اعلام اعتصاب عمومی در کردستان ، تلاشی از جانب حزب ما برای اعلام این پرچم و ایجاد صف مستقلی در دفاع از آزادی و برابری بود. توجه داشته باشید که جمهوری اسلامی بعد از قیام سال ۵۷ مردم ایران، توانست سوار بر موج اعتراض مردم شود و علیه همان مردم توحش اسلامی را در شهرهای مختلف ایران با عقب زدن مردم تحمیل کند. کردستان تنها نقطه

آنها بیرون آورد. این تلاشی در این زمینه بود و بنظر من بنی صدر خیلی دقیق گفته است که آنموقع کومله (کمونیستها) مانع شدند . الان هم صف ما همان صفی است که بنی صدر می گوید. کمونیستها باید مانع شوند که بورژواها سوار گرده طبقه کارگر شوند و آنها به جنگ خودشان ببرند. از این لحاظ این کار ما نیست

کمونیست در جامعه است که بخش زیادی از آنها در کومله هستند را برای این کار متحد کنیم. نه حتی در درجه اول با دادن اطلاعیه از طرف احزاب، و گزینه اول ما این بود که سراغ شخصیت ها برویم. شخصیت هایی که در این دوسازمان است و این فراخوان را بدهند و به این کمک کند که این صف کمونیستی و این

صف طبقاتی را

تقویت کنند. بهر حال این کار و هدف ما نبود که سراغ حزب دمکرات برویم مطلقاً هیچ توهمی از این لحاظ نداشتیم و ما میدانیم که اتفاقاً آنها همیشه نیرویشان را برای رسیدن به اهدافی که دارند از طبقه ما میگیرند. لشکری که همیشه دنبال بورژواها می افتد و از حزب دمکرات تا موسوی دفاع می کنند بخش قابل توجهش نیروی طبقه ماست . این ما نیست. ما تلاش کردیم که هر چه

در سی امین سالگرد
۲۸ مرداد

اعتصاب عمومی
مردم کردستان

مذنب مکتبیتست
www.hekmatist.com

ای بود که کمونیستهای و جریانات انقلابی در کنار مردم و در ادامه خواستهای کارگران و مردم در انقلاب ایران در مقابل جمهوری اسلامی، همراه مردم به مقاومت پرداخت. کردستان به مرکز کمونیزم و انقلابیگری تبدیل شده بود.رژیم اسلامی به هراس افتاد بود ودر ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ خمینی دستور حمله به کردستان را صادر کرد و این دستور توسط رئیس جمهور وقت (بنی صدر) اجرا شد. در طول چند ماه جنگ در کردستان حکومت اسلامی توانست سرکوب شدید و قتل عام گسترده ای را به مردم کردستان تحمیل کند. در محکومیت این اقدام جنایتکارانه رژیم وبرای گرامیداشت یاد جان باختگان این حادثه و در اوضاعی که توضیح دادم و با هدف نشان دادن راه دیگری در مقابل مردم، حزب حکمتیست اعتصاب عمومی را درکردستان فراخوان داد. گارد آزادی هم به عنوان شاخه نظامی حزب بخشی از این پروژه را که در توان داشت بعهده گرفت و با همکاری و هماهنگی دیگر ارگانهای حزبی آن را اجرا کرد. لذا حضور ما درست قبل از ۲۸ مرداد، تلاشی برای افزایش امکان موفقیت اعتصاب عمومی و دعوت از مردم به این اعتصاب بود.

که سراغ طبقاتی برویم که همیشه علیه ما هستند. اینها در این سال گذشته همیشه دنبال راه حل ساخت و پاخت با یک بخش از سرمایه داری و یک بخش از رژیم که در قدرت است بوده اند که با آنها بسازند و مسأله شان

بقیه در صفحه ۱۸



۲۸ مرداد-سنندج

مجمع تجاری کردستان - ساعت ۵:۱۵

سخنرانی به مناسبت هفته حکمت- اسلو ۲۰۰۹

آذر مدرسی

مقدمه

شاید برای عده ای بحث حزبیت یک بحث عبوث، بحثی اساسا‌سازمانی و مربوط به مقررات و سانترالیزم دموکراتیک باشد. برای منصور حکمت تئوری تحزب به هیچ عنوان چنین نیست. تحزب کمونیستی بر عکس بحثی کاملاً سیاسی، اجتماعی و بحثی مربوط به متشکل کردن و شکل دادن به یک کمونیسم دخالتگر، مارکسی و کارگری است. ساختن و تقویت حزب یک پروژه دائمی منصور حکمت بوده چرا که آنرا بعنوان تنها ابزار طبقه کارگر برای رهائی کامل از سیستم سرمایه داری و برای انقلاب سوسیالیستی میدانند. تئوری حزب منصور حکمت بحثی در مورد چگونه متشکل شدن، قوی شدن کمونیسم و کارگر برای به پیروزی رساندن انقلاب کارگری است و مستقیما به کمونیسم پراتیک، کمونیسم دخالتگر و کمونیسم اجتماعی او مربوط میشود. دقیقاً به همین دلیل است که منصور حکمت زمانیکه به بررسی تحولات سیاسی میپردازد یکی از مهمترین مولفه های مورد بحث او تحزب کمونیستی و تاثیر حزب کمونیستی در سیر اوضاع و قوی کردن صف انقلاب کارگری است. از نظر منصور حکمت حزب سمبل استقلال ایدئولوژیک- سیاسی طبقه کارگر در همه عرصه ها و وجوه هویتی آن و ابزار طبقه کارگر برای دخالت در سیاست و کسب قدرت سیاسی است.

من امروز سعی میکنم نگاهی بیندازم به پروسه ارائه تئوری تحزب از طرف منصور حکمت و تکامل این تئوری در دوره های مختلف و تفاوت تئوری تحزب منصور حکمت را با تئوریهای موجود در چپ و در کنار آن نگاه مارکسیستی- لنینیستی او به تحزب. تلاش میکنم پیوستگی نظری و تئوریک منصور حکمت را در دوره های مختلف در مورد حزب و تحزب کمونیستی نشان دهم.

تئوری منصور حکمت در مورد تحزب را فقط در یک یا دو اثر او در مورد تشکیل حزب نمیشود پیدا کرد باید از لابلای مباحث مختلف، اسناد و بحثها و نقدهائی که در دوره های مختلف طرح کرده است بیرون کشید. اما در همه این اسناد پیوستگی نظری، تئوریک، سیاسی و اجتماعی تئوری او را میشود دید. از جمله اسنادی که میتوان به آنها مراجعه کرد اینها هستند:

گامهای عملی در راه ایجاد حزب کمونیست ایران- سال ۱۳۶۱
سمینار سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست - سال ۱۳۶۱
حزب کمونیست ایران در گرو چیست - سال ۱۳۶۲
اصول و شیوه های رهبری کمونیستی - سال ۱۳۶۲
خطر آکسیونیزم در حوزه های حزبی- سال ۱۳۶۲
سبک کار کمونیستی یک جمعبندی مجدد- سال ۱۳۶۴

منصور حکمت و تئوری تحزب کمونیستی

حزب و قدرت سیاسی- سال ۱۳۷۸

حزب سیاسی و جامعه (از گروه فشار تا حز

ب سیاسی) - سال ۱۳۷۸

علاوه بر اینها در مناسبتهای مختلفی چون دوره اختلافات در درون حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری و تاکیداتش بر سنتهای کمونیستی میتوان زوایای دیگری ازتئوری او را در مورد تحزب کمونیستی، سنتهای کمونیستی را دید.

دیدگاههای اکونومیستی و ولونتاریستی در دوره تشکیل حزب کمونیست ایران سال۱۳۶۱

*دیدگاه اکونومیستی

سال ۱۳۶۱ زمانیکه تشکیل حزب کمونیست ایران از طرف اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له طرح میشود، یکی از نقدهای جدی به پروسه تشکیل حزب این بود که حزب کمونیستی حزبی است که با طبقه کارگر پیوند دارد، حزبی است که از نفوذ قابل توجهی در میان طبقه کارگر برخوردار است و اگر جریانی اسم خود را حزب کمونیستی میگذارد یا جریاناتی به سوی تشکیل حزب کمونیست میروند و این نفوذ را ندارند، و یا به قول معروف تا زمانیکه این پیوند با طبقه را ندارند حزبی کمونیستی نیستند. در آن زمان این تئوری به تئوری پیوند مشهور بود. نکته مهم و اصلی تئوری پیوند و جریانات طرفدار آن این بود که در جریان یا جریاناتی که پیوند کافی با طبقه کارگر و نفوذ کافی در میان طبقه کارگر را ندارند، مستقل از سیاست و برنامه شان نمیتوانند احزابی کمونیستی باشند چرا که میزان نفوذ و رابطه آنها با طبقه است که کمونیستی بودن یا نبودن این جریانات را ثابت میکند. این دیدگاه، یکی از دیدگاههای مهم بود که تحت عنوان "تئوری پیوند" شناخته میشد.

از نظر طرفداران این تئوری که سازمان اقلیت در آن زمان شاخص این گرایش بود "حزب کمونیست حزبی صاحب نفوذ در میان طبقه کارگر است، نماینده جنبش کارگری است، و از طریق ارگانهای مختلف در کارخانه‌ها و محلات و مجامع کارگری با توده کارگران در ارتباط نزدیک است. بطور خلاصه حزب کمونیست یک حزب ذینفوذ و گسترده کارگری است".

منصور حکمت این جریان را بعنوان یک جریان اکونومیستی از نظر فلسفی، متدولوژیک، سیاسی و اجتماعی نقد میکند. از نظر فلسفی و متدولوژیکی این نقد را طرح میکند که تصویر تئوری پیوند تصویری کاملاً متافیزیکی و ثابت و غیر قابل دسترس از حزب، میدهد. گویا حزب موجودی ثابت و لایتغیر است و آنهم حزبی بانفوذ وسیع اجتماعی در میان طبقه کارگر است. این تئوری اینرا نمیبیند که میزان نفوذ حزب در میان طبقه کارگری ناشی از اتفاقات و مولفه هائی است که بخشا از کنترل این حزب خارج است. ناشی از بالانس قدرت، و میزان سرکوب است. همانجا منصور حکمت اشاره میکند که با این دید اکونومیستی اگر به

حزب بلشویک نگاه کنیم این حزب در سال ۱۹۰۵ حزب نبود، سال ۱۹۱۴ هم حزب نبود، سال ۱۹۱۷ هم صرفا به دلیل اینکه قدرت را تصرف کرد، و ظاهرا در این دوره ثابت کرد که در میان طبقه کارگر از نفوذ جدی برخوردار است، حزب بود. نقد منصور حکمت به این تئوری این است که حزب را بعنوان یک موجود پویا، اجتماعی، که در دل اوضاع و احوالی نفوذ پیدا میکند و در شرایطی هم به دلایل مختلف، دلایل سیاسی یا استبداد، نفوذش کم میشود، به رسمیت نمیشناسند. او نقد میکند که شما نمیتوانید عکسی از یک حزب کمونیستی در بهترین دوره موجودیت آن بگیرید و بگوئید این تنها تصویر از یک حزب کمونیستی است و اگر حزبی این خصوصیت را نداشت حزب کمونیستی نیست.

برای طرفداران این تئوری، درون مایه و هویت سیاسی حزب ملاک نیست بلکه ملاکها و خصوصیات بیرونی، کمیت و ابعاد خارجی آن است که شاخص کمونیست بودن یا نبودن یک حزب است. بزرگی یا کوچکی، میزان نفوذ یک حزب هنوز ملاک بیرونی است. آن چیزی که هویت یک حزب را نشان میدهد برنامه و روشهای کمونیستی آن است. حزبی میتواند برنامه و روشهای کمونیستی داشته باشد اما بدلیل وجود استبداد و سرکوب شدید کوچک باشد، و هر حزبی با نفوذ وسیع در میان طبقه کارگر هم الزاما حزب کمونیستی نیست. به حزب کارگر انگلیس و یا سوسیال دموکراتهای آلمان نگاه کنید که احزابی با نفوذ در میان طبقه کارگر هستند که نه تنها ربطی به کمونیسم و کارگر ندارند بلکه گرایش بورژوائی را در میان طبقه کارگر نمایندگی میکنند. در اینجا است که منصور حکمت بحث هویت، هویت ثابت و ماندنی یک جریان در مقابل هویت کمی آن مانند کوچکی و بزرگی، یا درجه نفود را طرح میکند و میگوید که ملاک کمونیستی بودن یک جریان، فاکتورهای بیرونی مانند کمیت و ابعاد یک حزب نیست. او مطرح میکند که، آنچیزی که مشخصه کمونیستی یک جریان است هویت برنامه ای و سبک کاری یک جریان است.

نقد دیگر منصور حکمت به این دیدگاه اکونومیستی این است که از نظر این گرایش کمونیسم تئوری و موجودیتی خارج طبقه کارگر است که احتیاج به پیوند با طبقه دارد و در اینجا است که منصور حکمت نطفه بحثی که سالها بعد از طرف منصور حکمت به شکل فرموله تری ارائه میشود را طرح میکند و آنهم اینکه کمونیسم گرایشی درون طبقه کارگر است و یکی از گرایشات درون طبقه مانند رفرمیسم درون طبقه کارگر است که گاهی قوی است و گاهی ضعیف، و قطعاً اگر جنبش را داشته باشد میتواند قوی شود. همه گرایشان بورژوائی و خرده بورژوائی، کمونیسم را نه بعنوان گرایشی در درون طبقه بلکه بعنوان موجودیتی خارج از این طبقه ارزیابی میکنند. این جریانات زمانیکه از جنبش خودبخودی طبقه کارگر صحبت میشود بطور اتوماتیک،

سندیکالیسم را بعنوان کرایش داده شده و خودبخودی در میان طبقه کارگر طرح میکنند اما هیچوقت حاضر نیستند گرایش کمونیستی را یکی از این گرایشات درونی طبقه است به رسمیت بشناسند. و نتیجه میگیرد که این گرایش با ارائه یک تصویر صرفا ایدئولوژیک و غیر اجتماعی از کمونیسم، بلافاصله ضرورت پیوند خوردن کمونیسم با طبقه را علم میکنند.

در جمعبندی از این دیدگاه منصور حکمت میگوید: "*اکونومیسم با تبدیل حزب به یک مقوله اساطیری و احواله هم به دلایل مختلف، دلایل سیاسی یا استبداد، نفوذش کم میشود، به رسمیت نمیشناسند. او نقد میکند که شما نمیتوانید عکسی از یک حزب کمونیستی در بهترین دوره موجودیت آن بگیرید و بگوئید این تنها تصویر از یک حزب کمونیستی است و اگر حزبی این خصوصیت را نداشت حزب کمونیستی نیست.*

جالب است اگر کسی به تاریخ آندوره مراجعه کند این نقد را هم سازمان اقلیت و هم سازمان مجاهدین به اتحاد صفوف خود بوجود آوریم، عملاً مبارزان و کومه له داشتند که شما پیوند لازم با طبقه را ندارید و نمیتوانید حزب کمونیستی تشکیل دهید.

*دیدگاه ولونتاریستی

در سالهای بعد از انقلاب ما شاهد تحرکی در میان سازمانهای موسوم به خط سه با طرحها و تلاشهای مختلفی برای اتحاد این سازمانها بودیم. شاخص این تحرک کنفرانس وحدت بود که از اتحاد چندین سازمان کوچک و بزرگ "خط سه" آن دوره تشکیل شده بود و هدفش را تشکیل یک حزب کمونیستی، قرار داده بود. منصور حکمت این گرایش را بعنوان یک گرایش ولونتاریستی نقد میکند و میگوید این گرایش تصورش این است که اگر چند سازمان با هم وحدت کنند و بزرگ شوند میتوانند حزب کمونیستی را تشکیل دهند. در صورتیکه یک حزب کمونیستی باید از کیفیت معینی برخوردار باشد. این نقد، پایه اش بر ارزیابی است که منصور حکمت از بستر اصلی و رسمی چپ آندوره، بعنوان یک چپ غیر کارگری، غیر کمونیستی، چپی که نماینده اعتراض خرده بورژوائی است، بدست میدهد. چپی که به تحت سلطه بودن کشورش معترض است، ضد امپریالیست است، بخشا مذهبی است و خواهان استقلال کشورش است. منصور حکمت میگوید این گرایش متوجه نیست که این چپ باید کیفیاً یعنی هم از نظر سیاسی و هم از نظر عملی به یک چپ کارگری و کمونیستی متحول شود. از این نظر فقط با جمع عددی چند سازمان نمیتوان یک حزب کمونیستی درست کرد. این دیدگاه را منصور حکمت بعنوان دیدگاهی اراده گرایانه، متافیزیکی مورد نقد قرار میدهد. دیدگاهی که برای تشکیل حزب کمونیست هیچ نوع تغییر کیفی را ضروری نمیداند و تصورش از حزب کمونیستی صرفا کیمییتی بزرگتر از کمیت فعلی، با حفظ کیفیت سابق است.

این دیدگاه مانند دیدگاه اکونومیستی صرفا ابعاد ظاهری حزب را ملاک قرار میدهد و حزب را، تا جائیکه

کمونیست ۱۵۹



بخصوص به هویت سیاسی و برنامه ای جریانات "خط سه" بر میگردد، به مثابه یک کیفیت جدید سیاسی و عملی نمیبینند و صرف وحدت و ادغام چند سازمان را برای تشکیل حزب کافی میدانند.

"اگر اکونومیسم تصویرری از پیشی و لایتغیر از خصوصیات ظاهری حزب بدست میداد، ولونتاریسم با پذیرش غیر انتقادی خصوصیات کنونی جنبش ما و با پرده پوشی از آن کیفیت متمایز و نوینی که باید برای تشکیل حزب در اقلیت و هم سازمان مجاهدین به اتحاد صفوف خود بوجود آوریم، عملاً مبارزان و کومه له داشتند که شما تعریف و تصویرری ایستا و جامد از حزب بدست میدهد. شناختن خصوصیات بنیادی‌ای که وجه تمایز حزب کمونیست از محافل و سازمانهای موجود است، عملاً معنائی جز تکرار تجربه شکست خورده کنفرانس وحدت در سطحی دیگر و لاجرم شانه خالی کردن از وظیفه تشکیل یک حزب کمونیست به معنای واقعی‌آن، ندارد" .

اینها گرایشات جدی آندوره در مقابل تشکیل حزب کمونیست بودند که منصور حکمت نقد خودش را از این دیدگاهها به روشنی در جزوه "تشکیل حزب کمونیست ایران در گرو چیست" آورده است.

*هویت سیاسی – عملی کمونیستی:

در کنار نقد این گرایشات، مسئله تشکیل حزب کمونیست ایران در دستور منصور حکمت بود. در پروسه تشکیل حزب منصور حکمت خصوصیت یک حزب کمونیستی را از نظر خودش روشن میکند و میگوید حزب کمونیست نماینده متشکل کمونیسم به مثابه یک جریان متمایز و مشخص در جنبش طبقه کارگر است و برای تشکیل حزب کمونیست باید تمایز هویتی خود را از چپ غیر کارگری نشان داد. این تمایز را در دو وجه از هویت کمونیستی یک جریان تعریف میکند. یکی هویت سیاسی و ایدئولوژیک است که خود را در برنامه یک حزب نشان میدهد و دیگری هویت عملی است که خودش را در روش کار، سبک کارو سنت و فرهنگ یک حزب نشان میدهد. این بحث منصور حکمت درست همان است با طرح بحثهای سبک کار کمونیستی و نقد سبک کار پوپولیستی بعنوان سبک کار جریانات موسوم به "خط سه" که در همان زمان در مناسبتهای مختلف مانند کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست و در "تشکیل حزب کمونیست در گرو چیست" بحث روش کار، روش عملی، سبک کار یا هویت عملی را بعنوان یکی از پایه های هویتی یک جریان کمونیستی طرح میکند و میگوید یک جریان

کمونیستی در کنار برنامه کمونیستی خود باید روش کار کمونیستی خود را داشته باشد و شما نمیتوانید به صرف برنامه کمونیستی اعلام کنید که حزب طبقه کارگر هستید. در سالهای ۶۰- ۶۱ از سبک کار کمونیستی و روشهای کار کمونیستی صحبت میکند و بعدها از سنت کار کمونیستی صحبت میکند که فراگیر تر از صرفا روش کار است.

در سال ۶۱ و در آستانه تشکیل حزب منصور حکمت پیش شرط تشکیل حزب کمونیست را در استقلال نظری و عملی (روش و سبک کار کمونیستی) کمونیستها میدانند. و در این دوره در کنار نقد سبک کار پوپولیستی، تثبیت روشهای عملی کمونیستی را در دستور جریانات طرفدار برنامه حزب کمونیست ایران قرار میدهد و تاکید میکند که تمام اهمیت بحث سبک کار مربوط است به تبدیل شدن از یک جریان نظری به یک جریان عملی. او تاکید میکند که گام اول در تشکیل یک حزب کمونیستی این است که تصویر و تعریف روشنی از خصوصیات اساسی و پایه ای یک حزب کمونیستی داشته باشیم، تصویر و تعریفی که حزب را بر مبنای مؤلفه‌های پایدار و ماهوی و خصوصیات تغییر ناپذیر و بنیادی آن بشناسد. این خصوصیات پایه ای از نظر منصور حکمت هویت سیاسی و عملی یک حزب کمونیستی است. از نظر منصور حکمت نقطه تمایز کمونیستها با دیگر جریانات تنها در نظرات و اهداف آنها نیست، کمونیسم از آنارشیزم، سندیکالیسم، پوپولیسم، لیبرالیسم، رفرمیسم درعمل (روش، سنت و فرهنگ سیاسی و ساختار تشکیلاتی) نیز متمایز است و تاکید میکند که این تمایز عملی مؤلفه ای در تعریف هویت و موجودیت مستقل ماست. *"کمونیسم گرايشی در جنبش طبقه کارگر است که با اهداف و روشهای مستقل خود از سایر جریانات سیاسی- طبقاتی متمایز میشود."*

هویت عملی برای منصور حکمت همواره هویت سیاسی و ایدئولوژیک یک جریان است و تاکید میکند که هر جریانی روشهای عملی و هویت عملی و شکل سازمانی منطبق با هویت سیاسی خود را دارد و این روشهای عملی یا سبک کار بخشی از هویت پایه ای یک جریان است. به طور مثال به ساختار اتحادیه و سبک کار و روشهای آن نگاه کنید. روشها و ساختار اتحادیه ها منطبق با اهداف و سیاستهایی که جنبش رفرمیستی و سندیکالیستی در جنبش طبقه کارگر دارد و شما نمیتوانید انتظار داشته باشید که با همان روش کار و ساختار به فعالیت کمونیستی بپردازید و یا شکل کمونیستی درست میکنید. در عین حال شما نمیتوانید یک گرایش کمونیستی در جنبش کارگری باشید و روش کار و تمایز عملی خودتان را از گرایشات دیگر درون طبقه روشن نکنید. همانطور که نمیتوانید با برنامه کمونیستی و بعنوان یک جریان کمونیستی روش کار و فعالیت چریکی داشته باشید. روش فعالیت چریکی از هویت سیاسی این جریان ناشی میشود، برای پیاده کردن و جوابگویی

به یک سیاست معین است، و جوابگوی سیاست متشکل کردن و راه اندختن موتور بزرگ است. این جریان به متشکل کردن طبقه کارگر کاری ندارد، اساسا مخاطب و موضوع کارش طبقه کارگر نیست و شما نمیتوانید به روش چریکها و با خانه تیمی در میان طبقه کارگر کاری بکنید و یا سازمانی کمونیستی درست کنید.

یکی از جدالهای جدی منصور حکمت چه قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران و چه بعد از آن جدال تئوریک، سیاسی و عملی با سبک کار و یا هویت غیر کمونیستی و تثبیت سبک کار کمونیستی است. اینرا میتوان در موارد متعددی دید، مثلا در بحث خطر آکسیونسم در حوزه های حزبی در سال۶۲ ، بعنوان یک سبک کار پوپولیستی، محدود و تنگ نظرانه که برایش صرف آکسیون (تظاهرات، تحصن، اعتصاب، کمکاری) به هدفی در خود تبدیل میشود. در بحث کارگری شدن حزب و عضویت کارگری در حزب کمونیست ایران در سالهای۶۲-۶۳، باز به سبک کار و یا سنت کمونیستی کار میپردازد و اینکه چگونه باید سازمان و حزبی بود که یک کارگر بتواند و بخواهد در بین سازمانها ما را انتخاب کند و بطور طبیعی با این حزب چفت شود، در اینجا باز منصور حکمت به سبک کار کمونیستی (الگو، زبان، اخلاقیات، روشهای عملی و حضور اجتماعی) اشاره میکند.

باز در سال۱۳۷۶ در بحث های حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی و بحث تفاوت چپ حاشیه ای وچپی که در مرکز سیاست جامعه وجود دارد باز به بحث روشها و سنت کار کمونیستی میپردازد و نشان میدهد سنت کار چپ حاشیه ای تا چه حد از سنت و سبک کار یک چپ اجتماعی، دخیل و مدعی قدرت متفاوت است. بحث زبان این جریانات که کسی جز خودشان آنرا نمیفهمد، جریاناتی که همه شخصیتهای پشت پرده ای دارند، و اینکه چرا یک حزب کمونیستی به شخصیتهای علنی که سیاست در آنها تجلی پیدا کند و مردم و طبقه کارگر سیاست یک حزب را از طریق آنها میشناسند، احتیاج دارد. در مباحثات درون حزبی و سنت مبارزه درون حزبی میتوان گوشه هایی از این سنت کمونیستی و تلاش منصور حکمت برای متمایز کردن این سبک کار، روش و یا سنت کمونیستی از سنتهای غیر کمونیستی را نشان داد. در سنت منصور حکمت مبارزه درون حزبی نباید به حزب لطمه بزند، نباید تحزب کمونیستی را تضعیف کند، ارزش اتحاد و مبارزه متحد را پائین بیاورد، اینکه خط قرمزهای غیر قابل عبوری برای کمونیستها وجود دارد که در دل داغ ترین جدلها باید رعایت شود. این سنت را میشود در جدالهایی که منصور حکمت در مقابل جریان انتقادی درون حزب کمونیست ایران طرح میکند، دید. در دوره جدائی از حزب کمونیست ایران و همه تلاش منصور حکمت برای اینکه این جدائی با بالاترین درایت و سلامت سیاسی و کمترین لطمات سیاسی و انسانی انجام شود، میتوان دید. این سنت را در بطن جدال علیه انحلال طلبی در دوره جدالهای درون حزب کمونیست کارگری، میتوان دید. منصور حکمت تاکید ویژه ای دارد بر اینکه یک حزب کمونیستی با یک محفل تفاوت دارد و حزب کمونیستی حزب قرارها،

مصوبات و مراجع حزبی است، نه حزب توافقات دوستانی که چند سالی است با هم فعالیت سیاسی میکنند. مقالاتی که در دوره تشکیل حزب کمونیست ایران داشت و بعدها مباحث منصور حکمت در مورد "حزب و قدرت سیاسی"، "حزب و جامعه، مکانیسمهای اجتماعی قدرت سیاسی"، "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" فرموله ترین نظرات منصور حکمت در مورد تحزب کمونیستی، خصوصیات یک حزب کمونیستی را دارند. اما همانطور که گفتم تئوری منصور حکمت در مورد تحزب کمونیستی را فقط در مقالاتی که در این مورد نوشته شده نمیشود دید بلکه باید به تلاشهای او در دوره های مختلف در دفاع از تحزب کمونیستی مراجعه کرد.

با نقل قولی از منصور حکمت این بخش را تمام میکنم. منصور حکمت در سال ۶۴در بحث سبک کار کمونیستی، یک جمعبندی مجدد میگوید"سبک کار کمونیستی برای ما صرفا نسخه ای برای تنظیم آرایش و عملکرد نیروی موجود سازمانی حزب کمونیست نیست. نسخه ای برای انطباق با شرایط جدید امنیتی نیست، نام دیگری برای مدیریت سازمانی نیست، بلکه بیان یک جهت گیری بنیادی طبقاتی است. سبک کار کمونیستی، درست مانند برنامه کمونیستی ابزار قرار دادن کمونیسم در دسترس طبقه کارگر و تبدیل کردن این کمونیسم به بستر و مبنای وحدت طبقاتی کارگران است."

**** رهبری و کادرها:***

یکی از تز های مهم و پایه ای منصور حکمت در تئوری تحزب نقش رهبری و کادرها در یک حزب کمونیستی است. از نظر منصور حکمت یک حزب در درجه اول و قبل از هر چیز حزب رهبری و کادرها است. اینرا اولین بار در سال ۶۱ در سمینار سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست و در نوشته حزب کمونیست ایران در گرو چیست طرح میکند که یک جریان کمونیستی قبل از هر چیز جریانی است که یک رهبری پیشتاز فکری دارد. و نقش رهبری را نه بعنوان مدیران خوب یک سازمان که به سازمانشان میرسند و حواسشان به اعضا و کاردهایشان است بلکه بعنوان یک رهبری مارکسیستی مورد تاکید قرار میدهد و میگوید قاعدتا بخش پیشتاز و مارکسیست حزب در رهبری آن قرار میگیرند، رهبری با این خصوصیت که دنباله رو جریانات نیست، جواب تئوریک - سیاسی و عملی معضلات جنبش خودش و در نتیجه حزیش را میدهد، جلو می افتد، موانع را تشخیص میدهد و راه حل رفع این موانع را جلو پای حزب و جنبشش میگذارد. اینرا در سمینار سبک کار در سال ۶۱ به این شکل فرموله میکند که: "...رهبری کمونیستی قبل از هر چیز یک رهبری پیشتاز فکری است. یک همهجانبهگر ی نظری دارد. رهبری پوپولیستی دنبالرو بود و مسائل را از بیرون دریافت میکرد و هر وقت هم دریافت میکرد، تصمیم میگرفت یک جوابی به آن بدهد که سازمان را فرموله کند . باصطلاح برای فرموله کردن تشکیلات. قرار نیست کسی را بر سر وقایعی که رخ داده فرموله کند و شیوه برخورد سازمان به آن وقایع باشد."

منصور حکمت مبانی ایدئولوژیک و متدولوژیک، شیوه ها و ابزارهای

اصلی رهبری کمونیستی را در *آلترناتیو کمونیستی در عرصه‌های جزئیات* در سند "اصول و شیوه های مختلف فعالیت عملی نیز به وحدت رهبری کمونیستی" در سال ۶۲ به نظر برسند. حزب باید به *اتکاء به این روشنی* بیان میکند و تصویری بسیار اجتماعی، جنبشی و مارکسیستی از رهبری حزب به دست میدهد و تاکید میکند که در یک حزب کمونیستی در پست رهبری قرارگرفتن و این *را حول این استوار سازماندهی* نماید. تنها به این است که فرد توانسته باشد در سطح جنبش ظرفیت جواب دادن به مسائل، قابلیت دیدن و حل موانع پیشروی حزب و جنبشش را از خود نشان داده کرد."

باشد. در حزب کمونیستی مورد نظر منصور حکمت *"شما نمیتوانید به مهمترین مسائل جنبش کمونیستی و حزب نپردازید، حزب و کمونیسم را در هیچ عرصه ای نمایندگی نکنید و انتظار داشته باشید در موقعیت رهبری آن حزب قرار بگیرید و حتی در حزبتان اتوریته شما را بعنوان رهبری قبول کنند."* از این نظر در تئوری تحزب منصور حکمت رهبری نقش کلیدی و تعیین کننده ای دارد. یک رهبری مارکسیست، پیشتاز، ماگزیمالیست، مبتکر، آینده نگر و با درایت که قدرت دیدن موانع و حل آنها را دارد. خود منصور حکمت میگوید که رهبری هر حزبی رنگ خودش را به حزیش میزند. هیچوقت هیچ حزبی رنگ اعضایش را به خودش نمیگیرد همیشه احزاب رنگ رهبری خود را به خود میگیرند. این تاکیدات را علاوه بر این اسناد در طرح های مختلف برای رهبری حزب کمونیست ایران و بخصوص برای حزب کمونیست کارگری، در مباحث او در پلنومهای کمیته مرکزی و تاکید بر قرار دادن صفی از رهبران را در مقابل جامعه میشود دید. اما همانطور که گفتم فرموله ترین سند اصول و شیوه های رهبری کمونیستی است.

حلقه بعدی از نظر منصور حکمت کادرها هستند. در این مورد هم منصور حکمت به مناسبتهای مختلفی تاکید میکند. کادرهایی که به منصور حکمت ستون فقرات یک حزب را میسازند و حول آنها است که سازمان حزب، اعضا، دوستداران و هاله وسیع نفوذ اجتماعی حزب را شکل میگیرد، از نظر منصور حکمت بدون این ستون فقرات کادری یک حزب کمونیستی قادر به ادامه حیات به عنوان یک حزب اجتماعی و با نفوذ و مارکسیست نخواهد بود. رابطه رهبری و کادرها یکی از مهمترین مسائلی است که منصور حکمت در تمام دوره ها روی آن تاکید میکند و جایگاه خاصی برایش قائل است. و همیشه به هر طریقی تلاش میکرد چه در حزب کمونیست ایران و چه حزب کمونیست کارگری این رابطه درجه بالائی از نزدیکی، به هم تنیده را داشته باشد. مارکسیست بودن کادرها یکی از نقاط تاکید جدی منصور حکمت بود.

نقش کادرها را منصور حکمت در سال ۶۱ میگوید:"*تز محوری بحث ما این بود که گره اصلی کار حزب امروز مساله تثبیت اصول عملی فعالیت کمونیستی است و این گره بدست کادرهای متعهد و مسلط به اهداف و روشهای مستقل کمونیستی باز میشود. همین میتواند نقطه عزیمت ما در تعیین پروسه عملی تشکیل کنگره موعسس حزب کمونیست باشد. این کادرها باید گرد آیند و با توجه به وحدت نظر موجود تحت پرچم برنامه حزب کمونیست، در درک جامع و نقد عمیقی از سبک کار پوپولیستی و*

اصلی رهبری کمونیستی را در *آلترناتیو کمونیستی در عرصه‌های جزئیات* در سند "اصول و شیوه های مختلف فعالیت عملی نیز به وحدت رهبری کمونیستی" در سال ۶۲ به نظر برسند. حزب باید به *اتکاء به این روشنی* بیان میکند و تصویری بسیار اجتماعی، جنبشی و مارکسیستی از رهبری حزب به دست میدهد و تاکید میکند که در یک حزب کمونیستی در پست رهبری قرارگرفتن و این *را حول این استوار سازماندهی* نماید. تنها به این است که فرد توانسته باشد در سطح جنبش ظرفیت جواب دادن به مسائل، قابلیت دیدن و حل موانع پیشروی حزب و جنبشش را از خود نشان داده کرد."

باشد. در حزب کمونیستی مورد نظر منصور حکمت *"شما نمیتوانید به مهمترین مسائل جنبش کمونیستی و حزب نپردازید، حزب و کمونیسم را در هیچ عرصه ای نمایندگی نکنید و انتظار داشته باشید در موقعیت رهبری آن حزب قرار بگیرید و حتی در حزبتان اتوریته شما را بعنوان رهبری قبول کنند."* از این نظر در تئوری تحزب منصور حکمت رهبری نقش کلیدی و تعیین کننده ای دارد. یک رهبری مارکسیست، پیشتاز، ماگزیمالیست، مبتکر، آینده نگر و با درایت که قدرت دیدن موانع و حل آنها را دارد. خود منصور حکمت میگوید که رهبری هر حزبی رنگ خودش را به حزیش میزند. هیچوقت هیچ حزبی رنگ اعضایش را به خودش نمیگیرد همیشه احزاب رنگ رهبری خود را به خود میگیرند. این تاکیدات را علاوه بر این اسناد در طرح های مختلف برای رهبری حزب کمونیست ایران و بخصوص برای حزب کمونیست کارگری، در مباحث او در پلنومهای کمیته مرکزی و تاکید بر قرار دادن صفی از رهبران را در مقابل جامعه میشود دید. اما همانطور که گفتم فرموله ترین سند اصول و شیوه های رهبری کمونیستی است.

حلقه بعدی از نظر منصور حکمت کادرها هستند. در این مورد هم منصور حکمت به مناسبتهای مختلفی تاکید میکند. کادرهایی که به منصور حکمت ستون فقرات یک حزب را میسازند و حول آنها است که سازمان حزب، اعضا، دوستداران و هاله وسیع نفوذ اجتماعی حزب را شکل میگیرد، از نظر منصور حکمت بدون این ستون فقرات کادری یک حزب کمونیستی قادر به ادامه حیات به عنوان یک حزب اجتماعی و با نفوذ و مارکسیست نخواهد بود. رابطه رهبری و کادرها یکی از مهمترین مسائلی است که منصور حکمت در تمام دوره ها روی آن تاکید میکند و جایگاه خاصی برایش قائل است. و همیشه به هر طریقی تلاش میکرد چه در حزب کمونیست ایران و چه حزب کمونیست کارگری این رابطه درجه بالائی از نزدیکی، به هم تنیده را داشته باشد. مارکسیست بودن کادرها یکی از نقاط تاکید جدی منصور حکمت بود.

نقش کادرها را منصور حکمت در سال ۶۱ میگوید:"*تز محوری بحث ما این بود که گره اصلی کار حزب امروز مساله تثبیت اصول عملی فعالیت کمونیستی است و این گره بدست کادرهای متعهد و مسلط به اهداف و روشهای مستقل کمونیستی باز میشود. همین میتواند نقطه عزیمت ما در تعیین پروسه عملی تشکیل کنگره موعسس حزب کمونیست باشد. این کادرها باید گرد آیند و با توجه به وحدت نظر موجود تحت پرچم برنامه حزب کمونیست، در درک جامع و نقد عمیقی از سبک کار پوپولیستی و*



نیمه تاریک دبی

جان هری / روزنامه ایندپندنت / آوریل ۲۰۰۹

ترجمه: سیف خدایاری



فقط جای کاکتوسها و گل های تاج خروس و عقرب بود. در پایین شهر آثار شهر قدیمی به جا مانده که زیر فلز و شیشه دفن شده است. در موزه قلعه

خاکی دبی، نسخه شسته رفته حکایت دبی نگهداری می شود. اواسط قرن هیجدهم، اینجا دریابین خلیج فارس جایی که مردم به صید مروارید می رفتند، روستایی کوچک ساخته شد. این روستا بزودی شروع به جمع کردن افراد سرگردان از ایران، شبه جزیره هند و سایر ممالک عربی کرد که همه به امید پیدا کردن

بخت شان آنجا آمده بودند. آنها اسم یک نوع ملخ محلی - *دایا*، را بر آن نهادند که هر چه دم دستش می آمد، می خورد. شهر بزودی بوسیله نیروی دریایی امپراتوری بریتانیا تسخیر شد که تا سال ۱۹۷۱ گلریش را چسبیده بود. همینکه انگلیسی ها عقب نشینی کردند، دبی تصمیم گرفت که با شش امارت دور و برش متحد شود و تشکیل امارات متحد عربی دادند. بریتانیا دبی را درست در زمانی که نفت در آن کشف شده بود با اندوه ترک کرد. شیخ ها ناگهان خود را بر سر دوراهی یافتند. آنها بدویانی بشدت بی سواد بودند که زندگیشان را با شترچرانی در بیابان می گذراندند، اما حالا خودشان را در مقابل طلای عظیمی یافتند. با آن چکار می کردند

دبی در مقایسه با همسایه خود (ابوظبی) فقط چند قطره نفت دارد. بنابراین شیخ مکتوم تصمیم گرفت برای درآمد چیزی بسازد که دائمی باشد. اسرائیل بیابان را شکوفا کرده بود، شیخ مکتوم هم تصمیم گرفت بیابان را شکوفا کند. او شهری ساخت که مرکز توریسم و خدمات تجاری باشد تا پول و استعداد انسانی را از چهارگوشه دنیا فروبلعد. او تمام دنیا را دعوت کرد که با پولهای عاری از مالیات خود به اینجا بیایند. و میلیونها نفر برای غرق کردن ساکنان محلی در پول، که اکنون فقط پنج درصد از جمعیت دبی هستند، سرازیر شدند. شهری که به نظر می رسد بالغ و رسیده، فقط در عرض سه دهه از

ورشکستگی بانکها نداشت. آگه اینجا بدهکار بشی و نتونی پرداخت کنی، باید بری زندان."

"وقتیکه اینو فهمیدیم، دانیل رو صدا زدم و گفتم گوش کن، ما باید از اینجا بریم. شوهرم میدانست که پرداخت حقوقش به هنگام استعفا تضمین شده بود. بعد گفتیم پولمان را می گیریم، تسویه **حساب** می کنیم و می ریم". دانیل استعفا داد، اما پولی که بهش دادن کمتر از قراردادش بود. قرض ها رو دستمان مونده بود. در دبی به محض اینکه کار تو رها کنی، صاحب کار به بانک خبر می دهد، آگه بدهی غیرعادی داشته باشی که با پس اندازت جور در نیاد، حسابت بسته میشه و اجازه نداری از کشور بری بیرون. ناگهان کارتهامون از کار افتادند. هیچی نداشتیم. از آپارتمان بیرونمون کردن."

کارن برای مدتی طولانی نتوانست درباره بقیه ماجرا حرف بزند، فقط می لرزید. "دانیل در همان روزاخراجش از شرکت دستگیر شد و به زندان رفت. شش روز بعد تونستم باهاش صحبت کنم. به من گفت با یک بدهکار دیگر، پسری سری لانکایی که بیست و هفت سال دارد، هم بند است. پسره مدام می گفت، نمی تونم از پس خجالت جلو خانواده ام بر بیایم. یه روز که دانیل از خواب بلند میشه پسره با قورت دادن تیغ های اصلاح کار خودشو می سازه. دانیل داد می زند کمک! اما هیچکس به سراغ آنها نیامد و او جلو چشم شوهرم از دنیا رفت. چند هفته ای خواستم از دوستان پول قرض بگیرم، اما بسیار آزاردهنده بود من هیچوقت اینجوری زندگی نکرده بودم. قبلاً در کار مد بودم، چند تا فروشگاه داشتم، هرگز..."

کارن کم کم دارد تحلیل می رود و ادامه می دهد "دانیل بعد از شش ماه تو زندان در دادگاهی که هیچ ازش سر در نیاورده بود - دادگاه به زبان عربی بود و مترجمی در کار نبود، محکوم شد. من هم حالا غیر قانونی اینجا هستم. هیچ پولی ندارم. باید نه ماه دیگه صبر کنم تا شاید بیرون بیاد".

کارن نگاهی حاکی از شرم به من می اندازد و می خواهد برایش ناهار تهیه کنم. او تنها نیست، در سراسر شهرسرمایه گذارانی به چشم می خورند که مانند کارن داخل اتومبیل یا روی شنهای اطراف فرودگاه می خوابند. کارن در آخر می گوید "چیزی که باید در مورد دبی بدونی اینه که اصلاً اینجوری نیست که شنیده ای، اصلاً شهر نیست، مرکز کلاهبرداری است. وقتی بهت میگن که جایی مدرن است می خوان فریببت بدن، زیر پوست این شهر، دیکتاتوری قرون وسطایی خوابیده است."

شد و حالا درزها شروع به نمایان شدن کرده اند. ناگهان سیمای شهر از حالت غروب به جزیره ای در بیابان تغییر یافته است.

ناگهان و در یک چشم بر هم زدن انفجار دیوانه وار ساختمان سازی متوقف شد. اسرار دبی آرام در حال زوال اند. اینجا شهری است که دیوانه وار در عرض چند دهه بر اساس اعتبار، وام، سرکوب و بردگی ساخته شد. دبی افسانه فلزی دنیای گلوبالیزه شده ننوایبرالیسم است که نهایتاً در تاریخ ذوب خواهد شد.

۱. **دیزنی لند بزرگسالان**
کارن آندرو نمی تواند حرف بزند. هر دفعه که می خواهد ماجرایش را تعریف کند، سرش را پایین می اندازد و در هم مچاله می شود. او نازک اندام و خوش قیافه است. هر چند لباسهایش مانند پیشانی اش چروکیده است، اما هنوز تلالو غبار گرفته یک ثروتمند سابق را با خود دارد. من او را در پارکینگ یکی از بهترین هتل های بین المللی در دبی در میان اتومبیلش - همان جایی که زندگی می کند، یافتم. او ماههاست اینجا می خوابد و از نگهبانان بنگلادشی پارکینگ که دلشان بحالش سوخته و او را بیرون نکرده اند تشکر می کند. قطعاً اینجا همان جایی نیست که رؤیاهای کارن در آن به پایان می رسید. ماجرایش را با لکنت زبان بیان می کند و بیش از چهار ساعت طول می کشد.

زمانه صدای گرم و گیرای سابق اش را شکسته است. وقتی در یکی از شعبات یک شرکت مشهور چند میلیتی به کارن پیشنهاد کار داده شد، از کانادا به اینجا آمد. "وقتیکه شوهرم گفت می ریم دبی، گفتم بچه آگه میخوای چادر سیاه بپوشم و دست از سیاه مست بودن بگشم، منو اشتباه گرفته ای. اما ازم خواست این فرصت رو بهش بدم و چون دوستش داشتم این کارو کردم."

زمانیکه کارن دبی را در سال ۲۰۰۵ لمس کرد، تمام نگرانیهایش از بین رفت. "دبی یک دیزنی لند بزرگسالان بود و شیخ محمد در این سرزمین نقش یک موش را بازی می کرد. زندگی اینجا افسانه ای بود. از این آپارتمانهای بزرگ شگفت انگیز داشتیم. یه لشکر آدم در اختیارم بود، اصلاً مالیاتی در کار نبود. انگار هر کس یک پادشاه بود. تمام وقت در پارتی بودیم. شوهرم دانیل دو تا ملک خریده بود. تاخرخره مست بودیم. اما شوهرم برای اولین بار در زندگیش، دچار ناکامی شد. رقم زیادی نبود اما دانیل گیج شده بود. من هم تعجب کردم، گرفتار کمی قرض شده بودیم. بعد از یک سال فهمیدم که چرا دانیل دچار تومور مغزی شد. دکتری بهش گفت یه سال زنده می مونی. یکی دیگه می گفت چیز خوش خیمی است و بهبود می یابد. اما قرض ها روز به روز بیشتر می شد. قبل از اینکه اینجا بیام، اصلاً چیزی در مورد قوانین دبی نمی دانستم. پیش خودم می گفتم این همه شرکت میان اینجا، حتماً مثل کانادا یا هر کشور دیگر لیبرال - دمکراسی است. کسی خبر از

نظام سرمایه داری گند و کثافت اش را به تمام سلولهای جامعه از سیدنی تا سیاتل و از دبی تا ناشناخته ترین روستاهای نیال گسترش داده است. در دو دهه گذشته دنیای سرمایه داری به خاطر گرد و خاکی که از ویرانه های سرمایه داری دولتی بلوک شرق بپا خاسته بود، دنیا را در چنبره تبلیغات

ضد انسانی خود فرو برد. از سال گذشته و با عروج بحران اقتصادی که از تبعات نظام سرمایه داری است زندگی به مراتب دهشتناک تری بر میلیونها انسان در پنج قاره تحمیل شده است. دبی نمونه عینی این زوال و تباهی است. در این گزارش همه جانبه که جان هری از ژورنالیست های موفق ایندپندنت تهیه کرده است، تمام جنبه های ضد انسانی نظام سرمایه داری را می توان دید. ترجمه این گزارش را به طبقه کارگر ایران بویژه کارگران عسویه که در مکانی مشابه با "سوناپور"، در نبردی نابرابر با سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند، تقدیم می کنم.

نیمه تاریک دبی

دبی زمانی "بهشت برین" خاورمیانه، ستاره درخشان، دارالتجاره عرب و سرمایه داری غربی به شمار می رفت. اما همینکه دوران سخت که از شنهای بیابان برخاسته بود به امارات رسید، چهره زشتش نمایان گشت.

چهره خندان و گشاده روی شیخ محمد - قدرت مطلقه دبی، برتصاویرش پرتو می افکند. تصویر او بر هر ساختمانی و در بین دو همکار مشهور یعنی رونالد مکدونالد و کلنل ساندرز قرار گرفته است. این مرد، دبی را به عنوان "شهر هزار و یک شب" به جهان فروخته است. یک "بهشت برین" در خاورمیانه ومحافظت شده ازتوفانهای غبار منطقه. او صاحب خط هوایی مانهتن منک است که تبلیغات آن ردیف به ردیف از پشت اهرام شیشه ای و هتل ها به شکل ستونهایی از سکه های طلا بیرون می آیند. و شیخ آنجا بر فراز بلندترین ساختمان جهان - نیزه ای رها شده که بیش از هر سازه دست بشر که مشت بر آسمان می کوبد، ایستاده است.

اما این روزها لرزشی در خنده شیخ محمد به چشم می خورد. جرثقیل های عالم گیردرسکوت افق فرورفته اند، انگار زمان ایستاده است. در اینجا تعداد بی شماری از ساختمانهای نیمه کاره و رها شده وجود دارد. در دبی گرانترین سازه های جدید مانند هتل آتلانتیس - قلعه عظیم صورتی رنگ، در عرض هزار روز و با هزینه یک و نیم میلیارد دلاربر فرازجزیره مصنوعی اش ساخته شد. جایی که باران از آسمانش فرو می ریزد و کاشی ها از سقف فرومی افتند. این هیچ - سرزمین روی هیچ. هیچ ساخته

۳. پشت پرده سیمای ظاهری شهر

سه دبی متفاوت از هم وجود دارد که هر سه در هم تنیده اند. سرمایه گذارانی مانند کارن، اماراتی های تحت حاکمیت شیخ محمد و خارجی هایی که شهر را ساخته اند و درتله آن افتاده ند. آنها در پشت پرده سیمای شهرقایم شده اند. شما آنها را همه جا می بینید، در دسته های زنجیری که لباس های آبی دلمه بسته از چرک بر تن دارند و در جاهایی که رئیس سرشان داد می کشد. اما به شما آموخته می شود که آنها را نگاه نکنید. شیخ شهر را ساخته است.



۲. تاج خروس

تقریباً سی سال پیش، کل دبی امروز بیابانی بیش نبود که

کارگران؟ کدام کارگران؟ هر شامگاه صدها هزار مرد جوان که دبی را ساخته اند، سوار بر اتوبوس از محل کار به منطقه مطرودی که یک ساعت با شهر فاصله دارد، برده می شوند. به جایی که دور از مردم در قرنطینه قرار داند. چند سال قبل آنها را با کامیون حمل حیوانات حمل می کردند. اما خارجی ها شکایت کردند که چیز چشم نوازی نیست. بنابراین اکنون آنها را در اتوبوس های فلزی می اندازند که در گرمای بیابان مانند گلخانه است. کارگران مانند اسفنجی که به آرامی چلانده شود، عرق می ریزند. "**سوناپور**" چل تکه ای از هزاران و هزاران توده سیمانی است که چیزی حدود سیصد هزار نفر در آن چیده شده اند. جایی که اسم هندی آن به معنی شهر طلاست.

با اینکه داشتیم از بوی عرق و فاضلاب می ترکیدم در اولین کمپ توقف کردم و مشتاق بودم کسی، هر کسی باشد به من بگوید چه بر سرشان آمده است.

ساهیئال منیر جوان بیست و چهار ساله ای از دلتاهای بنگلادش، می گوید "بیرون از اینجا، برای آوردنت به اینجا، گفته می شود که دبی بهشت است. بعد اینجا می آیی و می فهمی که جهنم هم نیست. چهار سال پیش به اینجا آمدم. یک کارچاق کن به روستایمان در جنوب بنگلادش آمد و گفت: جایی هست که می توانید

ماهیانه چهل هزار تکا (۴۰۰ پوند) پول برای هشت ساعت کار در ساختمان سازی بگیرید. جایی است که امکانات خوبی دارد، غذا و همه چی هم عالیه. تنها کاری که باید بکنید اینه که ۲۳۰۰ پوند بدهید تا ویزای کار بهتان بدن، پولی که راحت در شش ماه اول بدست میارین. من هم زمین کشاورزی ام را فروختم و کمی هم قرض گرفتم تا به بهشت موعود برسم. به محض اینکه به دبی رسیدم در فرودگاه، شرکت پاسپورتم رو ازم گرفت و هنوزم اونو ندیده ام. بعد با

پررویی تمام گفتند که از امروزبعد، روزی ۱۴ ساعت در گرمای بیابان کار می کنید. زمانیکه به تورپرست ها توصیه می شد حتی پنج دقیقه هم بیرون نیایند. تابستان ها گرما به ۵۵ درجه هم می رسد و فقط ۵۰۰ در هم (۹۰ پوند) پول می دادند. یک پنجم پولی که قولش را داده بودند. شرکت می گوید اگه نمی خواهی، برگرد خانه. اما چه جوری برگردم خانه! شما پاسپورتم را برده اید و پول بلیط

را در اتوبوس های فلزی می اندازند که در گرمای بیابان مانند گلخانه است. کارگران مانند اسفنجی که به آرامی چلانده شود، عرق می ریزند. "**سوناپور**" چل تکه ای از هزاران و هزاران توده سیمانی است که چیزی حدود سیصد هزار نفر در آن چیده شده اند. جایی که اسم هندی آن به معنی شهر طلاست.

با اینکه داشتیم از بوی عرق و فاضلاب می ترکیدم در اولین کمپ توقف کردم و مشتاق بودم کسی، هر کسی باشد به من بگوید چه بر سرشان آمده است.

می پرسم: از این وضعیت عصبانی هستی؟ مدتی آرام می ماند و می گوید "اینجا کسی خشمش رو بروز نمی ده. یعنی نمی تو نیم. ما رو مدتی به زندان می اندازن و بعد دیپورت می کنن. می اندازن و بعد دیپورت می کنن. پارسال بعضی از کارگرا بعد از اینکه چهار ماه پول نگرفته بودن، اعتصاب کردند، پلیس اونا رو محاصره کرد با ماشین آب پاش و باتوم برقی به جانشان افتاد و آنها را سرکار برگرداند. سر دسته ها رو هم زندانی کردند."

می پرسم: پشیمان نیستید اومدید اینجا؟ همه آنها سرشان را پایین می اندازند. **ساهیئال** می گوید "چه جوری فکرشو بکنیم، ما اینجا سقط شده ایم. اگه درباره ش فکر کنیم ... " او جمله را ناتمام می گذارد. در آخر یکی از کارگرا سکوت را می شکند و می گوید "من وطنم رواز دست داده ام، خانواده ام رو، زمینم رو. می توستیم در بنگلادش چیزی بکاریم و بخوریم. اینجا هیچی نمی روید مگر نمک و ساختمون ها."

آنها می گویند "بعد از شروع بحران برق صدها کمپ را قطع کردند و ماهها پول هم ندادند. شرکت ها با پاسپورت و پول رفته بودند. همه چیز ما را به فنا برده اند. اگر به جوری هم به بنگلادش برگردیم، رباخواران فوراً از ما پول می خوان .اگه نداشته باشیم باید بریم زندان."

به نظر می رسد که تمام این کارها غیرقانونی است. به شرکت ها گفته شده است سروقت پرداخت کنند، پاسپورت ها را نگیرند، در گرمای شدید هم کار را تعطیل کنند، اما یک نفر را ندیدم که چنین چیزی دیده باشد، حتی یک نفر. این افراد با همدستی مقامات دولتی دبی به اینجا آورده شده و گرفتار شده اند. مرگ **ساهیئال** در اینجا چیز احتملی است. یک مرد انگلیسی که در کار ساختمان کار می کند به من گفت "خودکشی های زیادی در کمپ ها و سایت های کار صورت می گیرد اما هیچ گاه گزارش نمی شوند."

با این وجود خانواده های این افراد هم



توانم به بومی های اماراتی نزدیک شوم و چنین چیزی ببرسم. آنها را می بینم که در شهر می چرخند. مردها در رادهای سفید خنک و زنان در چادرسیاه سوزان . غیر ممکن است بتوانم به آنها نزدیک شوم. اینجا زنها از آدم رم می کنند و مردها هتاکانه نگاهت می کنند و با لحن تندی می

گویند "دبی خوبه".

در یک کافی نت چند جوان تیپبیک اماراتی را پیدا کردم وبا هم به گفتگو نشستیم.

احمد العطار جوان بیست و سه ساله میانه اندامی است که ته ریشی هم دارد. ردای سفید پوشیده و عینک چهارگوشه هم به چشم زده است. انگلیسی را با لهجه آمریکایی حرف می زند و سریع نشان می دهد که لندن، پاریس و لس آنجلس را بهتر از بیشتر غربی ها می شناسد. با قیافه تیپبیک یک سوپر استار پشت صندلی اش می نشیند و می گوید "اینجا بهترین نقطه دنیا برای جوان ماندن است. دولت پول تحصیل را تا سطح دکترا می دهد. هر وقت ازدواج کردیم خانه مفت می دهد. خدمات پزشکی رایگان و اگر لازم بود تو را به خارج می برند و پولش را هم می دهند. حتی مجبور نیستیم پول تلفن را هم پرداخت کنیم. تقریباً هر کس یک خدمتکار، یک پرستار و یک راننده دارد. هیچ وقت مالیات نمی دهیم. تو هم دلت نمی خواهد یک اماراتی بودی ؟" از العطار خواستم دلایل قوی برای این توضیح شیادانه بیاورد، اما او سریع به جلوخم شد و گفت "ببین، پدربزرگ من هر روز صبح بلند می شد و تا غروب برای بدست آوردن آب سر یک چاه می جنگید. آب که می خشکید، باید از کوهان شتر استفاده

راحت نیستند . به راحتی زیر آوار بدهی فرو رفته اند . یک تحقیق از سازمان دیدبان حقوق بشر نشان داده است که " کتمان حقیقت " در مورد میزان مرگ و میر بر اثر گرما، خفگی ، کار اضافی و خودکشی در دبی صورت گرفته است. فقط در سال ۲۰۰۵، کنسولگری هند تعداد ۹۷۱ مورد از مرگ شهروندان خود راثبت کرده است. بعد از اینکه این آمار افشا شد، به کنسولگری اخطار داده شد که از انتشار آمار دست بردارند. هنگام غروب آفتاب من با **ساهیئال** و دوستانش در کمپ نشسته بودیم. آنها با هم جر و بحث می کردند که با پول باقیمانده یک مشروب ارزان بخرند.

به یک دختر بلوند ۱۷ ساله هلندی نزدیک می شوم که گرمکن پوشیده و خسته از ازدحام مردانی که دورش را حلقه زده اند، می گوید "اینجا را دوست دارم، گرما ، قصرها و ساحل !" می پرسم: تا بحال از اینکه اینجا یک جامعه بردگان است آزرده شده ای؟ سرش را همانند **ساهیئال**

پایین می گیرد و می گوید "سعی می کنم که نبینم". حتی در هفته سالگی یاد گرفته است که نگاه نکند و نپرسد. احساس کردن گناه بزرگی است. بین قصرها چیزی به جز فرش آسفالت وجود ندارد. هر جاده حداقل چهار باند دارد. دبی مانند اتوبانی است که با مراکز خرید نقطه گذاری شده است. اگر هم بخواهی خودت را بکشی، باید روی جاده این کار را بکنی. ساکنان دبی از قصری به قصر دیگر با اتومبیل یا تاکسی می جهند. می خواهم از یک اماراتی بپرسم در مورد کشورشان که پر از خارجی هاست چه جور فکر می کند؟ اما غیر از سرمایه گذاران و بردگان نمی



می کردند. همیشه گرسنه و تشنه و علاف بودند. او تمام عمرش می لنگید چون پایش که شکسته بود مراقبت‌های پزشکی لازم برای معالجه وجود نداشت. حالا ما رو ببین!" برای اماراتی ها اینجا مدینه فاضله ای است که الهه ها پول های ریخته شده را برایشان جمع می کنند: با گرفتن اجاره بها از خارجی ها، مالیات پنهان بر تجارت و فرودگاه و فروش آخرین چکه های نفت. بیشتر اماراتی ها مانند احمد برای دولت کار می کنند ودر واقع روی بالش اعتبارات لمیده اند. او می گوید " تابحال هیچ مشکلی احساس نکرده ام. دوستانم هم همینطور. کار تضمین شده است، اگر اشتباه فاحشی هم بکنیم به مال خود آتش زده ایم."

می پرسم: آیا قوانین جاری برای کمتر شدن امکان تاراج اماراتی ها اندکی سخت تر شده اند ؟ می گوید "دقیقاً! سرازیر شدن سرمایه گذاران بعضی اوقات می تواند چشم بد به دنبال داشته باشد. اما ما سرمایه گذاران را به چشم بهایی که برای توسعه پرداخته ایم نگاه می کنیم. چکار می توانیم بکنیم؟ هیچکس نمی خواهد به دوران بیابان نشینی برگردد، ایامی که کسی اینجا نبود. ما از یک وضعیت آفریقایی، به درآمد سرانه ۱۲۰ هزار دلار در سال رسیده ایم، آیا جای شکایتی هست؟" او می گوید کمبود آزادی سیاسی چیز خوبی است." مشکل بتوان یک اماراتی را پیدا کرد که پشتیبان شیخ محمد نباشد. "می گویم شاید به دلیل ترس است. جواب می دهد " نه ما واقعاً از او حمایت می کنیم، چون رهبر بزرگی است. به این عکس نگاه کن. دارد می گوید *مطمئنم که زندگی من هم بسیار شبیه به زندگی شماست."*

استراحتی می کنیم ، قهوه ای می خوریم و به سینما می رویم. احمد می گوید: "شما در لندن به Nando's یا Pizza Hut می روید. ما هم اینجا در دبی همان چیزها را داریم." یک کافه لاته دیگر سفارش می دهد.

آیا تمام اماراتی های جوان اینطور زندگی می کنند؟ آیا ممکن است درحوزه سیاست هم وضعیت آفتابی باشد؟ در هتل مجلل برج امارات، سلطان الفاسمی را می بینم. او روزنامه نگار ۳۱ ساله، یکی از نویسندگان دبی پرس و کلکسیوندار هنرهای منحصر بفرد است. او به آزادیخواهی، معاصربودن و طرفدار اصلاحات تدریجی اشتها دارد. لباس غربی می پوشد، شلوار جین و پیراهن رالف لورن. بی نهایت تند حرف می زند و در هنگام بحث خود را به اشتیاق دیوانه واری می رساند. سلطان می گوید "مردم اینجا تنبل شده اند، بچه هایی سنگین وزن! سیستم پرستاری شورش را در آورده، خودمان هیچ کاری نمی کنیم. چرا هیچکس حاضر نیست برای بخش خصوصی کارکند، چرا هیچ پدر و مادری از بچه خود نگهداری نمی کند؟"

با این وجود وقتی که می خواهم بحث را به سیستم بردگی که دبی را ساخته است بکشم، عصبانی می شود و می گوید "مردم باید به ما اهمیت بدهند. ما تحمل پذیرترین ملت جهان هستیم. دبی در واقع تنها "جهان شهر" موجود در دنیاست. با هر کس که اینجا می آید با احترام برخورد می شود" مکثی می کنم و به کمپ سوناپور فکر می کنم که فقط چند مایل از اینجا دور است. می پرسم: اصلاً می دانی چنین چیزی وجود دارد؟ عصبانی می شود و می گوید "می دانید، آیا اگر در

سال، سی - چهل مورد (نقض حقوق کارگران) داشته باشیم، به نظر شما زیاد است؟ اما فکرش را بکن که چقدر آدم به اینجا می آید."

می گویم: سی – چهل مورد! این وضعیت کل سیستم است. بحث من سر صدها هزار مورد است. سلطان غضبناک می شود، واهن و تلب کنان می گوید " شما به مکزیکیهایی فکر کرده اید که در نیویورک با آنها بدرقتاری می شود؟ چقدر طول کشید تا بریتانیا با شهروندانش خوب رفتار کند؟ من هم می توانم به لندن بیایم و درباره بی خانمانهایی بنویسم که در خیابان آکسفرد هستند و شهرتان را جایی بد گزارش کنم. اینجا کارگران هر وقت دلشان بخواهد می توانند بروند! هر هندی، هر آسیایی می تواند فلنگ را ببندد!"

اشاره می کنم که اما آنها نمی توانند، پاسپورتهایشان ضبط شده و حقوق شان به تعویق افتاده است.

می گوید "خوب، متأسفم که چنین شده و هر کس که این کار را کرده، باید تنبیه شود. اما سفارت خانه هایشان باید به آنان کمک کنند."

می گویم: آنها تلاش می کنند. اما چرا شما با زور جلوی کارگرانی را که علیه کارفرماهای کثیف اعتصاب میکنند، می گیرید ؟

می گوید "خدا را شکر که ما به آنها اجازه نمی دهیم!" سلطان ادعا می کند که "کارگران می توانند اعتصاب کنند. اما آنها به خیابان ها می ریزند و ما این را نداریم. نمی خواهیم مانند فرانسه باشیم. فکرش را بکن که کارگران هر وقت دلشان بخواهد دست از کار بکشند! در اینصورت کارگرانی که متقلب هستند و دروغ می گویند را چکار می شود کرد؟ گورشان را گم کنند و از اینجا بروند." آهی می کشم. سلطان حالا به جوش آمده است، ناگهان شیهه ای تمسخر آمیز می کشد و در جواب به منقدان فرضی اش می گوید، "مردم غرب همیشه از ما شکایت می کنند، چرا حیوانات خوب رفتار نمی کنید؟ چرا تبلیغات شامپویتان قشنگ نیست؟ چرا با کارگران خوب رفتار نمی کنید؟"

سلطان خودش را لو می دهد: حیوانات، شامپو و بعد کارگران. او بیشتر به جوش آمده است. اندکی در صندلی جابجا می شود و انگشتش را به طرف دراز می کند و می گوید "من به کارگرانم عینک ایمنی و چکمه های مخصوص دادم، اما آنها را نپوشیدند! چون کارشان را کند می کند!"

بعد کمی می خندد و از بحث داغ اش خلاص می شود و می گوید "وقتی ژورنالیست های غربی را می بینم که از ما انتقاد می کنند، متوجه نیستید که دارند به پای خود شلیک میکنید؟ اگر دبی سقوط کند، خاورمیانه بسیار خطرناکتر می شود. صادرات ما نفت نیست. امید است. مصریهای فقیر، لیبیایی ها و ایرانیان بیچاره بزرگ می شوند و می گویند من میخوام برم دبی. ما برای منطقه خیلی مهم ایم. ما داریم نشان می دهیم که چطور کشور مسلمان مدرنی باشیم. اینجا اثری از بنیادگرایی نمی بینی. اروپایی ها نباید نابودی ما را آرزو کنند. باید خیلی نگران باشی. می دانی اگر این مدل وربیفته چی پیش میاد ؟ دبی به سرنوشت ایران ، به سرنوشت اسلامیت ها دچار میشه ."

سلطان تکیه می دهد. به روشنی می بینم که بحث او را ناراحت کرده است. با لحنی ملایم و دلسوزانه و تقریباً التماس کنان می گوید "گوش

بده، مادر من مجبور بود هر صبح با یک سطل سر چاه برود. روز عروسی اش به او یک پرتقال هدیه می دهند، چون به عمرش پرتقال نخورده بود. دو تا از برادران من در بجگی مردند، چون امکانات پزشکی نداشتیم. ما را مورد پیشداوری قرار ندهید. یکبار دیگر چشمانش پر از تمنا شده و می گوید " ما را مورد پیشداوری قرار ندهید".

۵. مخالفان

در اینجا ما با نیم رخ دیگری از اقلیت اماراتی ها مواجه می شویم. گروه کوچک مخالفان زیرزمینی که تلاش می کنند شیخ ها رابه خاطرقوانین شیدادانه به چالش بگیرند. دشمن شماره یک دیکتاتوری دبی را ملاقات کردم. محمد المنصوری که ردای سفید بر تن دارد و چهره ای جدی دارد. به عنوان مقدمه می گوید "غربی ها اینجا می آیند و با دیدن قصرها و ساختمان های مرتفع فکر می کنند که ما آزاد هستیم. اما کل این تجارت، کل این بناها متعلق به کیست؟ اینجا یک دیکتاتوری است. خانواده سلطنتی فکر می کنند مالک کشور هستند و مردم هم بردگان آنها هستند. اینجا اصلاً آزادی وجود ندارد."

داخل تنها رستوران عربی این قصر می رویم و المنصوری تمام چیزهای ممنوعه را به من می گوید. حرفهایی که گفتن آنها در دبی منجر به زندانی شدن افراد می گردد. محمد می گوید "در دبی و از یک خانواده ماهیگیر به دنیا آمده ام، پدرم درسی فراموش نشدنی به من آموخته است. *هیچگاه دنبال گله نرو، خودت فکر کن*". المنصوری با یک پیشرفت معجزه اسا وکیل شده است و در مدت کوتاهی به ریاست انجمن قضات رسیده است، سازمانی که برای اعمال فشار بر قوانین دبی برای مطابقت با قوانین بین المللی حقوق بشر ایجاد شده است. اما بعدها و بطورناگهانی مورد غضب شیخ محمد واقع شده است. او در گفتگو با دیده بان حقوق بشر و بی بی سی گفته بود که این کشور براساس سیستم بردگی بنا شده است. خودش می گوید "پلیس مخفی مرا گوشه ای کشیدند و گفتند خفه شو و گرنه کارت را از دست می دهی و بچه هایت هم نمی توانند سر کار بروند. اما چگونه می توانم ساکت باشم؟"

گواهی وکالت و پاسپورتش را توقیف می کنند و به گفته خودش در زمره یکی از زندانیان کشور در می آید. "من و بچه هایم در لیست سیاه قرار گرفته ایم، روزنامه ها هم اجازه ندارند چیزی درباره من بنویسند"

می پرسم: چرا دولت اینچنین علاقه مند به دفاع از سیستم بردگی است؟ در جواب توضیح مفصلی می دهد "دولت مالک بیشتر کمپانی هاست، بنابراین آنها مخالف قوانین حقوق بشراند چون سودشان را پایین می آورد. به نفع آنهاست که کارگران برده بمانند. در گذشته فشاری بر دولت بود، کورسویی از دموکراسی در دبی وجود داشت که توسط شیخ ها به زور گرفته شد. در سه دهه گذشته، بازرگانان شهر با هم علیه شیخ سعید بن مکتوم المکتوم (حاکم وقت دبی) متحد شدند و اصرار داشتند که باید آنها امور بازرگانی دولت را در دست بگیرند. فقط چند سال طول کشید و شیخ با حمایت بریتانیا آنها را جارو کرد. امروز هم شیخ محمد کشور را به یک دولت – اعتبار تبدیل کرده است، شهری که سرتاسر با وام ساخته شده است. دبی ۱۰۷ درصد نسبت به

درآمد کل کشور بدهکار است. اگر همسایه غرق در نفت، دسته چک اش را بیرون نکشیده بود، قطعاً دولت منفجر می شد."

محمد بر این باور است که این وضعیت آزادی را بیشتر محدود می کند. "اکنون ابوظبی ارکستر را تنظیم می کند که از دبی خیلی محافظه کارتر و بسته تر است. روز به روز آزادی در حال نابود شدن است. اخیراً قوانین جدید مطبوعات، رسانه ها را از گزارش هر چیزی که به دبی یا *اقتصادش، آسیب* برساند منع کرده است. به این ترتیب به روزنامه ها منابع پرزرق و برق داده شده است تا درباره *رشد شاخص های اقتصادی* حرف بزنند."

در اینجا همه درباره امواج اسلام گرایی به عنوان تهدیدی جدی حرف می زنند که بطور قطعی اگر توصیه ها جدی گرفته نشود به ظهور می رسد. امروزه هر امام جمعه ای بوسیله دولت منصوب می شود و هر خطبه ای شدیداً توسط دولت کنترل می شود تا ملایم تر گردد. اما محمد با عصبانیت می گوید "اینجا فعلاً شاهد اسلام گرایی نیستیم. اما فکر می کنم اگر مردم را کنترل کنند و راهی برای ابراز خشم شان ندهند بروز خواهد کرد. مردمی که همیشه به آنها گفته شود خفه شوید، روزی منفجر خواهند شد."

روز بعد یکی دیگر از مخالفان را دیدم. عبدالخالق عبدالله، استاد علوم سیاسی در دانشگاه امارات. عصبانیت او نه بخاطر اصلاحات سیاسی، بلکه از زوال هویت اماراتی هاست. او در بین طرفداران خود به راهنمایی شهرت دارد. عبدالخالق با افسردگی می گوید "در اینجا گسستی وجود دارد. این شهر کاملاً متفاوت از چیزی است که زمان تولد من در ۵۰ سال قبل بود." او به تورپست های غربی و ساختمان های درخشان نگاهی می اندازد و می گوید "آنچه که امروز می بینیم در رؤیا هم نمی دیدیم، هیچ وقت فکر نمی کردیم که این چنین پیشرفته و الگویی برای سایر کشورهای عربی شویم. مردم دبی به شهرشان افتخار می کنند و حق هم دارند اما هنوز ... "سری تکان می دهد و ادامه می دهد "در درونمان، می ترسیم از اینکه شهر مدرنی می سازیم. اما داریم آن را به سرمایه گذاران می بازیم." عبدالخالق می گوید "هر اماراتی هم نسل من با زخمی در درون زندگی می کند. قلبشان بین افتخار از طرفی و ترس از طرف دیگر تقسیم شده است." دقیقاً بعد از گفته او یک مهماندار خندان نزدیک می شود و می پرسد برای نوشیدن چی میل دارید. او یک کوکا سفارش می دهد.

۶. مباحثات دبی

یک گروه در دبی هست که حرف زدن از آزادی درباره آنها درست بنظر می رسد. اما این تنها گروهی است که دولت می خواهد آنها را آزاد بگذارد- گی ها.

در زیرزمین یک هتل مشهور بین المللی، توی تنها کلوپ احتمالی گی ها در شبه جزیره عربستان خزیدم. در آنجا با اتحاد بین المللی تاپ کوتاهاها و بازوهای ورقلمبیده برخورد کردم که می رقصیدند و اکستاسی بالا می انداختند. انگار در **سوهو** جشن گرفته اند.

یک جوان ۲۵ ساله اماراتی با موهای سیخ سیخ می گوید "دبی بهترین

کشور جهان اسلام برای گی هاست!" دستش را دور کمر *شوهمر* ۳۱ ساله اش انداخته و می گوید "ما زنده هستیم و می تونیم همدیگر رو ببینیم، چیزی که برای اکثر عربها امکان پذیر نیست." گی بودن در دبی غیر قانونی است و ده سال زندان را به دنبال دارد. اما کلوبهای غیر رسمی برای گی ها در دسترس است و در آنجا مردها دور هم جمع می شوند. انگار از پلیس نمی ترسند. یکی از آنها می گوید "ممکن است پلیس کلوب را هم ببندد، اما فقط ما را متفرق می سازند. پلیس کارهای دیگری دارد که دنباش برود."

تقریباً در هر شهر بزرگی، افراد گی راهی برای پیدا کردن یکدیگر دارند.اما دبی جای امنی برای همجنس گرایان منطقه خلیج شده است. جایی که آنها می توانند در امنیت نسبی زندگی کنند.

صالح سرباز لاغر اندامی از ارتش عربستان، برای کنسرت گروه **کولد پلی** اینجا آمده است. او می گوید "دبی برای گی ها محشر است. در عربستان در ایام جوانی "تک جنسی" بودن سخت است. زنها را از ما گرفته اند و هر جوانی به نوعی گی است. اما آنها فقط می خواهند با پسرهای پانزده تا بیست و یک ساله سکس داشته باشند. من بیست و هفت سالمه و دیگه پیرشده ام. می خواهم گی های واقعی را پیدا کنم و اینجا بهترین محله. تمام گی های عرب می خواهند در دبی زندگی کنند." با این حرفها صالح رقص کنان دور یک پسر آلمانی می چرخد که بازوهای کلفت و خنده ای گنده دارد.

۷. سبک زندگی

در تمام کتابهای راهنما به شما گفته می شود که دبی "دیگ گداختن" فرهنگاست. اما تا جایی که در شهر گشته ام، متوجه شده ام که هر گروهی گرد قلمرو کوچک قومی خود متمرکز شده و به کاریکاتور خود تبدیل شده اند. یک شب در قلب این شهر دلتنگ، خسته از قصر ها و کمپ ها به **دابل دکر** -میعادگاه سرمایه گذاران بریتانیایی رفتم. در ورودی کلوپ یک کیوسک تلفن قرمز رنگ و علامت های ایستگاههای اتوبوس لندن را دیدم. سرسرای چوبی اش چیزی بین کلوپ های دوران استعمار راج و مدارس دیسکوی دهه هشتاد بود. با چراغهای رنگی چشمک زن و فریاد های پیاپی چرز! همین که وارد شدم، دختری با دامن کوتاه کنار در ورودی به پشت روی زمین افتاده بود. پسری که کلاه دزدان دریایی رابرسر گذاشته بود کمکش می کرد که سرپا باشد و با خنده ای شکسته بطری آبجویش را بر زمین انداخت. با دو خانم شصت و چند ساله آفتاب سوخته شروع به گپ زدن کردم که از ظهر تابحال سیاه مست بوده اند. به من می گویند بشنم و دستور مشروب می دهند. یکی از آنها می گوید "ادم به خاطر لایف ستایل (سبک زندگی) اینجا می آید." همه درباره سبک زندگی صحبت می کنند اما وقتی از آنها بپرسی که سبک زندگی چی هست، دچار ابهام می شوند. **آن وارک** آن را اینگونه خلاصه می کند "اینجا هر شب بیرون می ریم، خانه که بر می گردیم کاری نداریم، همیشه مردم را می بینیم که محشر است. وقت بیکاری زیادی داریم. خدمتکار و "ستاف" هم در خدمت داریم که همه کارها را ترتیب می دهند. همیشه در حال جشن هستیم!"

فکر همه چیز را کرده اند. اما من مطمئن نیستم."

می پرسم: آیا دولت دبی دراین باره نگران نیست؟ با ناراحتی جواب می دهد: "آنها علاقه ای به این امور ندارند. اما تنها برای زنده ماندن، هر ساکن دبی به طور متوسط سه برابر مصرف جهانی به آب نیاز دارد. در قرن معضل جهانی آب و تغییر منابع انرژی از سوخت های فسیلی، دبی آسیب پذیر ترین کشور دنیاست."

می خواستم بدانم دولت دبی چه تصمیمی در این رابطه دارد. بنابراین تصمیم گرفتم به چگونگی برخورد دولت با یک پدیده زیست محیطی فعلی، یعنی آلودگی سواحل نگاهی بیندازم. یک زن آمریکایی در یکی از هتل های بزرگ کار می کند و مطالب زیادی درباره آلودگی سواحل که هر روز بدتر و بدتر می شود نوشته است. از او خواستم که همدیگر را ببینیم. به تندی جواب داد "نمی‌تونم با شما حرف بزنم". گفتم: حتی اگر حرفهایت را ضبط نکنم؟ جواب داد "نمی‌تونم باشما صحبت کنم." با اصرار بیشتر گفتم: اما از شما اسمی به میان نمی آورم. گفت "شما گوش نمیدید، تلفن کنترل می شود. نمی توانم با شما صحبت کنم." بسرعت گوشی را گذاشت.

نیمه تاریک دوبی موخره کمونیست:

نیمه تاریک دبی، گزارش جان هری، که توسط سیف خدیاری ترجمه شده است، جلوی زنده و تمام عیاری است از آنچه که انسان کارکن، کارگر، خالق ثروت و امکانات، نیروی ممکن کردن "غیرممکن ها"، میتواند و

روز بعد او را در محل کارش دیدم. قبل از شروع به پیاده روی با گامهای تند در ساحل، گفت "اگر هویت مرا آشکار کنی، با اولین پرواز از اینجا بیرونم می کنند." و در ادامه گفت "ماجرا از اینجا شروع شد. افرادی که از ساحل استفاده می کردند به ما شکایت می کردند. رنگ و بوی آب غیرعادی بود، و آنها بعد از استفاده مریض می شدند. بعد من نامه ای به وزارت بهداشت و توریسیم نوشتم وانتظار داشتم فوری جواب دهند. اما خبری نشد. سکوت محض! نامه ها را دستی بردم، باز هم هیچی. کیفیت آب بدتر و بدتر می شد. میهمانان هتل، مدفوع، کاندوم و نوار بهداشتی مصرف شده را در دریا به ما نشان می دادند. بعدها هتل از یک شرکت متخصص تقاضای آزمایش آب کرد. آنها به ما گفتند دریا پر ازفضولات است و باکتریها بی شمارند. من هم به مهمانان می گفتم که در دریا شنا نکنید، هر چند آنها برای همین کار به اینجا می آیند. حالا خودت حساب کن. آنها حسابی دلخوری شدند."

او شروع به ارسال نامه ها و راه انداختن بحث در میان سرمایه گذاران کرده بود و مردم منتظر نتیجه بحث ها بودند. دبی به حدی اشغال تولید می کند که امکانات مربوطه از عهده اش

بر نمی آید. ماشین های حمل زباله باید هر سه یا چهار روز یکبار به محل بیایند اما در عوض مردم اشغال ها را داخل آب روها و کانال ها می اندازند. به همین دلیل دریا پر شده است. ناگهان رازی برملا شد و مسئولین شهرداری مسأله را توضیح دادند. آنها گفتند که سیستم حمل زباله را بهبود خواهند بخشید اما کیفیت آب تغییری نمی کند. آب بدبو وسیاه گشته است. "پر از مواد شیمیایی شده، نمی دانم چه موادی اند. اما سمی اند."

او به شکایات خود ادامه داده بود و تلفنهای ناشناس به او زنگ زده بودند. "از آبروریزی دبی دست بردار، ویزایت لغو خواهد شد و از اینجا اخراج می شوید." می گوید "سرمایه گذاران جرات نمی کنند چیزی بگویند. یک نظر انتقادی در روزنامه منجر به اخراجت می شود. در اینصورت چه کاری از دست من بر می آید؟ حالا آب بدتر از همیشه است. مردم واقعاً دارند مریض می شوند. مرض چشم، مرض گوش، ناراحتی معده و خارش پوست. نگاه کن "در نزدیک یکی از مشهورترین هتل های دبی مدفوع

روی آب شناور است." او با انده می گوید "آنچه من از دبی فهمیده ام اینه که مقامات کشور یه پول سیاه برای محیط زیست ارزش قائل نیستند. آنها دارند سموم را به دریا- مهمترین

توانسته است در بیابان برهوتی چون دبی بسازد. دبی، بهشت سرمایه، از هر ملت و رنگ و با هر جنسیتی، است که بر گرده طبقه کارگر مطلقاً بی حقوق، از هر ملت و رنگ و با هر جنسیتی، طبق نیازهای اقلیتی انگل ساخته شده است.

آنچه که سرمایه را به دوبی میکشاند، کار ارزان و برده وار طبقه کارگر

به کمونیستها و آزادیخواهانی که اعتصاب عمومی در شهرهای کردستان را ممکن کردند

محروم و نشانه عمق تنفر آنها از کلیت جمهوری اسلامی با همه جناحهای آن بود. کارگران و مردم در این روز به جمهوری اسلامی، به سی سال بی حقوقی، به سی سال بی عدالتی و فقر، به سی سال کشتار و زندان و اعدام ، به سی سال حاکمیت سرمایه داران نه گفتند.

اعتصاب عمومی در شهرهای کردستان، تلاشی از جانب همه ما بود برای شکل دادن به صف آزادیخواهی و برابری طلبی در ابعاد اجتماعی، تلاشی برای ایجاد درجه ای از اتحاد در میان کارگران و مردم محروم زیر پرچم مستقل طبقه کارگر در دشمنان طبقاتی ما علم کرده اند و تلاش میکنند مردم را زیر آن جمع کنند و حق طلبی کارگر و زن و جوان برابری طلب در این جامعه را نابود کنند.

حضور طبقه کارگر در راس این تحرک، شور انگیز و ارزشمند بود. استارت اعتصاب در شهرهای کردستان توسط کارگران در مراکز کارگری زده شد و توجه اقشار مختلف مردم را به خود جلب کرد و شعله امید را در موفقیت آن نمایان کرد. کارگران سنجد به طبقه کارگر ایران راه نشان دادند، آزادیخواهی و

است.

نیمه تاریک دبی، بعلاوه گزارشی زنده و نمونه ای از قدرت و موقعیت طبقه کارگر جهانی است، خدای زمینی که خالق همه چیز است اما اسیر دست مخلوق دست ساز خود گشته است.

این نیرو اگر برای برآورده کردن نیازهای خود، سرنوشت کار و زندگی

بر شانه های آن شکل گرفت. این یکی از دستاوردهای مهم و یکی از اهداف فراخوان ما بود.

رفقای عزیز!

این موفقیت را همگی ما با هم ممکن کردیم، همه آن ۴۲۰ کمونیستی که همراه حزب حکمتیست مردم را در دفاع از آزادی و برابری و علیه سی سال حاکمیت استبداد و نا برابری به اعتصاب عمومی فراخوان دادیم. همه آن صدها انسان کمونیستی که اسامی آنها بدلائل امنیتی و استبداد حاکم در ایران، در جایی درج نشده است اما در شهرهای مختلف، در مراکز کارگری، در خیابانها و کوچه پس کوچه های شهرها، نیروی متحقق کردن اعتصاب عمومی بودند و آن را سازمان دادند و به سرانجام رساندند و اخبار آن را به گوش کارگران و مردم در شهرهای مختلف ایران رساندند. این تحرک انسانی با تلاش بسیاری از رفقای که با متینگ ها و سخنرانی های حمایتی خود، با تهیه پوستر و تراکتهای مختلف، با تلاش در لانسه کردن اعتصاب در سایتها و وبلاگها و رسانه ها، با تلاش رفقای عزیز تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست که در تمام این دوره در همه این زمینه ها یک پای این تحرک انسانی بودند و بالاخره با تلاش واحد ها و فرماندهان گارد آزادی که با کاردانی و جسارت بی نظیر خود، دراین یک ماه دو بار درمیان مردم حضور یافتند و آنها را به اعتصاب عمومی فراخواندند، ممکن شد. اجازه بدهید از طرف رهبری حزب حکمتیست از همه شما قدردانی کنم و

کمونیست ۱۵۹

می پرسم که آیا اینجا را دوست دارد؟ با تردید می گوید "خوبه " می گویم: جدی؟ آهی از سر انده می کشد که نمی توانم تحمل اش کنم، می گوید "وحشتناکترین جای دنیاس.ازش متنفرم. چند ماه اینجا بودم که فهمیدم همه چیز اینجا تقلبی است. درختان تقلبی، خنده های مصنوعی. حتی آب آن هم جعلی است!" اما او اینجا گیر کرده است. می گوید "اینجا که آمدم بدهکار شدم وتا سه سال دیگراگیر کرده ام. دیگه داستان ما کهنه شده. فکر می کنم که دبی یک سراب است. یک توهم است، واقعی نیست. خیال می کنی که از دور آب می بینی، اما جلوتر که میایی به توده شن می بینی. این را که می گوید، یک مشتری دیگر وارد می شود. دختر خنده تهی و مصنوعی دبی را بر چهره می آورد و می گوید جناب امشب چه خدمتی از دستم بر میاد ؟

تعدادی از اسامی در این گزارش تغییر یافته اند.

منبع، متن انگلیسی

www.independent.co.uk/opinion/commentators/johann-hari/the-dark-side-of-dubai-1664368.html

خود را بدست بگیرد، جهان با انفجار عظیمی از امکانات، رفاه، زندگی و سلامت برای میلیاردها بشر کره خاکی، روبرو خواهد شد. این خدا اگر زنجیرهای بردگی اش را درهم شکند، فقر و محرومیت در سراسر جهان را از چهره بشریت پاک خواهد کرد و دریایی از رفاه و زندگی انسانی را برای همه بیار خواه د آورد.

این تلاش مشترک را ارج بنهم و به همه درود بفرستم.

رفقای عزیز!

شکل گرفتن اعتصاب در ۲۸ مرداد و موفقیت آن گام مهمی در راه شکل دادن به صف اعتراض برابری طلبانه طبقه کارگر و مردم محروم و مایه امید این صف در ابعاد سراسری است. موفقیت این تحرک بی شک مایه شادی و احساس قدرت کل طبقه کارگر و در راس آن همه کارگران و فعالین کمونیست طبقه کارگر است. این بر همگی ماست تا این دستاورد را دستمایه کارها و موفقیتهای بزرگتر برای شکل دادن به صف مستقل طبقاتی خود در مقابل صفی از دشمنان رنگارنگ خود کنیم و جنبش برابری طلبانه خود را در ابعاد وسیع سازمان دهیم. کارهای جدی و مهمی در مقابل ما است و به سرانجام رساندن آنها از ما ساخته است. با اتمام اعتصاب عمومی هنوز کار مشترک ما نه تنها تمام نشده است بلکه در ابعاد وسیعی باید ادامه داده شود. طبقه کارگر ایران، مردم آزادیخواه، جوانان و زنان برابری طلب این جامعه به ادامه فعالیت مشترک همگی ما نیاز دارند. اینجا از جانب رهبری حزب حکمتیست توجه همگی شما را بر اهمیت این مهم جلب میکنم و همگی را به ادامه آن فرامیخوانم. بار دیگر به همه شما درود میفرستم و دست همگی را صمیمانه میفشارم.

از طرف رهبری حزب کمونیست کارگرای ایران – حکمتیست

اسد گلچینی

منصور حکمت و ...

هدایت و رهبری کرد. پیوستگی تز حزب رهبری و کادرها را میتوان در مباحث او در سال ۶۱ و بعدها در سال ۷۶ دید. رابطه رهبری و کادرها، دخیل کردن کادرهای حزب در حیات سیاسی حزب یکی از مسائلی است که منصور حکمت به شدت روی آن تاکید میکند. دخالت دادن تعداد هرچه بیشتری از کادرها در امر رهبری و هدایت حزب و تصمیم گیری های اساسی را باز منصور حکمت اولین بار در سال ۶۱ طرح میکند و آنرا شرط اساسی تداوم کار رهبری، ثبات و استواری و تداوم حیات سیاسی میداند. آموزش و تربیت نسلی از کاردهائی که با دخالت در امر رهبری در سطح سراسری و مرکزی آن را تنها امکان و راه برای تثبیت سنتهای کمونیستی در حزب میداند. مسائلی ظاهرا کوچک مانند گزارشدهی، شرکت در جلسات در تئوری تحزب منصور حکمت در همین رابطه معنی پیدا میکند. اینها ابزار ایجاد یک رابطه سیاسی زنده، یک تلاش برای همفکری و هم جهت شدن، و یکی از ابزارهای رهبری حزب برای مطلع کردن، هم نقشه کردن و متحد کردن کادرهایش است. بدون اینکار نمیتوان انتظار داشت حزبی دارید که مثل یک بدن واحد کار میکند، نبض همه بخشهایش با هم میزند و تضمین کنید که هر روزبخشی از این موجود لنگ نمیزند.

*حزب و شخصیتها:

باز اولین باری که منصور حکمت روی علنی کردن شخصیتها و رهبری حزب بعنوان یکی از ابزارهای رهبری کمونیستی تاکید میکند باز سال ۶۱ است. تاکید روی اینکه مکانیزم اجتماعی رهبری کردن یک حزب سیاسی و بعد انسانی دادن به سیاست است. اینکه بالاخره یک

انقلاب یا

اساس وجود قوانین **معلوم و تضمین شده** در مورد مالکیت، سرمایه گذاری و قدرت استثمار کارگر قادر به حیات است. بورژوازی نمی تواند بر فتوا متکی باشد، نمی شود هر آخوندی در هر محله حکم بدهد این کارخانه یا آن مزرعه اسلامی است یا نه. در عربستان سعودی سر آدم را که با شمشیر می برند اما اموالش را نمی گیرند. در سرمایه داری اساسا مالکیت، ثروت و سرمایه مقدس هستند نه جان انسان. دولت های مختلف در جمهوری اسلامی، طی دو دهه گذشته، برای ادامه حیات خود ناچار بوده اند تلاش کنند تا دست سیستم فقهاتی را از دخالت در اقتصاد کوتاه کنند.

ده سال پیش منصور حکمت گفت یکی از عواملی که می تواند این کار را به سرانجام برساند ترکیب خامنه ای و سپاه پاسداران است. این خود ولی فقیه است که می تواند کودتا فتوا و فقهات را از دخالت در اقتصاد بر کنار نگاه دارند.. خاتمی یا دو خرداد قادر به انجام این کار نیستند. اگر کسی می تواند این مشکل را از جلو پای جمهوری اسلامی بردارد ترکیب خامنه ای و سپاه پاسداران است. البته انجام این کار امر ساده ای نیست. در مقابل آن مقاومت می شود. کوتاه کردن دست آخوند از دخالت در اقتصادیات اصلاً ساده نیست.

به نظر من در دوره های گذشته، چه

حزب سیاسی باید بتواند شخصیتهای سیاسی و رهبری خودش را در مقابل

افکار عمومی قرار دهد. به همین دلیل در نشریات اتحاد مبارزان کمونیست شد".

برخلاف سنت چپ سنتی آندوره افراد مقالات را با امضا شخصی خود مینوشتند و روشن بود که هر فردی در رهبری این سازمان حامل کدام نقطه نظرات است. این تز را منصور حکمت در سال ۷۹ با طرح بحث حزب و جامعه در پلنوم کمیته مرکزی حزب و بعد در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری با تاکید بر علنی بودن مبارزه سیاسی، مکانیزم اجتماعی قدرت، سنت کلاسیک فعالیت کمونیستی در تقابل سنت فعالیت در اختناق، زوایای دیگری از سنت و روش فعالیت کمونیستی و تئوری تحزب کموینستی در انتهای قرن بیست تکامل میدهد. در این کنگره با اتکا به همین تزها تصمیم گرفته میشود کمیته مرکزی حزب بعنوان رهبری حزب باید علنی شوند و مردم و جامعه بتواند آنها را بشناسد و به جامعه بگوید اینها کمونیستهای هستند که حرفی برای گفتن دارند و راهی برای تغییر جامعه دارند و تاکید میکند که جامعه احزاب را نه با اتکا به اسناد و نشریاتش بلکه با اتکا به شخصیتهایی که این سیاستها را معنی، پیاده میکنند و نماینده این سیاستهای انسانی و کمونیستی هستند. او به روشنی جایگاه شخصیتها و رهبران علنی را فرموله میکند: "*شخصیتها، رهبران، کسانی که به عنوان چهره‌های ملموس اجتماعی که قابلیت گرفتن قدرت سیاسی را دارند، اگر من کارگر در ایران به میدان بیایم، اینها با این حرفهایشان، با این قیافه‌هایشان، سر و وضعشان و با این تیپ سیاسی و اجتماعی می‌آیند سر کار. اینها آدمهای واقعی هستند و نه سازمانهای سیاسی که از پشت یک نام مخفی اعلامیه صادر میکنند. اینها حتی اسامی‌شان معلوم است و میدانی که*

پشت این اسم چه آدمی و با چه روش و منش و قیافه‌ای هست، باید بالاخره

با آدمهای واقعی در جلو صحنه ظاهر شد".

*حزب و قدرت سیاسی

یکی از آخرین حلقه هائی که منصور حکمت درآن تز تحزب خودش را روشن میکند بحث حزب و قدرت سیاسی و رابطه حزب کمونیستی و مسئله قدرت است. نطفه بحث حزب و قدرت سیاسی را منصور حکمت در سال ۶۱ در سند "تشکیل حزب کمونیست ایران در گرو چیست" طرح میکند. همانجا در دل نقد جریانات اکونومیستی طرح میکند و بر این نکته تاکید میکند "که هیچ حزب کمونیستی که از نفوذ توده‌ای گسترده برخوردارباشد، نمیتواند برای مدت طولانی در اپوزیسیون بماند، زیرا یک حزب کمونیست قدرتمند و بانفوذ، در دل هر بحران اقتصادی و سیاسی جامعه سرمایه داری بنا به تعریف برای حل نهائی مسأله قدرت سیاسی گام بر میدارد. یا پرولتاریا و حزب او به قدرت میرسند و یا در نتیجه شکست انقلاب و حاکمیت ضد انقلاب شرایط و تناسب قوای نوینی در رابطه میان طبقات اصلی جامعه پدید میآید."

در سال ۷۸ زمانیکه بحث حزب و قدرت سیاسی را طرح میکند مقوله حزب سیاسی را طرح میکند و آنجا است که یکی از مهمترین تزهای خود در مورد حزب سیاسی در تقابل با تصور رایج از احزاب کمونیستی بعنوان اهرمهای فشار را طرح میکند.

این تز که اگر یک سازمان هزار بار هم افکار کمونیست را اشاعه بدهد، هزار بار مارکسیست باشد تا زمانیکه برای کسب قدرت خیز برنداشته و خودش را آماده پا گذاشتن در قلمرو سیاست در ابعاد اجتماعی آن نکرده یک حزب سیاسی نیست. در عین حال به مولفه های اساسی دیگری که سالها پیش در مورد حزب کمونیستی طرح

کرده بود اینبار در پرتو رابطه حزب و قدرت سیاسی طرح میکند. بیرون قلمرو سیاست سراسری و مکانیزمهای اجتماعی قدرت یکی از این بحثها است او این سوال را در تعیین صاحبان قدرت در جامعه مقابل کمونیستهای که کسب قدرت را در دستور خود دارند، قرار میدهد تصمیم آگاهانه خود و چه بدلیل سوال اینکه مکانیسم های اجتماعی کسب قدرت، مکانیسم های قوی شدن و در قلمرو سیاسی پیروز شدن، در جامعه معاصر چیست و از این بحث است که به سنت کلاسیک کمونیستی در مبارزه و تقابل آن با سنت به میراث رسیده از اختناق میرسد. باز به دست بردن به مکانیسمهای اجتماعی قدرت مانند انقلاب و قیام میپردازد، به علنی بودن مبارزه سیاسی، علنی بودن مبارزه برای کسب قدرت سیاسی،به نقش فرد در مبارزه، به رابطه محلی و اجتماعی حزب با طبقه اشاره میکند، به اینکه یک حزب کمونیستی علاوه بر رابطه محلی محکم با طبقه کارگر باید در سطح اجتماعی چنان حضوری داشته باشد که کمونیسم را برای طبقه کارگر در کنار آلتزناتیوهای دیگر به آلتزناتیوی قابل انتخاب تبدیل کند و این بدون ایفای نقش جدی در دنیای سیاست و جدالهای اصلی در جامعه نمیتوان تامین کرد. اینکه کمونیسم منزوی به بهانه "تحکیم رابطه محلی با طبقه" و مشغول به مغضلات "صرفا کارگری" هیچ وقت شانس تبدیل به یک کمونیسم اجتماعی، منشا اثر و دخالتگر در ابعاد اجتماعی و یک حزب کمونیستی اجتماعی آماده کسب قدرت نخواهد بود.

"به نظر من رابطه یک سازمان با قدرت سیاسی شاخص حزبی بودن و نبودن کاراکتر آن سازمان است. حزب صرفا یک سازمان و گروه سیاسی و فکری نیست که از نظر کمی به حد نصابی از رشد رسیده باشد. حزب سازمانی است که پا به جدال قدرت گذاشته است. پا به قلمرو سیاست در یک مقیاس اجتماعی

19

گذاشته است. سازمان و نهادهی که و قدرت سیاسی طرح میکند. بیرون قلمرو سیاست سراسری و مکانیزمهای اجتماعی قدرت یکی از بیرون جدال واقعی بر سر قدرت و این بحثها است او این سوال را در تعیین صاحبان قدرت در جامعه مقابل کمونیستهای که کسب قدرت را در دستور خود دارند، قرار میدهد تصمیم آگاهانه خود و چه بدلیل سوال اینکه مکانیسم های اجتماعی کسب قدرت، مکانیسم های قوی شدن و در قلمرو سیاسی پیروز شدن، در جامعه معاصر چیست و از این بحث است که به سنت کلاسیک کمونیستی در مبارزه و تقابل آن با سنت به دست بردن به مکانیسمهای اجتماعی قدرت مانند انقلاب و قیام میپردازد، به علنی بودن مبارزه سیاسی، علنی بودن مبارزه برای کسب قدرت سیاسی،به نقش فرد در مبارزه، به رابطه محلی و اجتماعی حزب با طبقه اشاره میکند، به اینکه یک حزب کمونیستی علاوه بر رابطه محلی محکم با طبقه کارگر باید در سطح اجتماعی چنان حضوری داشته باشد که کمونیسم را برای طبقه کارگر در کنار آلتزناتیوهای دیگر به آلتزناتیوی قابل انتخاب تبدیل کند و این بدون ایفای نقش جدی در دنیای سیاست و جدالهای اصلی در جامعه نمیتوان تامین کرد. اینکه کمونیسم منزوی به بهانه "تحکیم رابطه محلی با طبقه" و مشغول به مغضلات "صرفا کارگری" هیچ وقت شانس تبدیل به یک کمونیسم اجتماعی، منشا اثر و دخالتگر در ابعاد اجتماعی و یک حزب کمونیستی اجتماعی آماده کسب قدرت نخواهد بود.

تئوری تحزب منصور حکمت همانطور که در ابتدای بحث گفتم بحثی است در مورد شکل دادن به یک کمونیسم دخالتگر، مارکسی و کارگری. تحزب کمونیستی برای منصور حکمت قد علم کردن کمونیسم کارگری به عنوان یک حزب سیاسی مدعی قدرت است. حزب سیاسی آن حزبی است که منصور حکمت مختصات و مولفه های اصلی اش را از سال ۶۱ در پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران تا سال ۷۸ در بحث حزب و قدرت سیاسی طرح میکند.

حزب سیاسی کمونیستی حزبی است مارکسیست، اجتماعی، حزبی با رهبری مارکسیست و پیشتاز، حزبی که ستون فقرات قوی مارکسیستی، با چهره و شخصیت اجتماعی، حزبی با بالاترین درجه از دیسیپلین و انضباط و بالاخره حزبی که در جدال بر سر قدرت دخیل است و قابلیتهای خودش را در این جدال به طبقه کارگر و جامعه نشان میدهد. این آن حزبی است که منصور حکمت از سال ۶۱ تا آخرین روزهای زندگیش برای آن تلاش کرد. جدالهایی که منصور حکمت در همه این سالها برای تشکیل و دفاع از حزب و مقابله جدی با هر دیدگاه، جریان و تحرکی که حزب را بعنوان تنها ابزار طبقه کارگر برای کسب قدرت داشت را فقط در پرتو جایگاه تحزب و حزب سیاسی بعنوان تنها ابزار طبقه کارگر برای رهائی کامل از سیستم سرمایه داری و برای انقلاب سوسیالیستی میتوان درك کرد.

خصوصی سازی همه جانبه تر و حذف هر نوع سوبسید و بارانه تحت عنوان "اقتصاد صدقه ای" بودند. همه خواهان سودآور کردن سرمایه، امن کردن سرمایه، کشیدن طناب از گرده طبقه کارگر و بخش وسیع زحمتکشان شهری و روستائی و بالا بردن نرخ سود هستند. روشن است که هر دو طرف سعی کردند منفعت شان را به عنوان حقیقت به بخش اعظم جامعه به قبولانند. یکی به اختناق فرهنگی و تحقیر شدن ایرانی در چشم غرب بند کرده و دیگری به دزدی و فقر. احمدی نژاد با شعارهای پوپولیستی علیه فقر و "آهای دزد" تلاش میکند تا مانند هر فاشیست دیگری توجه بخش زحمتکش جامعه را بخود جلب کند، و موسوی با برجسته کردن اختناق فرهنگی تلاش دارد که کل بورژوازی پرو غرب و توده وسیع خرده بورژوازی را نمایندگی کند. طبیعی است مثل هر جای دیگر دنیا جامعه را در غیاب آلتزناتیو طبقه کارگر و در غیاب یک کمونیسم پرولتری، بین این دو اردو تقسیم میشود.

خلاصه اینکه رویدادهای اخیر اتفاقات در یک روز آفتابی که مردم در آن تصمیم گرفته اند، "امروز میروم اعتراض میکنم" نیست. ادامه یک تاریخ است. این فاز دوم مجموعه کشمکش هائی است که در فاز اول متبلور شد. - ادامه دارد

جمهوری اسلامی باید شدت کار، شدت استثمار و بار آوری کار را آنقدر بالا ببرد که سود سرمایه ایران را برای سرمای های خارجی جذاب نماید.

این پروسه ای است که جمهوری اسلامی از دوره خاتمی شروع کرد، زدن سوبسید ها، بستن کارخانه هائی که غیر سود ده هستند و خصوصی کردن بخش اعظم صنایع. کارخانه های با تکنولوژی عقب مانده بسته می شوند و اوراق می شوند. مثل همه جای دیگر همه سرمایه داری که به بحران می خورد سرمایه اضافه را "می سوزاند". یکی از عوارض بحران سرمایه داری وجود "سرمایه اضافی" است.سرمایه ثابت اضافی: کارخانه هائی که دیگر به درد نمیخورند، کارخانه ای که حتی می تواند داروی سرطان تولید کند اما سود نمیدهد باید بسته شود.

کشمکش های درون جمهوری اسلامی امروز بیش از هر چیز خود را به این دو مدل گره زده است. مناظرات حول انتخابات رئیس جمهوری بیش از هر چیز رودرونی بخش های مختلف بورژوازی که از قبل این یا آن مدل اقتصادی سود میبرند را منعکس میکند. درست به همین دلیل است که نه اقتصاد بلکه رابطه با غرب است که محور انتقاد موسوی به احمدی نژاد است. در زمینه امنیت سرمایه، در زمینه رابطه کارگر و سرمایه دار و در زمینه خصوصی سازی ها و تعطیل کارخانجات غیر سود ده هیچ تفاوتی میان کاندیداها وجود ندارد. اگر هم اختلافی بود کاندیداها خواهان

نتوانسته است که سرمایه لازم برای رشد سرمایه داری را جلب کند و این یکی از پایه های نارضایتی بخش وسیعی از بورژوازی ایران از این دولت است.

این مشکل اما با ظهور چین و روسیه در صحنه رقابت های امپریالیستی، با شکست سیاست سلطه جویانه آمریکا در عراق و با پیروزی جمهوری اسلامی در مقابل آن و بالاخره و بویژه با تجدید تقسیم دنیا میان امپریالیست ها، به ضرر آمریکا و غرب و به نفع چین و روسیه، صحنه بازار جهانی سرمایه برای جمهوری اسلامی از پایه تغییر کرده است. جمهوری اسلامی چشم انداز فائق آمدن بر این مشکل را در مقابل خود میبیند امروز دو مدل اقتصادی توسعه اقتصاد سرمایه داری در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته است. یک مدل کمابیش غیر متمرکز متکی به غرب (بعنوان بخشی از تقسیم جهان) مانند مثلا ترکیه، و مدل دیگر مدل متمرکز تر حول سپاه پاسداران و ارتش به عنوان نهاد های مالی.

سوم - تضمین فوق سود برای سرمایه داری با اتکا به نیروی کار ارزان طبقه کارگری خاموش و ناتوان از مقاومت موثر. جمهوری اسلامی باید بتواند سود سرمایه را مطابق استاندارد جهانی سرمایه برای یک کشور حوزه صدور سرمایه تضمین کند. این یعنی تعرض هرچه وسیعتر به معیشت کارگران و زحمتکشان و بستن کارخانه های غیر سود ده.

اوضاع سیاسی ایران، کمونیسم، طبقه کارگر و دخالتگری کمونیستی

مظفر محمدی



اوضاع سیاسی

بورژوازی حاکم در ایران با شرایط و بحران هایی روبرو است که بورژوازی در شرایط متعارف با آن روبرو نیست. حتی کشورهایی که به لحاظ قوانین و سلطه ارتجاع مذهبی مشابه ایران هستند، با مبارزه و مقاومت و نفرت توده ای که علیه استبداد و تبعیض و بی حقوقی جمهوری اسلامی وجود دارد، مواجه نیستند. چیزی که بورژوازی حاکم در ایران از ابتدای حاکمیتش با آن روبرو بوده است.

چنین ابعاد فراگیر اجتماعی نفرت توده ای و نارضایتی و اعتراض را هم اکنون در کم تر کشوری در جهان میتوان مشاهده کرد. این پتانسیل مبارزاتی نشان از این دارد که توده های کارگر و زحمتکش و روشنفکر و توده زنان و جوانان جامعه توقعاتی دارند، تصویر و توقعی از زندگی، رفاهیات، آزادی، شادی و خوشبختی دارند که جمهوری اسلامی با آن بیگانه است. بورژوازی و دولت هایش در ایران، هیچ کدام از این توقعات انسانی و آزادیخواهانه و مدرن و همسو با پیشرفتهای انسان

متمدن قرن بیست و یکم را نمایندگی نکرده و نمی کنند. این نظام و این رژیم با خواست و آرزوها و توقعات طبقه کارگر و اکثریت عظیم زنان و جوانان و آزادیخواهان در ایران کاملاً متناقض است.

علیرغم تلاش اصلاح طلبان و لیبرال های درون و بیرون جمهوری اسلامی، حل این تناقض با دستکاری های در این و آن گوشه نظام و جایگزینی جناحی با جناح دیگر و اصلاحاتی در نظام و سیستم حاصل نمی شود. این نظام باید از بیخ و بن تغییر کند. نیاز به تغییر را حتی بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی مایوس از اصلاحات پنهان نمی کنند. حتی نیاز به این تغییر و فشار از پایین بخشی از بورژوازی و جناحی از جمهوری اسلامی را ممکن است به جنگی ناخواسته بکشاند که اساساً برای آن به میدان نیامده است. چنین سبز را ممکن است هم فشار از پایین و هم مقاومت از بالا به این جنگ بکشاند و به اصطلاح به انقلاب مخملی سوق دهد و یا جناح مقابل برای بقای خود و ریشه کن کردن غائله اصلاحات، جنگ نهایی را علیه آن سازمان بدهد. در هر حال همه این ها حکایت از نیاز جامعه به تغییر وضع موجود دارد. انتظار اینکه یا سناریوی سیاه اتفاق میافتد و یا جمهوری اسلامی این بحران ها را که تا مغز استخوان دستگاه های حکومتی اش رسوخ کرده، از سر گذرانده و چند دهه دیگر نظام خود را سر پا نگه و می دارد، ارزیابی هایی از سر یاس و توجیه ناتوانی در امر دخالتگری کمونیستی است. جمهوری اسلامی در

کلیت خود نمی تواند در وضعیت کنونی باقی بماند و دوام بیاورد. تعیین تکلیف این وضعیت روندی پیچیده دارد.

اینکه نظام سرمایه داری و بورژوازی حاکم در ایران چگونه از این بحران ها و از این وضع در می آید امر کمونیسم و طبقه کارگر نیست.

کمونیست ها مشاورین بورژوازی برای نشان دادن راه حل بحرانهایش نیستند. جمهوری اسلامی را اگر از تعرض طبقه کارگر و فشار جنیش های آزادیخواهانه مصون بماند، حتماً راهی برای خود پیدا خواهد کرد و با تخفیف بحران هایش و با شل و سفت کردن استبداد سیاسی و عوامفریبی و سرکوب هایش به حیات خود ادامه خواهد داد. مساله برای کمونیسم و طبقه کارگر و توده های زن و جوان تحت تبعیض و ستم اما از سر دیگر عمل کردن از طرفی و دخالتگری کمونیستی و کارگری در همه تحولات سیاسی و اجتماعی از طرف دیگر است. در قطبی کردن این تحولات و در شفافیت بخشیدن به تناقضات و رابطه طبقه کارگر و مردم با بورژوازی و دولت و استبداد سیاسی آن است.

این کار زمانی ممکن است که کمونیسم و طبقه کارگر در اشکال تحزب سیاسی و اتحاد کارگری چفت شوند و مبارزه طبقاتی، معیار سنجش هر گونه تحول سیاسی در جامعه گردد. بدون این تحول در رابطه با کمونیسم و طبقه کارگر هر تلاش و تحرك و مبارزه ولو توده ای و حتی با هر اندازه دستاورد موقتی، در نهایت به جیب بورژوازی می رود و طبقه کارگر و توده های زحمتکش به سیاهی لشکر بخشی از بورژوازی علیه بخش دیگر در جدال جناحی و رقابتهایشان بر سر تصاحب سود و ثروت بیشتر و تداوم فلاکت مرگبار تر طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه تبدیل میشود.

رابطه دولت با طبقه کارگر و مردم زحمتکش و جوانان و زنان در ایران از هر دوطرف به شدت خصمانه و مملو از نفرت است. در این میان، سازش، تسلیم، استیصال، انتظار و توهم به بخشی از بورژوازی و رژیم وجود دارد، اما نشانی از آشتی در آن نیست. این شرایط و وضعیت ازلی و ابدی نیست. متعارف شدن جمهوری اسلامی، سازمان دادن کار ارزان در خدمت سود دهی و رونق سرمایه، راضی کردن طبقه کارگر به سهمی ناچیز از دسترنج خود، شل کردن بندهای استبداد و یا کوتاه کردن دست مذهب از دخالت در زندگی مردم، وجه دیگر کمونیسم، دخالتگری آن است. نزدیک به یک سده است که کمونیست ها مبارزات اجتماعی اقشار زحمتکش و اعتراضات آزادیخواهانه و دفاع از حقوق انسانی را به بورژوازی واگذار کرده و در این پهنه حکومتی در جمهوری اسلامی است. و

وسیع اجتماعی غایب بوده اند. کارگران به معنای واقعی خود تشکیل نمی دهند. کمونیسم راه نجات طبقه کارگر و کل

بشریت است. رهایی طبقه کارگر از استثمار و برقراری سوسیالیسم، به معنی رهایی زن از تبعیض جنسی، یعنی اعاده حقوق انسان، حقوق کودک و آغاز شکوفایی انسان برابر و آزاد است. کمونیسم دخالتگر و طبقه کارگر را با سازماندهی حزب در میان آگاه و ناجی خود و جامعه به همه آنچه که در جامعه می گذرد کار دارد.

این دخالتگری کمونیستی از اومانیسم و انساندوستی تا آزادیهای فردی و اجتماعی و مدنی، آزادی بی قید و شرط سیاسی، رهایی از قید و بندهای مذهبی و قومی و نژادی، حفظ حرمت انسان ها، حق کودک و ... تا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و حزیش را در بر می گیرد.

با نگاهی گذرا به سه دهه روند کمونیسم در ایران می توان به واقعیتی پی برد که برای کمونیست ها و طبقه کارگر تجربه ای آموزنده است. تشکیل حزب کمونیست ایران نقطه عطفی در تاریخ جنبش کمونیستی در ایران بود. این تجربه طبقاتی خود یعنی درون طبقه کارگر بازگردد و با آن چفت شود. طبقات و جریانات چریکی، حزب توده و غیر طبقاتی و جایگاه اجتماعی که در آن مارکسیستی بودن این جریانات هم در بعد اجتماعی و عملکرد خود این جریانات و هم با عروج مجدد کمونیسم و مارکسیسم آشکار شد. و این جریانات و شعبات کمونیسم بورژوازی و خرده بورژوازی به حاشیه جامعه رانده شدند.

در ادامه این روند تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران، کمونیسم را به مکان واقعی اجتماعی و دخالتگر ارتقا داد. در کل این دوران کمونیسم کارگری قطب چپ ایران را تشکیل داده و چپ در ایران با این نوع کمونیسم تداعی شده است. اما تاکنون این جریان در ایجاد اجتماعی و در درون طبقه کارگر به حزب کارگران تبدیل نشده و در سطح جنبشی با هژمونی معین در مقاطعی باقی مانده است. این هژمونی جنبشی با انشقاقات درون خود و بویژه در تحولات اخیر قیچی شده و بخشی از این کمونیسم متشکل در حزب کمونیست کارگری ایران عقیدگردی را انجام داده و از مارکسیسم روی برگردانده است. این بخش بهنگام عروج جنبش سبز به دنباله رو این جنبش و تحركات توده ای با پرچم بورژوازی تبدیل و از هرگونه عنصر طبقاتی تهی شد. این درعین حال زنگ خطری برای کمونیسم و طبقه کارگر است.

دلیل ناکامی کمونیسم در ایران، علیرغم عروج تاریخی آن را در یک کلام میتوان اینطور دید که کمونیسم در این دوره نه از مکان واقعی و اجتماعی خود که درون طبقه کارگر است، بلکه از جنبش های اجتماعی دیگر سر بر آورده و در سطح کمونیسم روشنفکران ناراضی طبقه سیاسی کمونیستی اش اگر با پرچم و سیاست و رهبری کمونیسم و طبقه کارگر است.

بنابر این صف مستقل کارگری اساس هر سیاست و تاکتیک پرولتاریا در مبارزه طبقاتی است و جنبش های تمام خلقی و همگانی با این معیار سنجیده می شوند که به منافع کدام طبقه خدمت میکنند، بورژوازی یا پرولتاریا. طبقه کارگر باید آگاه باشد که مبارزات همگانی و عموم خلقی از نقطه نظر طبقه کارگر آگاه و حزب سیاسی کمونیستی اش اگر با پرچم و سیاست و رهبری کمونیسم و طبقه کارگر است.

در این مبارزه طبقاتی است و جنبش های تمام خلقی و همگانی با این معیار سنجیده می شوند که به منافع کدام طبقه خدمت میکنند، بورژوازی یا پرولتاریا. طبقه کارگر باید آگاه باشد که مبارزات همگانی و عموم خلقی از نقطه نظر طبقه کارگر آگاه و حزب سیاسی کمونیستی اش اگر با پرچم و سیاست و رهبری کمونیسم و طبقه کارگر است.

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!



سالها پس از شکست انقلاب اکتبر و دور شدن کمونیسم از پایگاه طبقاتی و اجتماعی خود و بعد از سالها سلطه چپ سنتی که منجر به دوری جنبشهای حق طلبانه زنان از کمونیسم و تخریب مستمر رابطه ارگانیک بین کمونیسم دخالتگر و جنبش رهایی زنان گردید، منصور حکمت پرچم کمونیسم کارگری دخالتگر خود را برافراشت.

طی دهه های متوالی پس ازشکست انقلاب اکتبر که دستاوردهای فوق العاده ای برای تحقق حقوق زنان و برابری زن و مرد داشت، فمینیسم نه تنها در عرصه تئوری و عمل بر جنبش زنان هژمونی یافته بود، بلکه جریاناتی که خود را کمونیست می دانستند هم برای اینکه مدافع حقوق زنان بحساب بیایند، فمینیسم را به خود اضافه می کردند. گویی کمونیستها خود نه تئوری، نه نظر و نه پراتیکی و نه آلترناتیوی در زمینه مسائل زنان دارند و باید در این عرصه فمینیسم را به خود بیافزایند تا مدافع حقوق زن بحساب بیایند. این واقعه نه فقط در عرصه جنبش بین المللی کمونیستی بلکه در عرصه جنبشهای زنان در سطح دنیا پدیدار شد. انواع جریانات سوسیال فمینیست و مارکسیست فمینیست ظهور کرده و اغلب آنها بعد از مدت کوتاهی به بستر اصلی فمینیسم یعنی لیبرالیسم و جریانات سانتر بورژوا پیوستند.

کمونیسم کارگری منصور حکمت در چند عرصه مهم به این فمینیسم و چپی که میدان را به آن باخته بود تعرض سیاسی نظری و پراتیکی کرد:

۱- مدعی کردن کمونیسم در زمینه حقوق زنان یعنی دفاع از رابطه تاریخی و ماهوی ای که کمونیسم بین المللی و دستاوردهای انقلاب اکتبر و حتی جریانات وابسته به شوروی پس از انقلاب اکتبر با تامین خواستهای زنان و امر رهایی زن داشت.

۲- تعرض به ناسیونالیسم و بومی گری فمینیسم

۳- تعرض به محدود کردن زنان و خواسته‌هایشان در چهارچوب فمینیسم و این حقیقت که فمینیسم خود بخشی از جناح چپ طبقه حاکمه شده است. منصور حکمت در مصاحبه ای بطرز موجزی نقد کمونیسم دخالتگر خود را بیان می کند:

"جنبش رهایی زن دین بزرگی به جنبش کمونیستی دارد. جنبش کمونیستی جنبشی بین‌المللی برای برابری انسانهاست و برابری زن و مرد بخش اعظم پلتافرم جنبش کمونیستی است. در نتیجه ایده‌هایی که در مارکسیسم در جهت برابری زن و

منصور حکمت: از نقد ستم بر زن تا انقلاب زنانه در ایران

سخنرانی اعظم کم گویان

در هفته بزرگداشت منصور حکمت ژوئن ۲۰۰۹

مرد هست، ایده‌هایی عمیق، نسبتاً جامع و رادیکالی هست. جنبش فمینیستی به نظر من حتی خراشی هم به سطح مسأله زن نمیدهد. همین کسانی که معتقدند مسأله زن را درک میکنند، خیلی از این فمینیست‌ها در کشورهای مختلف الان جذب جناح چپ طبقه حاکم شده‌اند که حتی امتیازات جزئی را هم از زنان دریغ میکند. در نتیجه من اصلاً بحث نقد فمینیستها به مارکسیستها، مبنی بر این که چون برای مثال در بین مارکسیستها مرد زیاد هست و یا اینکه بخش مرد در جنبش کمونیستی مسأله زن را درک نمیکند، جدی نمیگیرم. واضح است که هیچکس تجربه شخصی دیگری را درک نمیکند. در تحلیل نهایی هر کس زندگی خودش را نزدیکتر از هر کس دیگر تجربه کرده. ولی نمیدانم مثلاً مارگارت تاچر، نخست وزیر سابق انگلیس که فوق‌العاده مرتجع و دست راستی بود، یا این نماینده‌های زن مجلس اسلامی، چه چیزی را دست اول تجربه میکنند که، برای مثال، کمونیستهایی که ۲۰-۳۰ سال عمرشان را برای برابری آدمها مبارزه کرده‌اند، تجربه نکرده‌اند و نمیتوانند درک کنند. به نظر من اینها پوچ است. اینها دگانداری است. دکان سیاسی زیاد است به این معنی که کسی میگوید که "من اهل فلان ملت هستم و بنابراین من غم و درد این ملت را حس میکنم..." هیچ دلیلی ندارد! غم و درد آدمها را همه حس میکنند. هر کسی که خط فکری و سیاسیش علیه تبعیض و علیه نابرابری باشد میتواند خودش را جای بخش تحت تبعیض جامعه بگذارد و به مسائلش فکر کند.
تاریخاً موضع جنبش کمونیستی در قبال مسأله زن رادیکالترین و جامعترین بوده است. "حتی آنجا هم، حتی آنجا هم به نظر من فمینیست‌ها حق ندارند. برای اینکه کشورهایی مثل شوروی - با همه انتقادهایی که ما داشتیم، یک کشور سرمایه‌داری دولتی بود، ما این را از ابتدا گفتیم - ولی حتی سرمایه‌داری دولتی در شوروی در نظر بگیرید... این نظام را باید با هند مقایسه بکنید. اگر شوروی نظام سرمایه‌داری دولتی مدعی سوسیالیسم نبود، چیزی بود، کشوری بود مثل هند. حالا حقوق زنان را در هند با حقوق زنان در شوروی مقایسه کنید. شما نمیتوانید حقوق زنان در سوئد را با حقوق زنان در شوروی مقایسه کنید که از نظر تکنیکی و اقتصادی در سطح دیگری بسر میرد... که حتی در آن حالت هم، خیلی از قوانینی که در شوروی بود هنوز در سوئد نبود. در نتیجه به نظر من حتی ایرادی که فینیستها به چپهای رویزیونیست و چپهای غیرکمونیست میگیرند هم بحق نیست. پرچم فینیستها در دست کسانی است مثل هیلاری کلینتون در آمریکا، یا جنبش جناح چپ طبقه حاکمه در کشورهای مثل انگلستان، کنار حزب لیبر جدید هستند... اینها فینیستها

رفت به سراغ حقوق فرهنگی و سیاسی، و برابری را جستجو کرد. این اصلاً و ابداً به این معنا نیست. همه اینها باید موازی با هم پیش برود و فوراً باید پیش برود. این نقد طبقاتی از رابطه ارگانیک بین کمونیسم و رهایی زن و نگرش طبقاتی ناظر بر آن، به ما توانایی تشخیص و تحلیل روندها را می بخشد از جمله اینکه به موازات روند بی حقوقی و بی تامینی بیشتر زنان کارگر و زحمتکش، فاصله بین زنان و مردان طبقات بالا کمتر شده است.

تعداد مدیران و سیاستمداران زن و روسای کمپانیها و موسسات افزایش یافته است. دستیابی به قدرت و ثروت برای زنان طبقات دارا و بالا، راحت تر شده است. به این معنی، این قشر از زنان به مردان طبقه خود نزدیک تر شده اند و آن سقف شیشه ای معروف را شکسته اند. اما در عوض فاصله بین زنان طبقات بالا با زنان کارگر و زحمتکش بیشتر و بیشتر شده است. این نگرش کمونیستی به ما نشان می دهد که برابری زنان و رهایی آنان از طریق برابر کردن موقعیت زنان با موقعیت نابرابر و نا آزاد مردان تامین نمی شود. تا زمانی که اکثریت جامعه برای زنده ماندن باید نیروی کارش را بفروشد نمی توان آزادی بمعنی تصدی مقامات بالای سیاسی توسط معدودی از زنان را بعنوان برابری زنان قلمداد کرد . گر برابری بدست آوردن سهمی از سود ناشی از بهره کشی اقتصادی است این برابری با رهایی زنان خوانایی ندارد. رهایی در یک دنیای نازاد فقط جوازی برای بهره کشی و استثمار است.

در مقابل، جنبش فینیستی و رگه‌های مختلف آن، گرایش رفرمیستی درون جنبش زنان است که بدنبال تحقق برابری زنان، رفع بیحقوقی از آنان و یا رهایی زنان در چهارچوب نظام سرمایه‌داری است. بعنوان یک تئوری فلسفی، سیاسی و اجتماعی فمینیسم مجموعه‌ای از اندیشه‌های متنوع، پراکنده و فاقد یک سیستم تحلیلی و چهارچوب تاریخی است. خصلت مشخصه فمینیسم بعنوان یک جنبش بیان بی عدالتی از سوی زنانی است که نابرابری خود با مردان را با علل حقوقی، بیولوژیک و عمدتاً با برتری‌طلبی مردان توضیح می دهند و راه رفع ستمکشی از زن را در چهارچوب همین نظام موجود و بدون دست زدن به اساسی‌ترین ارکان آن دنبال می‌کنند.

وجه دیگری از کمونیسم دخالتگر منصور حکمت در زمینه حقوق زن، نقد چپ سنتی ناسیونالیست، و ملی – اسلامی ها و نقد عمیق شرق زدگی و مردسالاری بخصوص در میان جریانات چپ و نقد اسلام و مذهب زدگی است.

"در اپوزیسیون ایران آنقدر که ما فعالیت میکنیم، هنوز بخش کوچکی از آنچه که فکر میکنیم باید فعالیت کرد هم نیست. ما هنوز به استانداردهای خودمان، به انتظارات خودمان از درجه فعالیت روی مسأله زن نزدیک نشده‌ایم خود ما هم باید راهی را طی کنیم. این راه را باید در عمل طی کنیم. باید به سمت این برویم که واقعا آن قدرت سیاسی را پیدا کنیم که این برنامه پیاده کنیم و نشان بدهیم که به آن وفادار میمانیم. چون اعلام یک برنامه در اپوزیسیون یک بحث است و عملاً پیاده کردنش بحثی دیگر. وقتی ما پیاده کردن عملی این برنامه را شروع کنیم، اسلامی‌ها تحریک خواهند کرد، میلیون تحریک خواهند ای نداشت.

کرد، مردسالارها تحریک خواهند کرد... و آن موقع است که محک واقعی حزب کمونیست کارگری مطرح میشود، که آیا این مقاومتها را در هم میکود و حق زن را میدهد؟ قانون برقرار میکند و در پراتیک اصلی جامعه آن را جاری میکند، یا اینکه به فشار تمکین میکند؟ این سؤال هنوز در مقابل همه هست.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخاً محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتهایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم. همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیابورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

اگر عکس این بود، اگر فرض کنید همین جنبش ملی-اسلامی که ما را به زیاده طلبی متهم میکنند، هیچ مشکلی ندارند جز اینکه کلاً خواهان استقلال از آمریکا برای مثال در فلان کشور بشوند. وقتی صحبت بر سر حقوق ملی‌شان است هیچ چیزی را زیاده‌روی نمیدانند و همه چیز را میخوانند. وقتی صحبت بر سر حقوق تجاری آنهاست، مثلاً وقتی میگویند ما باید فلان صنعت خودمان را خودمان بدست بگیریم و فلان مالیات را از دوش ما بردارید، هیچ اشکالی نمیبیند که بگویم "من این را میخوام و باید اجرا بشود". وقتی نوبت مسئله زن میرسد، همه میگویند، آقا زود است، حالا فعلاً نه، با فرهنگمان جور نیست و غیره و غیره. ما با این استدلال هیچ سازشی نداریم. ما این خط را قبول نداریم..."(منصور حکمت) .

خصلت سلبی کمونیسم کارگری منصور حکمت در زمینه حقوق و رهایی زنان که بطور مثال در لغو کلیه قوانین زن ستیز و در رویکردی که می‌خواهد فرهنگ جامعه را در همه زمینه ها در خانواده و در جامعه متحول کند و به جان همه چیر کهنه و بازدارنده بیافتد در زمینه های زیر متجلی شده:

۱- در مطالبات ماگزیمالیستی، رادیکال و بی سابقه ای که برای تامین حقوق زنان مطرح و برای آن مبارزه می کند

۲- در هدایت نیروهای کمونیسم کارگری در زمینه حقوق و خواستهای زنان، در ایران و خارج از ایران بر علیه جمهوری اسلامی و ارتجاع مردسالار و ضد زن ۳- در موقعیت بسیار مساعدتر زنانی که به کمونیسم کارگری تحزب یافته می پیوستند. تا قبل از آن حضور و قدرتمند شدن زنان در سطوح مختلف کادری و رهبری جریانات چپ و احزاب کمونیستی و راست چنین سابقه ای نداشت.

در نقل قول زیر نگرش کمونستی کارگری و حصلت سلبی و انقلابی آن را روشنی در می یابید:

"ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیابید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوپاش را بگیرند. ما قوانینی را میگذرانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم."

"سیاست ما این است: از همان روز اولی که در آن مملکت دستانمان به جایی بند شود، اعلام میکنیم که زن و مرد برابرنند، همه قوانین تبعیض‌آمیز فعلی را لغو اعلام میکنیم، اعلام میکنیم که حقوق مدنی زن و مرد یکی است، اعلام میکنیم حقوق سیاسی زن

و مرد یکی است، اعلام میکنیم حقوق فرهنگی زن و مرد یکی است، اعلام میکنیم اختیارشان بر خودشان، بر خانوادهشان، بر محیط زندگیشان، بر محیط کارشان عین همدیگر است و اعلام میکنیم در عرصه شغلی و کاری و غیره زن و مرد حقوق کاملاً برابری دارند. این را اعلام میکنیم و از آنجا که بشکل قانون درمیآید، و فوراً این کار را میکنیم و نه در یک روند تدریجی که حالا قوانین را یکی پس از دیگری چکش‌کاری کنیم. بعنوان یک بیانیه پیروزی انقلاب ما این را اعلام میکنیم و از فردای آن روز اینها قانون است. وقتی این قانون است باید اجرا بشود. حالا این که در جریان اجرایش کار چقدر طول میکشد مسئله دیگری است، چند مدیر کارخانه مقاومت میکنند، یا چند مدیر و معلم مدرسه مقاومت میکنند، فائق آمدن به این مقاومتها، روشنگری درباره آنها، بدست آوردن منابع و امکانات کافی برای ایجاد عملی این برابری، بودجه بدست آوردن برای کارها و غیره، اینها ممکن است طول بکشد. اما بعنوان قانون فوراً اعلام میکنیم و اگر از فردای آن روز معلوم شود که در جایی زنی در موقعیت نابرابر با مرد هست، مسبب آن قضیه کاری خلاف قانون و خلاف حق مدنی کس دیگری انجام داده و با قانون روبرو میشود. در نتیجه از نظر ما این زیاده طلبی نیست، عین حقیقت است."

با کمونیسم منصور حکمت شعارهای "رهایی زن رهایی جامعه است" و "مساله زنان مساله طبقه کارگر است" درخشش و اقبال مجددی یافتند. این شعارها همیشه خصلت نمای کمونیستها در جنبشهای حق طلبانه زنان بوده اند. این وجه از بحث را با نقل قولی از یک سخنرانی منصور حکمت ادامه می دهم:

"بحث"کارگر آزاد نمیشود مگر اینکه همه را با خودش آزاد کند" به آن موقعیت عینی که طبقه کارگر برای رهایی خودش به آن احتیاج دارد اشاره میکند. اگر به جنبش فمینیستی نگاه کنید، که برای مثال برای رهایی زن یا برای گرفتن حقوق زن مبارزه میکند، این مجبور نیست مناسبات ملکی را از بین ببرد، میتواند در مناسبات فعلی خواهان حذف تفاوت زن و مرد باشد. بگوید لطفاً جامعه سرمایه‌داری به یک چشم به جنسیت‌های مختلف نگاه کند. حالا ممکن است از نظر عملی چنین کاری دشوار باشد ولی از نظر تئوریکی غیر ممکن نیست که بشود فرض کنیم یک جامعه سرمایه‌داری به جنسیت آدمها کاری ندارد. هر که کارگر است کارگر است، هر که هم کارفرما است کارفرما است. همانطور که میبینیم این مرزها بتدریج دارد سست میشود. زنان بیشتر میروند در بازار کار و در مدیریت هم دارند بیشتر نقش پیدا میکنند. در سیاست هم بیشتر نقش پیدا میکنند. از نظر تئوریکی، در آن چهارچوبی که سرمایه‌داری برابری را قبول دارد، چیزی مانع این نیست که در جامعه سرمایه‌داری زن و مرد برابر باشد. ولی عملی نیست که در جامعه سرمایه‌داری کارگر مزد بگیر با کسی که وسایل تولید را در اختیار دارد برابر باشد. بخاطر خصلت انقلابی که کارگر میکند جامعه‌ای را بوجود میآورد که آن جامعه اساس اقتصادی و اجتماعی"زیر استثمار و ستم در اشکال دیگر" را ازبین میبرد و در نتیجه کارگر همراه خودش بقیه را آزاد میکند."

استنتاج عملی از بحث منصور حکمت در این زمینه برای ما این است که کارگران مساله زنان را مساله خود و رهایی زنان را امر خود میدانند چون فقط یک طبقه کارگر آگاه می تواند نقطه پایانی بر حجاب اجباری،

آپارتاید جنسی، خشونت به زن و قوانین زن ستیز اسلامی بگذارد. نه یک میلیون امضا بلکه ۷۰ میلیون امضا هم نمی تواند در غیاب مبارزه کارگران خودآگاه به ستمکشی زنان و متعهد به رهایی زن، کاری پیش ببرد بلکه برعکس با لاپوشانی کردن منشا واقعی ستم بر زنان و بمیدان نیلوردن نیروی آنان برای خشک کردن ریشه ستم بر زن یعنی نظام سرمایه داری، جمهوری اسلامی بعنوان حافظ و حامی این نظام، اسلام، سنتهای عقب مانده و گرایشات بازدارنده مانند ناسیونالیسم، موجب تداوم ستم بر زن می گردند. نتیجه این بحث ایجاد این خودآگاهی در میان کارگران است. یعنی کارگران باید بدانند که حمله به حقوق مسلم زنان و نه فقط زنان کارگر، حمله مستقیم به طبقه کارگر است. کارگران باید بدانند که دفاع از حقوق زنان و مبارزه برای رفع ستم از زنان، مستقیماً مبارزه ای برای تقویت صفوف کارگران است. نیروی طبقه ما در کثرت آن در جامعه است و زنان نیمی از ما را تشکیل می دهند. کوچکترین تعرضی به زنان، تعرض به طبقه ماست. این الفبای اتحاد ماست. سرنوشت رهایی زنان به بیداری و آگاهی طبقه کارگر و زنان کمونیست و پیشرو گره خورده است. کارگران آگاه و کمونیست باید بدانند که رفع ستم از کلیه زنان و نه فقط زنان کارگر و زحمتکش وظیفه ماست. مبارزه برای لغو کلیه قوانین زن ستیز، مبارزه و تلاشی بورژوایی و لیبرالی نیست بلکه مستقیماً به نفع صفوف طبقه کارگر است و این طبقه را به منادی و پرچمدار رهایی زنان تبدیل می کند.

انقلاب زنانه در ایران: این بحث، تأکیدی است بر پلاتفرم سیاسی کمونیستها که نیمه جامعه یعنی زنان می توانند با آن بیابند، اکثریت عظیمی که می توانند و باید با کمونیستها بیابند

محلات کارگري و زحمتکش نشين و حتي در ميان سربازان را سازمان دهد. گارد آزادي را به عنوان يکي از اهرم هاي قدرت کمونيسم و طبقه کارگر در ميان جوانان ميليتانت بوجود بياورد و در راس جنبش سلبی "نه" به جمهوري اسلامي و براي آزادي و برابري قرار گيرد.

این جوهر کمونیسم دخالتگر و سیاست و تاکتیک های کمونیستی و کارگري در شرایط کنونی در ایران است. عدول از آن کمونیسم کارگري را به جریانی در حاشیه تحولات سیاسی جامعه تبدیل کرده و طبقه کارگر را از دخالت در سیاست توسط حزب خود محروم مي کند.

کمونیسم را بلا واسطه به درون طبقه کارگر بردن با شرکت کمونیست ها و طبقه کارگر در جدال های سیاسی و اجتماعی امروز در ایران، يك دوقطبي نیست. يکي اصل و دیگری فرع نیست. با هم جفت اند. يکي بدون دیگری نمی شود. حزب سياسي کمونیستی که سازمان و کمیته هاي کمونیستی اش در مراکز کلیدی و صنعتي و در کارخانه و فابريك ها تا محلات کارگري مستقر شده است و با قرار گرفتن در راس جنبش سلبی "نه" به جمهوري اسلامي- که جنبشی نه الزاما پرولتري بلکه توده اي است و بخشا تا به آخر در کنار پرولتاريا براي انقلاب سوسياليستي نمی ماند- میتواند جمهوري اسلامي را سرنگون

چون کمونیستها خواستههای آنها را طرح می کنند ضد مذهب، ضد ناسیونالیسم و عقب ماندگی هستند. منصور حکمت می گوید:

"مسأله بعدی زنان هستند. نصف جامعه است و نه فقط زنان نصف جامعه هستند، بلکه از نصف دیگر جامعه هم بخش زیادشان طرفدار برابری است. در نتیجه یک پلاتفرم مهم کمونیستها که ممکن است مردم با آن بیابند مسأله زن است. چون انقلابی که میشود، میتواند خیلی زنانه باشد. اکثریت عظیم میتواند به این معنی به تو رای بدهد و با تو باشد. اکثریت عظیم همین طوری با تو هستند. چون زن هستند، با تو هستند. در نتیجه کمونیسم کارگري به نظر من سر مسأله مذهب و مسأله زن دو پشتوانه در آن جامعه دارد که هیچکدام از جنبشهای دیگر از آن برخوردار نیستند. ضد مذهبی گری‌اش و دفاع از حقوق زنان. مدرنیسم، سکولاریسم و غیره تبعات اینها است. اگر مدرنیسم حزبی در چیزی ترجمه شود، ضد اسلامی گری‌اش، ضد دینی گری‌اش، دفاعش از حقوق زنان، و خلاصی اخلاقی برای جوانان است. جنبشی است که برای مثال با فرهنگی که یک جوان ایرانی باید در آن زندگی کند، با خواست میلیونها آدمی که میخواهند بیابند در صحنه جامعه و زندگی‌شان را تجربه کنند، کاملاً خوانایی دارد."
منصور حکمت پرچم افتخارآمیز کمونیسم در رهبری امر رهایی زن را بعد از سالها سلطه چپ ناسیونالیست و سنتی و فمینیسم بر مبارزات حق طلبانه زنان برافراشت و اوراق زرینی به این کارنامه درخشان افزود.

زنده باد منصور حکمت

اوضاع سياسي ايران

- سازماندهي اعتراض و جنبش جوانان براي خلاصي فرهنگي با استفاده از تجربه و الگوي جنبش آزاديخواهي و برابري طلبي در دانشگاه ها.

- ضدیت بي اما و اگر با مذهب و اشاعه سکولاریسم در مقابل هر گونه دخالت مذهب در حیات جامعه مدرن و انسانی.

- تقویت، تحکیم و سازماندهي رادیکالیسم و مبارزات رادیکال کارگري وتوده اي موجود در کردستان به عنوان يکي از پایگاههاي قدرت کمونيسم و طبقه کارگر.

تاریخ کمونیسم، تجربه و الگوي دخالتگري کمونیستی لنین و بلشویك ها را در اوایل قرن بیستم و انقلاب اکتبر دارد. لنین و بلشویك ها با شعار نان، صلح و آزادي بخش عظیمي از توده هاي زحمتکش و دهقانان و سربازان را پشت طبقه کارگر آوردند. کمونیسم و طبقه کارگر روسیه آن زمان بدون این سیاستها و تاکتیک هاي لنین و بلشویك ها پیروزي اش حتمي نبود. در شرایط امروز ایران، زحمتکشان شهري وروستايي، زنان، جوانان و روشنفکران انقلابي، متحدین طبقه کارگر براي سرنگوني جمهوري اسلامي و اهرم هاي مبارزه کمونيسم

مرگ بر جمهوري اسلامي! زنده باد جمهوري

کمونیست را

بخوانید

و

آن را پخش کنید.



بورژوازی بزرگ ایران است. او برخلاف رهبران طبقه متوسط، غالباً صف دوست و دشمن را اشتباهی نمی‌گیرد. او نه انقلابی است، نه هرگز ادعای انقلابی‌گری و راه اندازی قیام و حرکت توده‌ای وسیع در خیابانها، را کرده است. داریوش همایون این حرکت را، "خیزش ۲۳ خرداد"، و از جنس مرداد ۳۲ و تحولات قیل و بعد از آن، میداند.

میگوید "این بزرگ‌ترین حرکت اعتراضی ملی در سی ساله گذشته است". برای آقای همایون مهم نیست که در رهبری این جنبش

موسوی نشسته باشد یا حتی خود شخص خمینی! بقول او، "مسئله ما نه اشخاص است نه انتخابات، بلکه پیشبرد پیکار مدنی است که به رهبری طبقه متوسط و پیشتازی نسل جوان ایرانیان جریان دارد". او به کسانی که در صفوف مشروطه خواهان و سلطنت طلبان نگران "انحراف از اصول" به خاطر دنباله روی از موسوی اند، اطمینان خاطر میدهد که رهبری اسلامی حاضر بر این حرکت، موقتی و تاکتیکی است. میگوید:

"غم جایگاه آینده خود را داشتن از این هم نامربوط تر است. هنوز هیچ نشده است که کسانی ترس عقب افتادن در مسابقه پس از جمهوری اسلامی را داشته باشند. اگر مردم ایران بتوانند خود را از این رژیم رها سازند میدان برای همه گشاده خواهد بود که سخن خود را بگویند و خود را عرضه کنند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. اکنون زمان این ملاحظات نیست. سراسر منظره ایران دگرگون شده است. می باید تغییر کرد و نو اندیشید.""

آقای همایون همه را دعوت میکنند که اختلافات را کنار بگذارند، اجازه بدهند که جمهوری اسلامی در یک انقلاب همگانی به رهبری طبقه متوسط و به نیروی نسل جوان معترض، "سرنگون" شود. بعد برای همه جا هست و ضرورتی برای نگرانی از موقعیت طبقه و جنبش خود نیست. آقای همایون تحقق چنین سناریویی را بهترین شرایط پیشروی جنبش مشروطه میداند، بخش اعظم اپوزیسیون خارج از حکومت، چپ خرده بورژوا، اسلامی و غیر اسلامی، هم همین را میگوید. ادعای داریوش همایون و وعده شرکت همگان در دستاوردهای "خیزش طبقه متوسط"، از سر علو طبع و گشاده دستی نیست. او همگان را فرا میخواند که سخت نگیرند، رنگ غلیظ سبز موسوی اسلامی بر این حرکت را نادیده بگیرند، و در این حرکت به رهبری طبقه متوسط و به نیروی جوانان انقلابی، با هر تمایلی شریک کنند. آقای همایون امیدش به سکوت و فرمانبرداری طبقه کارگر و محرومین جامعه است، که کماکان در رکاب یکی از سرداران ارتجاع علیه دیگری پا بزنند، تا در فرصتی که بنیه رژیم زیر فشار اعتراضات مردم و خونریزی های داخلی ضعیف شد، خود به نوعی و طی مراسمی به مشروطه شان برسند.

حاکمیت و چه خارج از حاکمیت، آن را روز رستاخیر جنبش خود خواند. موسوی حضور میلیونی مردم و حاکمیت پرچم سبز اسلامی بر آن را نشان رستاخیر انقلاب اسلامی دیگری میداند! چپ حاشیه ای دنباله رو، و در راس آن رهبری حکما، آن را عین "انقلاب مردم" میخواند! خانواده شاهزاده در تبعید در حمایت از آن تظاهرات مستقلانه صف "درباریان" را سازمان میدهد! و داریوش همایون آن را خیزشی "حماسی"، چون جنبش مصدق و مرداد 32، میداند! صفی از احزاب سیاسی مدعی نمایندگی طبقات مختلف، همگی پدرخواندگی این نوزاد "شترگاوپلنگی"، شده اند. اما هویت چندگانه و متناقض ۲۳ خرداد، از کجا نشأت میگیرد. کسی باید در این ماجرا سر کسی در حال کلاه گذاری و کلاه برداری باشد؟

واقعیت این است که تولد عجوبه "دمکراسی اسلامی" در حضور و با دخالت مردم، موجودیتی کنکرت، به سادگی قابل شناسایی و تشخیص هویت است. این "شترگاوپلنگی"، نه خصلت این واقعه تاریخی، که از ماهیت کسانی ناشی میشود که مدعی تعلق آن به جنبش شان هستند. این از ماهیت اپوزیسیون کاسبکاری ناشی میشود که هرروز مطابق محیط به شکلی ملبس میشود. کسانی که جهان را از دریچه هویت و چشمان "بوقلمون صفت" خود و طبقه شان میبیند! چپ و راست طبقه متوسطی که افق پیروزی جنبش و طبقه اش تماما کور است، یک روز دنباله رو طبقه کارگر و یک روز پیرو بورژوازی بزرگ، هرروز به رنگی درمیآید. اپوزیسیون شترگاوپلنگی که یک روز بدنبال توده ها سر از دنباله روی از هخا و الاهازدر میآورد، و روز دیگر به مقتضیات روز، کهنه مسلمانی است طرفدارمحاکمه کمدین هایی که زبان "محترم" توده ها را به سخره گرفته اند!

در میان صف مغشوش اپوزیسیون مخالف رژیم، مواضع دو جریان سیاسی که نماینده دو قطب اصلی جامعه، طبقه کارگر و بورژوازی است، چپ و راست آگاه به منافع خود، به روشنی قابل تشخیص است. یکی از این جریانات حزب مشروطه ایران به رهبری داریوش همایون است. آقای همایون از شخصیت های راستی است که کاملاً نسبت به منافع طبقاتی و سیاسی جنبش خود آگاه است، و روشن موضع گیری و اظهار نظر میکند.

عروج طبقه متوسط برشانه های محرومین

داریوش همایون تئوریسن راست پروغرب و نماینده منافع مستقم

کمونیست ها و مبارزین راه " طبقه متوسط"

ثریا شهابی

حمایت مافیای "بی بی سی"، و البته با اجازه شخص خامنه ای، در فقدان یک رهبری سیاسی پیشرو، در بازار خرید و فروش مطاع سیاسی، خریداری کرد.

رئیس جمهوردهم، سرانجام سوار بر گرده همیشه خم و چاکرمآب بخش اعظم اپوزیسیون ملی – مذهبی، روز 22 خرداد، به سرانجام رسید. و با سردرآوردن احمدی نژاد از صندوقهای رای، جوانه های "دمکراسی اسلامی" به "گل" نشست و این دور از تخاصم دستجات ارتجاع حاکم، وارد فاز دیگری شد. پایان انتخابات رئیس جمهور دهم و تولد عجوبه "دمکراسی اسلامی"، سرآغاز مرحله ای از تخاصمات خشن، و تسویه حسابهای خونین و بنیاد کن در صفوف ارتجاع اسلامی حاکم است. رویارویی و تسویه حسابهای رهبران سنتی جمهوری اسلامی، که اساسا بر محور کشمکش مثلث خامنه ای – رفسنجانی – سپاه، میچرخد، در حضور و با "مشارکت" وسیع مردم، جمهوری اسلامی را به لبه پرتگاه سقوط کشانده است.

حضور و شرکت وسیع مردم در این فاز، میتواند سرآغاز تحرک مستقلانه آنها، به رهبری طبقه کارگر، باشد. این دور از جدال داخلی حکومت میتواند به بستر قدرتمندی و عروج جنبش کمونیستی در ایران تبدیل شود. نیرویی که فقدانش تا امروز، شرکت و حضور وسیع مردم را ماتریال تحرکات اسلامی در اپوزیسیون کرده است. اگر بازیگران این مراسم درون خانوادگی اسلامی، تنها باندهای قدرت در حاکمیت و نوکران همیشه دست به سینه شان در صف اپوزیسیون ملی – مذهبی بودند، این مراسم میتواسنت همچون همه مراسم های درون خانوادگی جریان اسلامی، از طرف مردم مورد بی اعتنائی قرار گیرد. اگر صف شرکت کنندگان در مراسم جدال در صف هیئت حاکمه، تنها محدود به طیفی از خانمها و آقایان دگر اندیش توده – اکثریتی بود، کسانی که چند دهه است با ذره بین و لابلائی هرمنجالایی، بدنبال ردپای "دمکراسی" میگردند و هرروز مقلد "مرجعی" هستند، در چنین سناریویی صحنه میتواسنت برای مردم و اکثریت محروم جامعه، تماشایی باشد. اما این مراسم جنگ داخلی رژیم، میلیونها نفر از مردم معترض را که در کمین حاکمیت نشسته بودند، پشت سر این یا آن کاندید رئیس جمهوری، به میدان آورد و بدنبال خود کشاند. احمدی نژاد، میلیونها نفر از مردم را در سراسر ایران با پول و با استفاده از فقر و تهیدستی شان، خرید. میلیونها نفر دیگرشان را باند موسوی – کروبوی، با واسطه گری و دلالی طیف دگراندیشان ملی – مذهبی، در

حضور و شرکت وسیع مردم در این فاز، میتواند سرآغاز تحرک مستقلانه آنها، به رهبری طبقه کارگر، باشد. این دور از جدال داخلی حکومت میتواند به بستر قدرتمندی و عروج جنبش کمونیستی در ایران تبدیل شود. نیرویی که فقدانش تا امروز، شرکت و حضور وسیع مردم را ماتریال تحرکات اسلامی در اپوزیسیون کرده است. اگر بازیگران این مراسم درون خانوادگی اسلامی، تنها باندهای قدرت در حاکمیت و نوکران همیشه دست به سینه شان در صف اپوزیسیون ملی – مذهبی بودند، این مراسم میتواسنت همچون همه مراسم های درون خانوادگی جریان اسلامی، از طرف مردم مورد بی اعتنائی قرار گیرد. اگر صف شرکت کنندگان در مراسم جدال در صف هیئت حاکمه، تنها محدود به طیفی از خانمها و آقایان دگر اندیش توده – اکثریتی بود، کسانی که چند دهه است با ذره بین و لابلائی هرمنجالایی، بدنبال ردپای "دمکراسی" میگردند و هرروز مقلد "مرجعی" هستند، در چنین سناریویی صحنه میتواسنت برای مردم و اکثریت محروم جامعه، تماشایی باشد. اما این مراسم جنگ داخلی رژیم، میلیونها نفر از مردم معترض را که در کمین حاکمیت نشسته بودند، پشت سر این یا آن کاندید رئیس جمهوری، به میدان آورد و بدنبال خود کشاند. احمدی نژاد، میلیونها نفر از مردم را در سراسر ایران با پول و با استفاده از فقر و تهیدستی شان، خرید. میلیونها نفر دیگرشان را باند موسوی – کروبوی، با واسطه گری و دلالی طیف دگراندیشان ملی – مذهبی، در

در ماجرای ۲۳ خرداد، دو جریان، راست و چپ، دو جریانی که در هیچ شرایطی منافع طبقه شان را فدای هیچ مصلحتی نمی کنند، تبیین سراسر است و مستقیم از اوضاع را بدست دادند و هریک برای تحقق پلاتفرم سیاسی مستقل خود، به میدان آمدند. این دو جریان امروز در صحنه سیاست ایران قابل مشاهده و قابل تمیز اند. یک طرف حزب حکمتیست است که در دل این مراسم همگانی، خارج کردن مردم از زیر پرچم طبقه متوسط را فراخواند، حزبی که نماینده به قدرت رسیدن مردم، سخنگوی منافع طبقه کارگر و اکثریت محروم جامعه است. و طرف دیگر حزب مشروطه ایران. ما و راست پروغرب، به روشنی و شفافیت واقعیت اتفاقی که رویداد را اعلام کردیم، هریک از زاویه منافع جنبش و طبقه خود! هر حزب و جریان سیاسی دیگری میتواند، محتوای مواضع سیاسی خود را با این دو شاخص، اندازه بگیرد و دوری و نزدیکی خود به طبقه کارگر و بورژوازی در ایران را معلوم کند.

July 05, 2009

Soraya.shahabi@gmail.com

زنده باد سوسیالیسم

مضحکه انتخابات

لشکر شکست خوردگان اپوزیسیون درکنار رژیم و علیه مطالبات مردم!

بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - کمیست

مردم!

مضحکه انتخابات رئیس جمهوری در راه است. این واقعیت که انتخاب مردم رفتن جمهوری اسلامی است بر کسی پوشیده نیست. این را در اعتراض هر روزه در خیابان و کارخانه و دانشگاه و محله، در جنگ و جدال کارگر و زن و جوان این مملکت با مزدوران نظم حاکم میتوان دید. جمهوری اسلامی هیچوقت برای ما مردم مشروعیتی نداشته است تا امروز پای انتخاب یکی از مهره های آن برویم. شما بیش از هرکسی میدانید و دیده و تجربه کرده اید که تمامی سرداران ارتجاع، خامنه ای یا خاتمی، رفسنجانی یا احمدی نژاد و موسوی و کروبی و رضایی هر تفاوتی که بین خودشان و در جنگ و دعوی خانگی خودشان داشته باشند، رو به شما جز فقر، محرومیت و سرکوب، کلامی برای گفتن ندارند. دشمنان مردم هر گفتمانی در میان خود داشته باشند تنها گفتمانشان با شما، تباهی است. تنها گفتمانشان با مراسم روز کارگر شما، حمله و دستگیری است، تنها گفتمانشان با خواستهای انسانی برابری زن و مرد، دستجات حمله به زنان و تعرض به جوانان

زنده باد تحزب کمونیستی!

ضربه به تحزب کمونیستی آرزوی به گور رفتی ارتجاع

نزدیک دو سال است که اوباش جمهوری اسلامی جنگی تمام عیار و سازمان یافته را علیه جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی براف انداخته اند. جنگی که یکسر آن سلولهای انفرادی و شکنجه گاههای اوین، دستگیری و بازداشت و پرونده سازی علیه فعالین سیاسی و سر دیگر آن تلاش برای ایجاد فضای نا امن "سیاسی" برای ممانعت از فعالیت متشکل کمونیستی است. جمهوری اسلامی که با شکنجه و دستگیری و پرونده سازی نتوانست عقب نشینی جدی را به فعالین کمونیست تحمیل کند، دست به فضا سازی، راه اندختن بحث "سیاسی" و وب لاگ زدن و "افشاگری" و برای نا امن کردن فضا و نشان دادن مخاطره آمیز بودن فعالیت متشکل و کمونیستی زد.

اتفاقات سال ۸۶ و برافراشته شدن پرچم دفاع از زندگی انسانی و مرفه توسط نسل جوان در دانشگاهها، جواب به نیازی بود که مبارزه کارگر و کمونیسم آن می طلبید. اعتراض رادیکال و ماگزیمالیست این دوران اعتراض طبقه کارگر و کمونیسم آن به توحش و بربریت نظام سرمایه و بی حقوقی مطلق این طبقه بود. سال۸۶ سال نفوذ کمونیسم و آزادیخواهی در میان مردم و بر بستر تنفر عمیق از جمهوری اسلامی، دوره عروج کمونیسم طبقه کارگر بود. این دوران دوره عروج پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی، دوره قد علم کردن اعتراض کارگر برابری طلب به موقعیت زندگی خود و با پرچم مستقل خود بود.

و برابری برای مردم و نه از سر مقابله با استبداد و دفاع از آزادی بیان و تشکل و تحزب، که از سر سهمیدن خود و به بازی گرفته شدن در قدرت بوده است. این عوامفریبان بیشرم برای دفاع از دشمنانتان، برای مشروعیت دادن به حاکمیت ارتجاع، برای ممانعت از تلاش شما برای به زیر کشیدن دستگاه سرکوب و اختناق تلاش میکنند با " طرح مطالبه" شما را پای صندوقهای رای بکشانند.

نباید اجازه داد این مراسم و مضحکه بنام شما و تحت نام انتخابات شما، برگزار شود. کمترین انتخاب و اولین گزینش ما، رفتن جمهوری اسلامی و "ته" به جملگی دارودسته های ارتجاع در حکومت یا در اپوزیسیون، است. باید تمام طرفداران ارتجاع اسلامی و شخصیت هایشان را، تمام محافلی که امروز علیه مردم به خط شده اند را افشا کرد. از دفتر تحکیم وحدت که همیشه بخشی از جمهوری اسلامی بوده است، تا حزب دمکرات کردستان که همیشه آماده ساخت و پاخت با رژیم اسلامی بوده و امروز علنا به کروبی سمپاتی نشان میدهد، از تحرک "همگرایی در جنبش زنان" و مشروطه خواهانی چون داریوش همایون که امروز به جمهوری اسلامی نزدیک شده است و هراس انقلاب مردم و رشد آزادیخواهی نگرانش کرده است، تا "گفتمان مطالبه محور" و تمام ملی - مذهبی های طرفدار باندهای در قدرت تا طیف توده ای اکثریتی که در دفاع از ارتجاع حاکم همیشه در صحنه بوده اند را باید از صف مردم راند. اینها امروز عملا و علنا با لبیک گفتن به این

کمونیستی که ظرفیت و قابلیت مقابله سازمان یافته را با ارتجاع حاکم از خود نشان داد، از سر محاسبات دقیق سران یکی از جنایتکارترین دولتهای بورژوایی تاریخ معاصر دنیا است. این تعرض با هر محدودیتی که در راه فعالیت کمونیستی ایجاد کرده است، و با هر سدی که برای اتحاد کارگر و تحزب کارگری بوجود آورده است، با هر فشاری که به طیفی از شریف ترین انسانهای برابری طلب تحمیل کرده باشد، با این وصف عروج جنبش آزادیخواهی و تلاش انقلابی این دوره، به صفی شکل داده است و کمونیسم را از نظر عینی به یک راه نجات واقعی، قابل تحقق و ممکن، برای کل جامعه بدل کرده است.

در دنیایی که سرمایه انقلاب عظیمی در ظرفیتهای تولیدی جامعه انجام داده است، در دورانی که ثروت به وفور وجود دارد و همزمان ابعاد عظیمی از مشقات و محرومیت و فقر و گرسنگی سهم طبقه کارگر و مردم محروم است، راهی برای طبقه کارگر جز جنگ و جدال روزانه برای امرار معاش نگذشته اند. در این دوران جامعه نمیتواند کمونیسم خود را که در جنگی علیه این مشقات و در دفاع از عدالتخواهی طبقه کارگر به میدان آمده است، عزیز ندارد و از خود نداند. با هر تلاشی که مرکز اطلاعات رژیم راه انداخته است، با هر تبلیغات مسمومی که دامن زده است، با هر تلاشی برای ایجاد پشیمانی و بی اعتبار کردن پیشقراولان و فعالین اعتراض رادیکال طبقه کارگر به کار برده است، و با هر بسجی که در صف ارتجاع علیه عدالتخواهی و انقلابیگری به میدان کشیده است، نمیتواند بذری که در سطح جامعه پخش شده است، آرمانی که وسیعا سمپاتی پیدا کرده است، و جنبشی که تنها نیروی محرکه اعتراض انسانی به نابرابری و توحش حاکم در جامعه ای هفتاد میلیونی عمیقا متنفر از جمهوری

مهره یا آن مهره جمهوری اسلامی، در مقابل مردم و در صف دشمنان ما ایستاده اند. اینها میخواهند تنفر عمیق مردم از جمهوری اسلامی را تحت نام مخالفت با احمدی نژاد در دفاع از جنایتکاری دیگر کانالیزه کنند. اینها همانقدر نماینده مطالبات و امیال زنان و جوانان و کارگران هستند که نمایندگان مجلس ارتجاعی اسلامی! اینها در کنار توجیهات عوامفریبانه شان در دفاع از کاندیداهای رژیم، در کنار طرح مطالبات و سهم خواهی خود، اوج نفرت خودشان را از رادیکالیسم شما و از انقلابیگریتان اعلام میکنند.

مردم!

نباید اجازه داد این دوستان دروغین مردم، بازار دو خرداد دیگری را به نام شما، گرم کنند و برای جمهوری اسلامی عمر بخرند. باید در مقابل تقای ارتجاعی تمام احزاب، شخصیت ها و نیروهای سیاسی که بنام شما و مطالبات شما، صحنه گردان نمایش مضحکه انتخاباتی شده اند، محکم ایستاد و آنها را افشا و منزوی کرد. مردم ایران خاطرات بیعتنها و بندوبستهای کثیف محافل و جریانات مختلف اپوزیسیون ملی اسلامی با خمینی که منجر به شکست خونین انقلابشان توسط ارتجاع اسلامی شد را فراموش نکرده اند. مردم ایران بهای پادویی مجاهدین و جریانات ناسیونال اسلامی از بنی صدر را با کشتار دهها هزار انسان شریف و آزاده توسط رژیم، پرداخته اند. مردم لبیک گفتنهای حزب دمکرات کردستان به خمینی را

اسلامی است را زیر آب کند. رهبران و فعالین این اعتراض در هر امکان و منفذی که در فضای جامعه ایجاد شود با قدرت بیشتر به میدان خواهند آمد. این نیاز جامعه و نیاز کارگر و مردم محروم آن است.

سرمایه داری ایران و نوکران حاکمش قلب کارگر و توان اتحاد و سازمان آن را، تحزب کارگری کمونیستی و تشکل آن را هدف قرار داده اند. نسل اندر نسل ما در نبود تشکل و در نداشتن حزب کمونیستی بدست اینان له و لورده شده است. امروز کارگر کمونیست و جوان آزادیخواه بر عکس سمومی که روزانه کل دستگاه تبلیغاتی بورژوازی پخش میکنند، به این آگاه است که اعتراض کمونیستی کارگری، بدون تشکل و اتحاد صفوفمان، قدرت گیری طبقه کارگر بدون تحزب آن، راهی جز شکست و تباهی نخواهد داشت. در جامعه ایران و با تجارب انقلاب ۵۷ آن کمونیسم و کارگر معترض به این آگاه است و تحزب کمونیستی بخشی از خودآگاهی ما است.

دهه شصت سپری شده است و دوران قمه زنی و اسید پاشی نیروهای حکومت سرمایه و حامیان نظام بردگی خاتمه یافته است. نسل جوان سوسیالیست و عدالتخواه طبقه کارگر با تجارب نسلهای پیشین خود، به وسعت جامعه به میدان خواهد آمد و در مقابل نیروی ارتجاع از حاکم تا اپوزیسیون قد علم خواهد کرد. تلاش جمهوری اسلامی و صفی از ارتجاع، تلاش سخنگویان و تسلیم طلبان بورژوا در بی فایده بودن تشکل و تحزب کمونیستی، تلاشی علیه خوشبینی بشر، علیه امید به بهبود و زندگی انسانی و امید به امکان زندگی بهتر است. اما جمهوری اسلامی و کل جبهه ارتجاع باید بدانند که برابری طلبی و کمونیسم طبقه کارگر تنها

25

بخاطر سپرده اند و بعنوان نقطه مقابل ایستادگی انقلابی توده های کارگر و زحمتکش کردستان در برابر جمهوری اسلامی ثبت کرده اند. مردم دوران اسلام میانه رو "پرزیدنت" رفسنجانی و دوره اصلاحات خاتمی و تبلیغات تلاشهای مذبوحانه محافل و جریانات مختلف در دفاع از مهره های جمهوری اسلامی و برای کشاندن مردم پای صندوقهای رای، قبل از هر چیز جایگاه و ظرفیت این جریانات در دشمنی با آزادی و رفاه مردم را عیان خواهد کرد. بی شک افشا و منزوی کردن تمام این مرتجعین بخشی از تلاش ما برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی و برپائی آزادی و برابری در ایران است.

حزب حکمتیست برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی با اتکا به نیروی جنبش طبقه کارگر و مردم آزادیخواه تلاش میکند. حزب حکمتیست به استقبال مبارزات برابری طلبانه طبقه کارگر و مردم مبارز علیه تمامیت جمهوری اسلامی میرود و در این راه و در دفاع از آزادی مردم ایران همه جریانات مدافع جمهوری اسلامی، همه مجیزگویان و کاسه لیسان آنها و هر کس که به هر بهانه ای به ماندگاری جمهوری اسلامی خدمت کند را افشا میکند.

مرگ بر جمهوری اسلامی زنده باد سوسیالیسم

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست ششم خرداد ۱۳۸۸-

ایده های انسانی و شیرین نیست که بتوان زیر سایه سرکوب جلدان و دیوار سانسور از نگاه دورش داشت. کمونیسم طبقه کارگر تصویری انسانی در ذهن هزاران انسان دردمند است که در این صف ایستاده است. کمونیسم طبقه کارگر با تحزبش نیروی در میدان سیاست ایران و در قلب نسلی است که اجازه نخواهد داد امید را از مردم بگیرند، نخواهد گذاشت مارکس را از مردم بگیرند و نخواهد گذاشت انقلابیگری کارگری و تلاش برای پایین کشیدن ارتجاع حاکم، تلاش برای زندگی انسانی و ممکن بودن آن را از مردم بگیرند.

هر کس، هر جمع و جریان و حزب و گروهی در این راه تا کنون اگر تلاشی کرده است، به ساختن تصویری از کمونیسم دخالتگر و عدالتخواهی طبقه کارگر کمک کرده است که نمیتواند مایه افتخار نباشد. ارتجاع باید بداند اینبار نه تنها در دانشگاه و تعدادی از مراکز کارگری که در نفت و ذوب آهن و ماشین سازیها، که در مراکز قدرت نیروی ما، پرچم عدالتخواهی طبقه کارگر را، پرچم کمونیسم انقلابی را بلند خواهیم کرد. شرط اولیه این کار داشتن حزب کمونیستی است. تحزب کمونیستی ضرورت حیاتی مبارزه علیه بربریت سرمایه و توحش اسلامی حاکم است. حزب حکمتیست ابزار انقلاب ما، انقلاب کارگري براي به زیر کشیدن بردگی مزدي است. به این تلاش جانانه بپیوندد، به صف حزب حکمتیست بپیوندد!

دفتر سیاسی حزب کمونیست

کارگري ایران- حکمتیست

اردیبهشت ۱۳۸۸- مه ۲۰۰۹

آکسیونهای اعتراضی در حمایت از اعتصاب عمومی کردستان

و قتل عامهای دسته جمعی از مردم کردستان و دست داشتن تمام جناحهای جمهوری اسلامی در این جنایات گزارش شد. همزمان با این اکسیون همایون گدازگر با تماس تلفنی با بخش فارسی رادیو اسرائیل گزارش مفصلی از این اکسیون را به اطلاع رساند.

انگلستان-لندن

روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۸- ۱۹ اوت ۲۰۰۹ در لندن به فراخوان تشکیلات بریتانیا حزب حکمتیست دهها نفر ، در مقابل دفتر تلویزیون بی بی سی جمع کردند. این اکسیون در همبستگی با مردم کردستان و علیه لشکر کشی و جنایات جمهوری اسلامی در سی سال قبل بود.

تجمع در مقابل دفتر بی بی سی، میدیای فارسی زبان، عربی زبان و انگلیسی زبان این ارگان را به مصاحبه با شخصیت های حزب حکمتیست از جمله رفقا سعید آرمان و هلاله طاهری از اعضا کمیته مرکزی حزب حکمتیست کشاند. این رفقا در دفاع از مبارزه آزادیخواهانه مردم کردستان که همیشه جزء جدانشدنی مبارزه سراسری در ایران برای رهایی از جمهوری اسلامی و تحقق آزادی و برابری بوده

آلمان-کلن

روز جمعه ۱۴ آگوست ۲۰۰۹ فعالین حزب حکمتیست در مقابل دفتر مرکزی رادیو دویچه وله در شهر بن جمع شدند در ابتدا ملاقات کوتاهی با رئیس بخش فارسی رادیو به منظور توضیح هدف اکسیون انجام شد. در ضمن اطلاعیه آلمانی اکسیون و لیست حمایتی کمونیستها و آزادیخواهان از فراخوان اعتصاب عمومی تحویل سخنرانان ایشان داده شد. در طول اکسیون بارها متن آلمانی اطلاعیه در محکومیت کشتار مردم کردستان از بلندگو خوانده شد و شعارهایی بر علیه جمهوری خود اسلامی داده شد. از جمله شعارها مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی و برابری، زندانیان سیاسی آزاد بیاید کردند، مرگ بر رژیم ضد زن و ... بود. در حین اکسیون و خبرنگار بخش فارسی رادیو دویچه وله علاوه بر تهیه گزارش تصویری و صوتی از اکسیون، مصاحبه حضوری با همایون گدازگر، دبیر تشکیلات آلمان، محمد راستی عضو کمیته کردستان حزب حکمتیست و جمشید اساسی از فعالین حزب انجام داد. در این مصاحبه در مورد جنایات سی ساله جمهوری اسلامی در ایران

از ۱۸ تیر تا...

ما، طبقه کارگر، صف آزادیخواهی و مردم محروم، زن و جوان مدرن و انسان دوست و حق طلب، در نداشتن صفی مستقل، در نبود اتحاد و در جمع نکردن نیرو و تبدیل نشدن به قطبی جدی در جامعه، در بهترین حالت نظاره گر این اوضاع خواهیم بود. اوضاع خطیری است و شرط هر تغییر مثبتی، توان ما در تشکیل صف مستقل ما، خود آگاهی صفوف ما، پرچم مشترک ما و باز کردن جبهه

کردند و یاد کل جان باختگان ۲۸ مرداد را گرامی داشتند. در این مراسم اطلاعیه حزب حکمتیست به زبانهای فارسی و سوندی وسیعا پخش شد و مرتب شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی ، زنده باد آزادی برابری ، سیاسی آزاد باید گردد، و ... سر داده شد و توجه هزاران عابر و بیننده را به خود جلب کرد. در این اکسیون ده ها عکس و پوستر و صحنه های اعدام و به رگبار بستن جمع وسیعی از مخالفین جمهوری اسلامی، کمونیستها و آزادیخواهان که در اولین روزهای حمله به کردستان از سوی قاتلین و آمرین و عاملان جمهوری اسلامی اعدام شدند نمایش داده شد.

سوند: استکهلم

روز چهارشنبه ۲۸ مرداد به دعوت تشکیلات استکهلم حزب حکمتیست مراسمی در میدان مرکزی شهر برگزار شد و جمعیت قابل توجهی جمع شدند. در شروع مراسم آرزو محمدی کادر حزب حکمتیست ضمن خوش آمد گویی به حاضرین اعلام برنامه کرد. بدنبال رحمان حسین زاده، رسول بناوند و مصطفی اسد پوراز کمیته مرکزی حزب به ترتیب به زبانهای فارسی، کردی و سوندی در مورد ۲۸ مرداد و اهمیت اعتصاب عمومی مردم کردستان، اوضاع حساس سیاسی ایران و اهمیت شکل دادن به صف مستقل آزادیخواهی در این جامعه و در مقابل کل جمهوری اسلامی سخنرانی کردند.

نابود باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی و برابری

زنده باد حکومت کارگری

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

۲۱ اوت ۲۰۰۹



اساسی رهبران و فعالین کارگری در میبازیم. انقلاب ۵۷ ایران به همین خارج این حزب اند. پیوستن آنها به این حزب و جمع شدن نیروی همگی آنها در یک ظرف مهمترین مؤلفه در موفقیت ما است. طبقه کارگر و مردم محروم به تلاش مشترک و سازمان یافته ما محتاج است. باید نهایت استفاده را در این دوره به نفع سازمان کارگران کمونیست به عنوان پایه و اساس ساختن جنبش مستقل طبقه کارگر برد. این بر دوش همگی ما است. ما بدون وجود چنین حزبی با هر در چه فداکاری، با هر درجه تلاش و جانفشانی در مقابل دشمنان رنگارنگ طبقاتی خود

آزادیخواهی در این فضا است. این رفت.

کار سازمان میخواد، رهبران مسئول و جدی و روشنبین میخواد و نیرو میخواد. این بر دوش ما است.

این بر دوش نسلی از کارگران سوسیالیست، نسلی از جوانان و زنان برابری طلب، بر دوش هر انسان شریف و آزاده جامعه است و تنها شرط رهایی بشریت است. این کار ممکن است. مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند و در نبود و ضعف صف ما، در نبود حزبی با نفوذ که نیروی ما در آن جمع شده باشد و سازمان یافته باشد است، نیروی عمده کمونیستهای ایران، بخش

از ۱۸ تیر تا...

برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی سازمان دادند. امروز جناحی از حکومت با تجربه سرکوب ۱۸ تیر و ترس از مواجه شدن با ۱۸ تیری دیگر دست به سازمان دادن جنبش سبز زده است. حال سوالی که مطرح میشود جایگاه مردم است که امروز در ابعادی وسیع به میدان آمده اند. مسلم است که مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند، خواهان رفتن هر چه سریعتر کلیت این رژیم هستند، به فقر و محرومیت و سرکوب و بی حقوقی اعتراض دارند. هیچ چیز بر حق تر از اعتراض مردم به جمهوری اسلامی نیست، اما چیزی خطرناکتر و ضد مردمی تری از بردن این اعتراضات در زیر چتر این جناح یا آن جناح رژیم نیز نیست. هر دو جناح جمهوری اسلامی در این دوره توانستند بخشهایی از مردم را فریب دهند و زیر پرچم سیاه و سبز جمهوری اسلامی بیاورند. احمدی نژاد زیر نام مبارزه با فساد اقتصادی طیفی از مردم محروم را به امید بهبود در زندگیشان به زیر پرچم خود آورد و موسوی و کروبی و خاتمی و رفسنجانی و کلا جناح اصلاح طلب نیز زیر نام مبارزه با دیکتاتوری احمدی نژاد، با کمک بی بی سی و به یمن حمایت بیدریغ جریانات ناسیونالیستی از چپ ترین آنها تا راست ترین شان، طیف وسیعی از مردم را زیر این پرچم ارتجاعی بسیج کردند و به سرباز جنگ و جدال های حکومتی تبدیل کردند. تمامی اینها هیچ یک به این معنا نیست که خود مردم سبز یا سیاه شده اند، همانطور که بخش عظیم جمعیتی که در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ به جمهوری اسلامی رای آری داند، طرفدار حجاب و سپاه و اعدام ... نبودند. مردم در آن سال ها نیز از استبداد شاهنشاهی به تنگ آمده بودند و از نظر خودشان به سلطنت گفتند نه. امروز نیز بخش اعظم این مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند، اما در غیاب جبهه ای قوی از چپ و زیر سایه سرکوب و اختناق حاکم، از سر پراگماتیسم و به عنوان فرجه ای و به امید ضربه زدن به جناح حاکم که اهرمهای قدرت را در دست دارد، زیر پرچم سبز کشیده شده اند.

علیرغم شکل میلیتانت هر دو اعتراض، خواسته اصلی ۱۸ تیر سال ۷۸ سرنگونی این رژیم بود و خواست ۲۳ خرداد امسال به قدرت رسیدن یکی از جناح های رژیم است. دره ای عمیق میان اعتراضات ۱۸ تیر ۷۸ با اعتراضات امسال وجود دارد.

کمونیست: از ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸ تا ۲۳ خرداد امسال، چه سیری در مبارزات مردم علیه رژیم طی شده است؟

خالد حاج محمدی: در این فاصله تحولات مهمی هم در ابعاد جهانی و

هم در جامعه ایران روی داده است که پرداختن به آنها طبعاً در یک مصاحبه مقدور نیست. در ابعاد جهانی قدرتهای جدیدی مثل چین و شوروی و هند عروج کرده اند. آمریکا در عراق شکست خورد و کلا در این مدت موقعیت یکه تازی خود را در جهان از دست داده است. سر کار آمدن اوباما خود یکی از نتایج تغییر توازن قوا میان دولتهای امپریالیستی و تغییر موقعیت آمریکامی باشد.

تا جایی که به ایران برمی گردد، موقعیت جمهوری اسلامی چه در سطح جهان و چه در سطح منطقه تغییر کرده است. دولت ایران به یکی از قدرتهای منطقه تبدیل شده است و این موقعیت به درجه ای از جانب دول غربی به رسمیت شناخته شده است. همزمان دولت احمدی نژاد پرچم ناسیونالیسم ایرانی را برداشته است و عملاً جریانات پرو غرب که تاریخاً تمامیت ارضی ایران و عظمت طلبی ایرانی را نمایندگی می کردند در این دوره "آچ مز" شدند. صفبندی نیروهای سیاسی تغییرات جدی کرده است که در این دوره و بعد از انتخابات ایران ابعاد بی سابقه ای گرفته است. بخش اعظم نیروهای سیاسی که زمانی در صف سرنگونی طلبان قرار داشتند، امروز زیر پرچم سبز رفته اند. اما تا جایی که به رابطه مردم با جمهوری اسلامی برمی گردد شاهد تغییرات جدی هستیم. پس ار شکست دو خرداد و تلاش برای ایجاد امید به تغییر در جمهوری اسلامی، شکست امید به لیبرالیزه شدن آن و پس از ۱۸ تیر ۷۸ بود که مردم دیگر جمهوری اسلامی را مستقیماً و در کلیت خود نشانه گرفتند. رفتن جمهوری اسلامی چنان به خواسته ای عمومی بدل شده بود که سرنگونی طلبی به بستر اصلی هر اعتراضی علیه رژیم تبدیل شده بود.

در متن این اوضاع و احوال بود که میدان برای رشد جریانات چپ و آزادیخواه مساعد شده بود. از سال ۱۳۸۲ به بعد شاهد اعتراضات رادیکال در دانشگاهها بوده ایم که اوج آن ۱۳ آذر ۱۳۸۶ بود. در ۱۳ آذر ۸۶ در سراسر ایران شاهد عروج مستقل نیرویی بودیم که خواهان آزادی و برابری بود. طبقه کارگر و برابری طلبی را در جامعه نمایندگی کرد. نسلی از کمونیستهای جوان عروج کردند که فضای سیاست در کل ایران را در چند سال متمدادی تحت تأثیر خود قرار دادند. جمهوری اسلامی با هر دو جناح سبز و سیاه آن در این سالها به مقابله با اعتراضات دانشجویان پرداختند. صدها نفر از رهبران و فعالین این جنبش را دستگیر و شکنجه کرده و این اعتراضات را سرکوب کردند. اعتراضات کارگری در گوشه و کنار ایران ادامه داشت. هر چند طبقه کارگر با رشد بحران اقتصادی موقعیت بسیار وخیم تری پیدا کرد و بیکاریهای وسیع، عدم پرداخت دستمزدها و فقر و محرومیت بی اندازه زندگی اش را بیش از پیش در منگنه گذاشت. اما در چند سال اخیر طبقه کارگر و زنان و جوانان آزادیخواه نیروی جدی این میدان علیه نظام بردگی مزدی بوده اند. در چنین موقعیتی جمهوری اسلامی تلاش کرد اعتراض کارگری در جامعه و کلا اعتراضات برابری طلبانه را همه جا خفه کند. دستگیری فعالین کارگری، حمله به اعتراضات آنها،

دستگیریهای وسیع در اول ماه مه ها، ادامه دستگیری و شکنجه کمونیستها و آزادیخواهان در دانشگاههای ایران، همراه بود با به راه اندختن جوخه های اعدام از ضعیفترین حلقه های جامعه ، "مجرمین غیرسیاسی"، که همگی در جهت مرعوب کردن طبقه کارگر و کل جامعه بود.

بوژه پس از ۱۳ آذر ۸۶ و اعلام موجودیت قدرتمند چپ و نسلی از کمونیستهای جوان در سطح جامعه و در ابعاد توده ای، جمهوری اسلامی سرکوب وحشیانه و متمرکز هر تحرک آزادیخواهانه، هر تحرکی که رنگ انسانی داشت را در دستورکار خود گذاشت. سرکوب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با استفاده از همه ابزارها و شیوه های پلیسی، امنیتی، دستگیریهای وسیع دانشجویان چپ، حمله به هر نوع تشکل و بوژه تحزب کمونیستی، بطور واقعی میدان جنگ جمهوری اسلامی بر علیه قطب چپ جامعه بود. اگر امروز جنبش سبز چتر باز میکند، اگر موسوی و کربی و خاتمی و رفسنجانی و ... به کمک میدیای ضد انسانی و بر دوش سنت ملی اسلامی و احزاب رنگارنگ امثال اکثريت، به عنوان "رهبران و نمایندگان" نفرت مردم از کل جمهوری اسلامی با تمام مصائب سیاسی و اقتصادی آن معرفی میشوند، اگر خاتم رهنورد به عنوان مدافع حق زن معرفی میشود، اگر امروز شیرین عبادی، شهلا لاهیجی، نوشین احمدی خراسانی و امثال فرخ نگهدار و محسن مخملباف بعنوان سخنگویان "شجاع و رادیکال" از طرف میدیای غربی لائسه میشوند، همه و همه در فضایی شکل میگیرد که نمایندگان واقعی آزادیخواهی در جامعه، رهبران کارگری و زنان برابری طلب یا در گوشه زندانها هستند یا با وثیقه های سنگین اجازه زندگی در بیرون از زندان را هم ندارند. این همه در فضایی شکل گرفته است که برای هر کدام از نمایندگان واقعی مردم، پرونده های سنگینی درست کرده اند تا هر زمان چاقوکشان نظام اراده کردند باز هم به اوین روانه شان کنند. این رهبران قلابی را بی بی سی ها و امثالهم در شرایطی در برابر جامعه ایران می تراشند که پرچمداران آزادی و برابری در زیر تهدید هر روزه برادران سبز و سیاه حکومت هستند.

در این چند سال آزادیخواهی و برابری طلبی نسل جوان تحصیل کرده طبقه کارگر، فضای سیاسی جامعه ایران را تحت تأثیر قرار داد و توجه دنیا را به خود جلب کرد. سرها در ایران به سویی چرخیدند و بار دیگر خطر رشد کمونیسم و خط و نشان کشیدن برایش از جانب سخنگویان طبقه حاکم راه افتاد. دوره اخیر و علم شدن پرچم سبز، بستن سدی در مقابل این صف آزادیخواهی، صف مستقل مردم و کم کردن دامنه خطرات آن برای نظام بردگی مزدی است. این دیگر بخشی از موانع راه اعتراض عادلانه و انسانی مردم است و مقابله با آن و بیرون کشیدن مردم از زیر این پرچم، شرط اولیه پیشروی مردم معترض برای خاتمه دادن به عمر پر از جنایت جمهوری اسلامی است.

کمونیست: برای تغییر رابطه مردم با رژیم و برای بازگرداندن مردم به جنگ خودشان با رژیم چه باید کرد؟

خالد حاج محمدی: این دوره یکی از

پیچیده ترین دوران تاریخ مبارزات مردم در ایران است. دقیقاً به این دلیل که برای دومین بار مردمی را در ابعاد میلیونی زیر پرچم ارتجاعی ترین و ضد مردمی ترین جریان تاریخ برده اند. یک بار در دوره انقلاب ۵۷ و بار دوم در این دوره! مهمترین مسئله این است که مردم را متوجه این فاجعه کرد.

که رفسنجانی، موسوی، کروبی، خاتمی و کل جریان سبز حرکتی علیه هر نوع عدالتخواهی مردم است. باید مردم را متوجه کرد که جنگ و جدال جناحهای جمهوری اسلامی، جنگ زن و کارگر و جوان آزادیخواه نیست. باید متوجه شوند که جنگ این دو جناح بر سر قسرت و پول و دسترسی بیشتر به سرمایه ای است که روزانه با گرسنگی دادن به ما به طبقه کارگر تامين میشود و این جنگ ما علیه گرسنگی و برای رفاه و آزادی نیست. جنگ دو باند، دو دسته تا ندانن مسلح از قاتلین و زندانیهای طبقه کارگر و زن و جوان متمدن و آزادیخواه در سه دهه حاکمیت سیاه بر جامعه ایران هستند. صف ما باید علیه همه آنها شکل بگیرد و کلیت جمهوری اسلامی را هدف قرار دهد. باید هر تلاشی در دفاع از هر یک از جناحهای جمهوری اسلامی را رسوا کرد. این کاری مهم و شرط اولیه تأثیر گذار بودن در فضای موجود است. این در عین حال مهمترین محک برای احزاب سیاسی و نشان دادن تعلق آنها به جنبشهای موجود است. تمام احزاب باید مستقل از ادعاهای خود بر این مبنا محک بخورند. اینکه در این جدال میان ارتجاع و طبقه کارگر کجا ایستاده اند. ادعای دموکراسی طلبی، برابری طلبی، دفاع از مردم و رفاه و آسایش برای جریاناتی که زیر پرچم سبز رفته اند و مردم را به پیوستن به این صف فرا میخوانند، با هر نیت پاک و با هر توجیهی دیگر فقط جایگاه واقعی خود آنان را نشان میدهد.

اما صرف افشا کردن کافی نیست. شرایط موجود به یک صفبندی آشکار در جامعه ایران شکل داده است. صف چپ و راست، سرنگونی طلب و سوسیالیست و آزادیخواه و سلطنت طلب و دموکرات و لیبرال همه به هم ریخته است و هر کس در موقعیت و بدرجه زیادی در صف جدیدی ایستاده است. صف کارگر آگاه و زن برابری طلب و نسل جوان کمونیست و آزادیخواه، تنها در صف مستقل و علیه جنبش سبز موسوی و علیه صف جنبش سیاه خامنه ای - احمدی نژاد معنی دارد. فاکتور مهم شکل دادن به صف مستقل اعتراض طبقه کارگر زیر پرچم آزادی و برابری است.

طبقه کارگر، رهبر کارگری، زن و مرد و جوان شریف و آزاده باید جنبش خود را بسازند. جدا کردن صف خود و متوجه شدن به عمق فاجعه ای که در جریان است مطلقاً کافی نیست. باید چتری را باز کرد تا مردمی که نمیخواهند زیر چتر سیاه و سبز باشند بتوانند زیر این چتر به مبارزه آزادیخواهانه و رادیکال خود علیه کلیت رژیم ادامه دهند. باید این نیروی سوم را هرچه سریعتر متشکل کرد و در مقابل سبز و سیاه تقویت کرد. بدون این، بدون بیرون کشیدن مردم منتظر از جمهوری اسلامی از زیر پرچم سبز و مانع تبدیل شدن آنها به سربازی در راه "به سرانجام رساندن امر دشمنان



مردم"، پیروزی ممکن نیست. همه جنبش های ارتجاعی در دنیا بر دوش مردمی پیش رفته اند که خود منفعتی در آن نداشته و فردای پیروزی نیز سهم همان مردم جز محرومیت و فقر و بدبختی چیزی نبوده است. جمهوری اسلامی خود در سی سال پیش به همین روال سر کار آمد و تکرار این تجربه ناگوار دیگر غیر قابل تحمل است.

این کار خودبخود پیش نخواهد رفت. احتیاج به متشکل شدن فعالین کمونیست، رهبران کارگری، زن و جوان مدرن و انسان دوستانی است که این شرایط حساس و عمق فاجعه را درک کرده اند. کارگران مراکز صنعتی، مردم محلات و نسل جوان در دانشگاهها باید اولین قدمها را در این راه بردارند، در همان مکان هایی که آنجا توان بسیج نیرو را دارند، متشکل و مستقل با خواستهای خودشان وارد عمل شوند. کارگران نفت و ذوب آهن و ماشین سازی، محک برای احزاب سیاسی و نشان دادن تعلق آنها به جنبشهای موجود است. تمام احزاب باید مستقل از ادعاهای خود بر این مبنا محک بخورند. اینکه در این جدال میان ارتجاع و طبقه کارگر کجا ایستاده اند. ادعای دموکراسی طلبی، برابری طلبی، دفاع از مردم و رفاه و آسایش برای جریاناتی که زیر پرچم سبز رفته اند و مردم را به پیوستن به این صف فرا میخوانند، با هر نیت پاک و با هر توجیهی دیگر فقط جایگاه واقعی خود آنان را نشان میدهد.

اما صرف افشا کردن کافی نیست. شرایط موجود به یک صفبندی آشکار در جامعه ایران شکل داده است. صف چپ و راست، سرنگونی طلب و سوسیالیست و آزادیخواه و سلطنت طلب و دموکرات و لیبرال همه به هم ریخته است و هر کس در موقعیت و بدرجه زیادی در صف جدیدی ایستاده است. صف کارگر آگاه و زن برابری طلب و نسل جوان کمونیست و آزادیخواه، تنها در صف مستقل و علیه جنبش سبز موسوی و علیه صف جنبش سیاه خامنه ای - احمدی نژاد معنی دارد. فاکتور مهم شکل دادن به صف مستقل اعتراض طبقه کارگر زیر پرچم آزادی و برابری است.

←

زنده باد سوسیالیسم

۱۸ تیر آغاز جنبش سرنگونی کلیت رژیم اسلامی!

رهبران جنبش سبز، عاملین سرکوب ۱۸ تیر!

پیوستن چپ بورژوازی، در تلاشند اعتراض مردم را زیر پرچم سبز بکشانند. رهبران جنبش سبز، رهبران همان جریانی از حاکمیت هستند که اعتراضات مردم در ۱۸ تیر را به خون کشیدند. خاتمی، رفسنجانی، کروبی و موسوی بقیه یارانشان، شخصیت‌های یک جنبش هستند. قاتلین مردم در ۱۸ تیر همینها هستند که امروز پرچم سبز را بلند کرده اند و تلاش میکنند اعتراض بر حق مردم را دستمایه حل و فصل اختلافات خود در حکومت کنند.

مردم مبارز!

بعد از گذشت ده سال از اعتراض توده ای مردم علیه کلیت جمهوری اسلامی، باید روشن باشد که اعتراض مردم به فقر و بی حقوقی، به خفقان و بربریت حاکم، تنها با جدا کردن صفوف خود و بیرون کشیدن مردم از زیر پرچم سبز موسوی و سیاه احمدی نژاد معنی خواهد داشت. باید روشن باشد که جنگ و دعوی احمدی نژاد و خامنه ای با موسوی، کروبی، رفسنجانی و خاتمی، جنگ ما مردم نیست. جنگ ما علیه کلیت جمهوری اسلامی با همه جناحهای آن است. ما باید زیر پرچم جنبش خود، زیر پرچم آزادی و برابری، زیر پرچم مرگ بر جمهوری اسلامی متحد شویم و جمهوری اسلامی را به مصاف طلبیم. در سالگر ۱۸ تیر باید یکبار دیگر صدای آزادی و برابری را بلند کنیم. باید در هر تجمع و اعتراضی به اعدام و جنایات دوره اخیر، به زندان و شکنجه و خانه گردی اعتراض کنیم. باید خواهان آزادی فوری همه زندانیان سیاسی شویم.

کارگران!

چشم آزادیخواهی و انسانیت در دل تحولات سریع در ایران به شما دوخته

۱۸ تیر ۷۸ شروع جنبش سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی بود. ۱۸ تیر در عین حال شروع افول دوم خرداد، اتمام امید واهی به تغییر نظام زیر پرچم دوم خرداد بود. اعتراض دانشجویان و مردم معترض که خواهان رفاه و آسایش و آزادی بودند، توسط دولت خاتمی به خون غلطید و سرکوب شد. در آن دوران و در دل اعتراضات مردم به جان آمده، بعد از اشک ریختن خامنه ای برای دانشجویان و رجزخوانیهای خاتمی، راست از جبهه ملی، اکثریت و کل سران نظام کمر همت به حزب توده، حزب دمکرات مردم شون. سرکوب اعتراضی بستند، که ظرف ۶ روز پایه های جمهوری و صفی از روشنفکران و



از ۱۸ تیر تا ۲۳ خرداد

مصاحبه

با خالد حاج محمدی

مباحثات این جناح و سران و رهبران فرهنگی و ... را نمی یابید. آن را نگاه می کنید هیچ مطالبه ی اشاره کردم که اگر در ۱۸ تیر ۷۸ روشنی از خواسته های امروز مردم محروم علیه فقر، محرومیت، برابری جناح های آن را با شعار ها و ژورنالیستهای این الوقت تمام تلاش خود را کردند تا آن جنبش را رنگ دیگری بزنند. تصویری در چهارچوب قانون اساسی نظام و در پشت جبهه دوم خرداد از اعتراضات ۱۸ تیر به نمایش بگذارند که خوشبختانه موفق به انجام آن کار نشدند. متأسفانه تحولات اخیر بر خلاف تیر به یک معنی آغاز دوباره بود برای جنبش سرنگونی جمهوری رهیبری سازمانیافته ای از اسلامی، جنبشی که رژیم با خاک و خون کشیدن مبارزات دهه شصت رو است. جنگ و جدالی که در در آن سال تعطیلی روزنامه سلام نقطه آغاز اعتراضات بود. دقیقاً به همین دلیل بود که هر دو جناح از انتخابات در جریان بود، جمهوری اسلامی و در راس آن دولت خاتمی علیه آن بسیج شدند و آن را به خون کشیدند. ۱۸ تیر نقطه سقوط دوم خرداد بود و بورژوا ، پتانسیل اعتراضی مردم را در غیاب آلترناتیو محسوس چپ، رنگ سبز بزنند. جناح مغلوب در منازعات اهمیت این نکات را زمانی درک می کند که به اصلاح این نظام بسته شده بود. حکومتی تلاش میکند از مردم بعنوان اهرم فشاری علیه جناح مقابل و برای کسب موقعیت ۱۸ تیر ۷۸ هستند. اسلامی را پس زد که نه تنها نتوانستند در آن دوران نیز بخش وسیعی از بهتر در کلیت نظام استفاده رهیبری آن اعتراضات را در دست نیروهای سیاسی از جبهه ملی، کند. زمانی که تمام بیانیه ها و

کمونیست: منصور حکمت ۱۸ بگیرند، بلکه به سرعت در برابر آن تیر سال ۱۳۷۸ را نقطه عطفی در قرار گرفتند.

مبارزات مردم علیه رژیم میداند.

اهمیت ۱۸ تیر را در چه می دانید؟

و چه تفاوت هایی میان ۱۸ تیر ۷۸ با تحركات و اعتراضات دوره اخیر شهرهای ایران قائل هستید؟

خالد حاج محمدی: خصلت اصلی

اعتراضات ۱۸ تیر ۱۳۷۸ جهت گیری آن علیه کلیت جمهوری اسلامی بود. نقطه آغاز اعتراضات در آن سال تعطیلی روزنامه سلام بود، اما سریعاً ابعاد وسیع تری یافت. اعتراضات از دانشگاهها شروع می شود و فوراً به خیابانها کشیده می شود. اصلاح طلبان حکومتی می خواستند از طریق تحکیم وحدت رهیبری این اعتراضات را به عهده بگیرند و آن را در چهارچوب جنبش اصلاح طلبی درون رژیم محسوس کنند. اما ابعاد این اعتراضات و رادیکالیسم شعارها و مطالبات این تحرک چنان مجموعه انجمن های ۷۸ هستند.

اسلامی را پس زد که نه تنها نتوانستند در آن دوران نیز بخش وسیعی از بهتر در کلیت نظام استفاده رهیبری آن اعتراضات را در دست

دیگری بزنند. تصویری در

چهارچوب قانون اساسی نظام و

در پشت جبهه دوم خرداد از

اعتراضات ۱۸ تیر به نمایش

بگذارند که خوشبختانه موفق به

انجام آن کار نشدند.

متأسفانه تحولات اخیر بر خلاف

تیر به یک معنی آغاز دوباره بود

برای جنبش سرنگونی جمهوری

رهیبری سازمانیافته ای از

اسلامی، جنبشی که رژیم با خاک و

خون کشیدن مبارزات دهه شصت رو

است. جنگ و جدالی که در

در آن سال تعطیلی روزنامه سلام

نقطه آغاز اعتراضات بود. دقیقاً

به همین دلیل بود که هر دو جناح

از انتخابات در جریان بود،

جمهوری اسلامی و در راس آن دولت

خاتمی علیه آن بسیج شدند و آن را

به خون کشیدند.

۱۸ تیر نقطه سقوط دوم خرداد بود

و بورژوا ، پتانسیل اعتراضی

مردم را در غیاب آلترناتیو

محسوس چپ، رنگ سبز بزنند.

جناح مغلوب در منازعات

اهمیت این نکات را زمانی درک می

کند که به اصلاح این نظام بسته

شده بود. حکومتی تلاش میکند از

مردم بعنوان اهرم فشاری علیه جناح

مقابل و برای کسب موقعیت

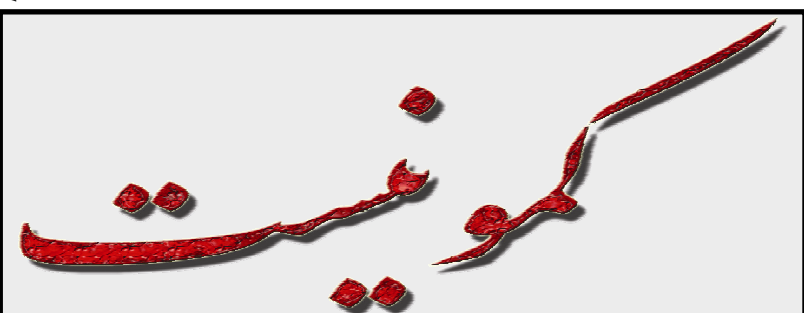
۷۸ هستند.

اسلامی را پس زد که نه تنها نتوانستند

در آن دوران نیز بخش وسیعی از

بهتر در کلیت نظام استفاده

رهیبری آن اعتراضات را در دست



سردبیر: ثریا شهابی

soraya.shahabi@gmail.com

مواضع و تحلیل های مندرج در این نشریه الزاماً مواضع و تحلیل‌های نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست .

مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است.

کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید.

کمونیست را هر چه وسیعتر توزیع کنید.

با کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید.

کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است.

به کمونیست کمک مالی کنید.